

بنام خدای یکتا و بی‌همتا که
تنها هوست همه هوست و جز هو همه هیچ

افغانستان تخته خیز استعمار

www.shahmama.com

نوشته: خلیل حیفی

افغانستان تخته‌خیز استعمار

نوشته: دیپلوم خلیل حیفی

کامپیوتریزی: علی آذربا

چاپ نخست: دیماه ۱۳۸۷

تزئین روی جلد از نویسنده

Nima Verlag

Lindenallee 75

45127 Essen

Tel. 0049(0)20120868

www.nimabook.com

چاپ دوم: بهار ۱۳۹۲ خورشیدی

همکار برگ آرایبی چاپ دوم: بنیاد شاهمامه، هالند

www.shahmama.com

حق چاپ محفوظ است.

در این رساله میخوانید:

- ۵حقیقت را دیدن و نگفتن گناه است (پیشگفتار)
- ۱۱افغانستان تخته‌خیز استعمار
- ۱۹آمریکا و تجارت افیون
- ۲۹فرستادگان و نمایندگان دینی مذهبی استعمار
- ۴۱حاجی پیر کرم شاه که بود؟
- ۴۹آمریکا و استعمار قانون‌گذاری
- ۵۹هدف آمریکا در تخریب و ترمیم دوباره اردوی افغانستان
- ۷۳استعمار و اپرچیونیست‌ها
- ۸۱حقوق بشر یا ابزار جدید استعمار
- ۱۰۹دشمن آفرینی یا مبارزه علیه تروریسم
- ۱۱۹استعمال بم‌های شیمیایی و مازاد اتومی و انتشار آن در ماحول ما
- ۱۲۷نشست بن و واقعیت‌های ماقبل آن
- ۱۳۹قوای اشغالگر و چالش جنگ‌های چریکی
- ۱۵۳عذر تقصیر



نگوویی که حیفی، زآفت هراسد نفس می‌شمارد ز راحت جدائی

حقیقت را دیدن و نگفتن گناه است

پیشگفتار

تحلیل وقایع گذشته های دور و نزدیک گویا این مطلب است که موقعیت جغرافیائی و ژئوپولتیک افغانستان عاملی ست که در طول تاریخ این کشور را صحنه نبردهای خونین ساخته و در هر مرحله از تاریخ این کشور بهاء موقعیت استراتژیکی خود را زمانی سر راه توصل قدرتهای بزرگ به دارایی های افسانوی هند و آبهای گرم و گاهی در طریق ذخایر و منابع انرژی پرداخته است. اما آنچه که در فراز و نشیب تاریخ، نژادهای مختلف ساکن در افغانستان را دور هم جمع و از گزند نابودی و فروپاشی بازداشته و لوای آزادی منشی آن را برافراشته داشته نیرومندی و تسلط ایمان و عقیده بر حیات فردی و اجتماعی مردمان آن بوده است که متأسفانه امروز این نیروی اصل حریت و هویت کشور در معرض خطری جدی قرار دارد.

در جهان یک حزبی و یک قطبی معاصر که استعمار جدید همه توانائی و امکانات علمی، تبلیغاتی، اقتصادی، سیاسی و نظامی خویش را در جنگ عقیدوی معطوف داشته و بزرگترین خسارات را زیر نام

دیموکراسی، حقوق بشر، بازار آزاد و دفاع در برابر تروریسم بر ملتهای کم رشد و بخصوص در افغانستان وارد آورده است به اندیشمندان با طینت و صاحبان قلوب احساس و حریت طلبان است تا متعهدانه چهره‌های سیاه مفتیان فتوا و مزدوران سیا را از زیر پوشش‌های تزویر و ریا برملا سازند و جبهه متحد را در قلع و قمع شاخه‌های استعمار تشکیل دهند.

ایمان به مبارزه در شرایط که استعمار به بهانه دفاع از آزادی و حقوق بشر به حریم کشور ما پا گذاشته است. هر چند ضروریست اما تعیین ابعاد مبارزه با شیوه و روش‌هاییکه استکبار در جهت جنگ عقیدوی در پیش گرفته ضروری تر از آنست زیرا در جهت استعمار ملتها و چپاول منابع طبیعی و دارائیهای آنها نقشه‌های شوم و دسیسه‌های مخفی و پیچیده‌ای ناشی از شیوه نفوذ استعمار را پدید آورده است که از یک طرف شناسایی ماهیت اصلی آن برای توده‌ها مشکل و از سوی دیگر در عرصه مبارزه موانع گسترده‌ای را بوجود آورده که پیروزی به آن جز از طریق همبستگی و اتحاد ممکن و میسر نیست.

یکی از واقعیتهای تلخ ابعاد مسئله این است که آمریکا و هم پیمانانش پیچیده‌ترین و گسترده‌ترین جبهه فرهنگی را علیه ملتهای مسلمان و علناً در کشور ما توسط حمال فروخته شده به نحو گسترده پخش کرده‌اند که موثریت و نفوذ استعماری آن بر اندیشه‌ها و گرایشهای فکری، فرهنگی و اخلاقی مشهود و محسوس است. استعمار فرهنگی برنده‌ترین حربه‌ایست که در استعمال آن روشهای مختلف را

با ابزار گوناگون در پیش گرفته اند زیرا از این طریق می توانند تا از یکطرف به اصالت‌های فرهنگی و بومی هجوم برند و اقوام را از ارزشهای واقعی تمدن و فرهنگ‌شان دور سازند و فرهنگ بی تفاوتی، فساد، تبهکاری و اعتیاد را اشاعه دهند و توسط گماشتگان فروخته شده و معلوم الحال به نظام آموزشی، مراکز فرهنگی، محتوای درسی و اندیشه‌ها نفوذ کنند و با القای افکار قوم‌گرائی، مذهبی و زبانی نفاق و جدال دراندازند و روح اتحاد و وابستگی را مضمحل سازند تا زمینه را به دوام و استقرار خود مساعد سازند.

استعمار نوین که با نیروی استخدامی ساینس و تکنالوژی نبض اخبار و گزارشهای جهان را در اختیار دارد به سادگی میتواند حق را باطل و هر باطلی را حق جلوه دهد، دروغ بیافریند و واقعیتها را به نفع خود تحریف کند و از طریق ارتباط جمعی اخبار، تیلویزیون، رادیو، مجلات، روزنامه‌ها و سینما به افکار سادلان چیره شود و جهان را در جهت منافع خود سوق دهد و ملت‌های در حال رشد را با ورود تخنیک و تکنالوژی و بسا شاخه‌های هنری به دنبال خود بکشد تا از اصالت‌های فرهنگ و مدنیت خودی‌شان دور سازد.

بدیهیست که از خودبیگانگی اشخاص وابسته و دست‌نشانده در کشورها کم‌رشد مثل افغانستان می‌تواند نقش اساسی در نفوذ فرهنگی اشغالگر داشته باشد. اینکه رئیس دولت و اعضای حکومت وابسته و رجال دولتی مربوط در بیانیه‌ها، مصاحبه‌ها و دید و بازدیدشان با اقشار مختلف جامعه اصطلاحات و واژه‌های بیگانه «انگلیسی» را در گفتار و نوشتارشان بکار می‌برند و از استعمال کلمات و اصطلاحات معادل زبان

بیگانه در زبانهای ملی خود ابا میورزند این روش از خود بیگانگی شان اثر مستقیم بر ذهنیت عامه و تأثیر جدی به زبان و فرهنگ ملی دارد، هر چند این طرز گفتار و نوشتار صدرنشینان بمنظور خوش خدمتی به مقام ارباب آنها باشد اما بر وفق معقوله «الناس علی دین ملوکهم» مردم به پیروی از آنها این روش را تعقیب و دیری نخواهد گذشت که زبانهای ملی پشتو و دری ترکیبی خواهد شد از واژه‌های زبان بیگانه که اثر آن به امور فرهنگ ملی تردیدناپذیر است.

آمریکا که در صحنه سیاست منطقوی بانفوذ و قیحانه و پشتیبانی از عناصر و رژیم‌های وابسته به خود، عرصه فعالیت‌های جهان اسلام را در جبهه اتکاء بخود تنگ و با سیطره و نفوذ به سازمان بین‌المللی عالمی را به خاک و خون کشانده در پاداش خون بیش از دو و نیم میلیون شهید و معلول و معیوب افغان که در قلمز منافع او فرو ریخت بعد از واقعه تمثیلی یازده سپتامبر جنگ عقیدوی را پیش کشید و افغانستان را در اشغال پایگاه نظامی خود درآورد و در نهایت قساوت و درنده‌خویی طبق یاداشتهای هم‌وطنان حاضر در ساحات تراژیدی از ششم اکتوبر ۲۰۰۱ تا ماه اوت ۲۰۰۸ سی و یکهزار و هفتصد نفر مردم بیگانه را در شهرها، قصبات، دهکده‌ها در محوطه خاک و خانه‌شان در آتش خم‌پاره‌ها و بم‌افکنها بکام مرگ سپرد و وقیحانه و مذبح‌خانه به حضور عساکر خود جهت بازسازی افغانستان و حمایت از حکومت افغانستان در تأمین صلح و امنیت تاکید دارد. اما پاسخ به این پرسش‌ها که اگر حکومت تحت حمایه آنها انتخابی است و رأی اکثریت را با خود دارد پس لزوم حضور عساکر بیگانه در حمایت از او در چیست و چرا

هر روز حامیان او هدف خمپاره‌ها قرار می‌گیرند؟ و در احوالی که مردم بینوا و بی‌پناه جنگزده افغان نیاز به سر پناه خشت و گل و بازسازی کلبه‌های پخسه‌یی خود بر روی زمین دارند منظور از احداث زیرزمینهای کانکریتی در بگرام، کابل، خوست و سایر نقاط سوق‌الجستی و استراژیکی کشور در چیست؟

پاسخ به این پرسشها جز این نیست که افغانستان اشغال شده و میباید فرزندان متدین و آزادمنش آن یکبار دیگر خون‌بهاء موقعیت ژئوپولیتیک و استراژیکی آن را بپردازند.

حیفی

پاریس ۲۰۰۸/۹/۴

افغانستان تخته خیز استعمار

آریانا کهن، خراسان دیروز و افغانستان امروز که تاریخ نویسان و جغرافیه نگاران آنرا معبر مدینتها و گذرگاه کشورگشایان، چارراه ادیان، تقاطع جاده ابریشم، دروازه هند و قلب آسیا خوانده‌اند از سال ۵۴۵ قبل از میلاد تا سال ۱۸۱۵ میلادی در حکم شهرهای بود که راه مهاجمین را به سرزمین پهناور هند میکوشد و در قرن ۶ و ۷ میلادی گذرگاه کاروانهای تجارتي، فارس، چین، هند، ممالک بالکان، ماورالنهر، عراق، شط العرب، مصر و اروپای شرقی بود که تا ظهور اسلام روابط بازرگانی بین کشورهای حوزه را تأمین میکرد.

اهمیت جیولوژیکی و موقعیت جغرافیوی افغانستان منحصر به گذرگاه بازرگانی و شهره کاروان مدینتها نماند بلکه معبر تهاجمی بود که راه کشورگشایان را بسوی دارائیهای افسانوی هند، چین و آبهای گرم کوتاه می کرد. این ویژگی جیولوژیکی و استراژیکی افغانستان در مسیر زمان و دوره‌های مختلف تاریخ بحرانهای خونین را نیز به مدینتها و باشندگان این سرزمین به ارمغان آورد.

جایگاه استراتژیک افغانستان همواره باعث تاخت و تازهای خانمانسوز و نبردهای خونین گردیده است و هر گاهی این کشور بهای سنگین موقعیت استراتژیکی خود را پرداخته است.

در آستانه قرن بیست و یکم که تمدن سیر نهایی خود را می پیماید و پیشرفت ساینس و تکنالوژی زندگی و طرز معیشت بشر را به نحو بی سابقه تغییر داده است استعمار و استثمار نیز تحت شعارهای دیموکراسی، حقوق بشر، انکشاف اقتصادی و پیمان دوستی بین کشورها و قراردادهای دفاع مشترک تغییراتی را متقبل گردیده است، مطالب را که دیروز در غصب دارائیهها و جستجوی طلا بر مردم کشورهای ضعیف روا میداشتند امروز در احداث لوله‌های انتقال گاز و نفت به جمجمه باشندگان و ویرانه‌های ممالک عقب مانده تحقق می‌بخشد.

باور اینکه افغانستان فاقد منابع نفت باشد قرین به واقعیت نیست زیرا به موجب قرارداد که بین افغانستان و ایالات متحده در سال ۱۹۳۷ به امضاء رسید کارشناسان و متخصصین آمریکائی حوزه‌های نفت افغانستان را اطمینان بخش خواندند اما بعد از انجام کارهای تجسی و مقدماتی در سال ۱۹۳۸ بدون هیچگونه دلیل و برهان و بصورت یکجانبه و بدون هیچ موئیده از ادامه کار و تفحصات دست کشیدند و حاضر نشدند تا توضیح در زمینه ارائه دارند این قرارداد را در سال ۱۳۱۵ از طرف افغانستان فیض محمدخان وزیر خارجه و نماینده کمپنی «افلانداکسیلوریشن» امضاء کردند و پر تو کول ضمیمه آن

توسط عبدالمجیدخان معین وزارت خارجه و نماینده کمپنی مذکور به تاریخ ۲۶ حمل ۱۳۱۶ در کابل به امضاء رسید.

اگر امروز منابع و مقدار نفت افغانستان از انظار مکتوم است اما موقعیت استراتژیک و جایگاه جیو سیاسی آن سر راه ذخائر نفت و گاز کسپین، ترکمنستان، آسیا مرکزی بازارهای نیم قاره هندوچین و نزدیکی اش به خاورمیانه و جنوب آسیا مورد توجه دلان نفت و گاز قرار دارد که حضور عساکر بیگانه و پایگاه نظامی آمریکا در افغانستان از ضرورت دفاع از منافع غرب است که در صنعت نفت خلاصه میشود زیرا نفت بخش مدنیت جهان معاصر و ماده انرژی زائی است که چرخ صنعت و تکنالوژی معاصر و ماشین جنگ را بکار می اندازد. نیاز حیات مدنی و اقتصادی جهان معاصر به نفت عاملی است که حضور نیروی نظامی و ارتباطات جهان غرب را به افغانستان مشخص میسازد. جنایات که امروز در حق مردم ما صورت میگیرد از منافع کمپنی های نفت منشأ میگیرد که سیاست دلان آنها لوله ای انتقال آنرا بروی اجساد فرزندان افغان و بر ویرانه های این مرز و بوم روی دست دارند و از سوی دیگر حاکمیت «تیراژ میر» و دیگر قله های پامیر بر نیروی چند میلیاردی چین، هند، ایران و آسیا مرکزی سنگر دفاع از منافع آمریکا در منطقه محسوب میگردد که دود هر عمل و عکس العمل حمله و آتش و بمباران جنگنده های طرفین متخاصم از اسکلیت و جمجمه مردم افغانستان برمی خیزد و آسمانخراشهای آمریکا را از آسیب بدور میسازد.

حوادث هولناک و غمبار سه دهه اخیر در افغانستان همه پلان شده و چنان دقیق و حساب شده است که درک عملکرد آن در شرایط که پالیسی و بازی استخباراتی آمریکا در کشور جنگزده و در بین مردم محتاج ما ادامه دارد امر دشوار است زیرا در جهان یک حزبی و یک قطبی امروز که آمریکا در همه قضایا دخیل و در هر کجا حضور دارد اعمال ضد بشری خود را به نیروی تبلیغات چنان در امواج صوتی پنهان داشته که شنونده و خواننده عادی نمیتواند آشوب آفرینی ابلیسانه را در زیر ضربات سنگین شبکه های نیرومند خبری به سادگی دریابد زیرا تسلط نیروی خبری در جهان یک حزبی و سیطره نظم نوین با پشتوانه نهایت قدرتمند تکنالوژی اطلاعاتی به سادگی میتواند حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد؛ تروریست دولتی را با عکس العمل علیه تروریست التباس کند و جویبار خون بیگناهان را در هیولای القاعده و طالبان که از آستین سیاستر کشیده اند مستور دارد و سهم کمپنی های نفتی را از سود مواد مخدر به سیاست بازار آزاد توجیه کند.

موقعیت و موقف افغانستان نه تنها در سرراه چاه های نفت و گاز آسیا مرکزی و نزدیکی اش به جنوب آسیا و خاورمیانه توجه ایالات متحده، انگلیس، صهیونیسم و واتیکان را بخود معطوف داشته است بلکه قرب و جوارش با ممالک اسلامی، افغانستان را در محور دشمن آفرینی و اسلام ستیزی قرار داده است. در زمان حیات سوسیال امپریالیزم و محدودیت های مذهبی در شوروی، آمریکا نهضت اسلامی و بیداری جهان اسلام را حربه مؤثر علیه کمونیسم میخواند و متکی به پرنسیب

«دشمن علیه دشمن» در رویارویی اسلام با کمونیسم زیرکانه میکوشید تا صحنه جنگ سرد را به یکی از کشورهای اسلامی بکشد. تعرض شوروی به افغانستان آرزوی بود که آمریکا از آغاز جنگ سرد خیال آنرا به سر می‌پروراند، موقعیت کوهستانی افغانستان با صخره‌ها و دره‌های صعب‌العبور آن از یک سو و روحیه آزادمندی و نفرت افغانها از حضور قوای اجنبی از طرف دیگر موضوعات بود که زمینه را به تحقق آرمانهای انتقام‌جویانه آمریکا مساعد میساخت تا از طریق سرحدات باز پاکستان، افغانستان را صحنه جنگ سرد و ویتنام شوروی بسازد، مؤثرترین حربه در این اثنا دین در برابر الحاد بود که احساسات مسلمانهای جهان را با خود داشت و احساسات مذهبی مسلمانها در یک مقطع خاص زمانی از نگاه مادی و معنوی آمریکا را به هدف نزدیک میساخت و از مصارف اقتصادی جنگ به نفع آمریکا میکاست. اما بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا، واتیکان، انگلیس و صهیونیسم به مخالفت اسلام و استقرار یک حکومت اسلامی در افغانستان در جوار کشورهای اسلامی ایران، پاکستان و آسیا مرکزی برخاستند.

منافع آمریکا مطابق به پلان «سنتگوم» که حاوی شصت درصد انرژی، شصت و پنج فیصد اورانیوم و پنجاه درصد طلا در منطقه است ایجاب میکرد تا با تشکیل یک حکومت وابسته و دست‌نشانده در افغانستان یک «پورتوریکو» آسیایی بسازد که ضامن منافع آمریکا و مرکز فرماندهی آمریکا در منطقه باشد.

فاجعه پلان شده سه دهه اخیر در افغانستان بر طرز تفکر و روحیه مورثه قشر اصلی جامعه اثر ناگواری بجا گذاشت و روحیه بیگانه‌ستیزی

و اعتقادات ملی مذهبی را در آنها جریحه دار ساخت زیرا دسایس را که آمریکا و همدستانش بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان بکار بردند چنان دقیق و سنجیده بود که نه تنها مردم از جنگهای سی ساله خسته شدند بلکه عملکرد و روش ضد انسانی و ضد اسلامی احزاب چپ، مسلمانهای میانه رو و مسلمانان افراطی بر همه مایوس کننده بود که ضربات واقعی این فاجعه تاریخی را طبقه عوام متحمل گردیدند و ادامه چنین صدمات نیز متوجه همین طبقه است که اکثریت جامعه را تشکیل میدهد و همین طبقه است که در مصائب ملی و بخصوص در دفاع از عقاید دینی سینه را سپر میسازند و در میدان نبرد می ایستند.

تعرض شخصیت های طراز اول سیاسی، مذهبی و فرهنگی جهان غرب با اعطاء القاب «شوالیه» یا عالی جناب به یک بازاری مزدور و بی دیانت، توهین به پیامبر اسلام و نشر کاریکاتورهای رهبر مسلمانها همه و همه پلانیهای ابلیسانه است تا احساسات معتقدین راستین اسلام را تحریک و آنها را به میدان نبرد بکشانند و هدف خمپاره و بم افکنها قرار دهند.

افغانستان که آخرین نبرد جنگ سرد در دامانش بوقوع پیوست پیش از آن که مردم از فداکاری بی مثال فرزندان خود سود ببرند جویبار خون دو نیم میلیون شهید افغان در قلمز منافع ایالات متحده آمریکا ریخت مگر در راه توصل بههدف نهائی مبنی بر تسلط بر منابع انرژی و تطبیق پلان سنگتوم مانع که سر راه تشنگان نفت قرار دارد وجود کشورهای اسلامی است که چاه های نفت و گاز در دامان آنها نهفته است و یا سر راه کشورهای نفت خیز قرار دارند که انتقال این ماده

حیاتی غریبها را دشوار میسازد زیرا اخلاق و تعالیم اسلامی با اخلاق و روحیه استعمار، مافیا جهانی و تروریست حکومتی آمریکا در تضاد است هر چند ایالات متحده با استقرار حکومت دست نشانده و نشر و پخش مفاسد اخلاقی توانسته جای پای برای خود در بعضی از کشورهای اسلامی دریابد اما مدافعین راستین عقاید دینی و سنتهای ملی مذهبی قشر اصلی جامعه یعنی طبقه عوام است که در طول تاریخ به دفاع از نوامیس ملی جان باخته‌اند اگر گاهی تحرک، رهنمائی و پلان به بعضی حلقات طبقه اول در جامعه تعلق گرفته باشد باز هم حصول استقلال سیاسی و تأمین نوامیس ملی مذهبی قیمت خون همین طبقه عوام است که امروز هدف حملات وحشیانه و خصمانه ایالات متحده آمریکا و همدستانش قرار دارند و این گروه اشغالگر و متجاوز است که به نیروی تبلیغاتی و خبری حقایق را تحریف و بار مسئولیت و جنایات تروریستی، قاچاق مواد مخدر را بدوش دیگران میندازند و در نهایت دیده درایی و بیحیایی دستان ناپاک و آلوده در خون قربانیان بیگناهی را در دامن همین مستضعفین پاک میکنند.

آمریکا و تجارت افیون

افیون مشتق از کلمه opiyom یونانی است که به شیره خشکیده جدار حقه خشخاش که دارای کدئین، مرفین و دیگر الکوئیدها است اطلاق میگردد. استعمال آن بمنظور تسکین درد از زمان سقراط در طب یونان رواج یافت و ابوعلی سینا بلخی در ترکیب بعضی داروها آنرا بکار میبرد و استعمال تریاک یا افیون در ماورالنهر، خراسان، فارس، هندوچین معمول شد که بیشتر بمنظور تسکین درد و آرامش اعصاب بحیث یک ماده خواب آور استفاده میشد که بصورت کل مطابق بدستور و هدایت طبیب صورت میگرفت اما به تدریج خارج از ساحه طب یونانی و حیطه صلاحیت و هدایت اطباء در بین عوام رایج شد. عده ای را عقیده بر اینست که این ماده زهر آگین از ممالک بالکان و از طریق راه ابریشم وارد کشورهای آسیائی گردیده است.

پیدایش و توریید این عنصر طبی هر چه و از هر کجا که باشد همتای سائر آفریده های طبیعت دارای خاصیت و وصف مضرو مفید و خوب و بد است که نباید بته کوکنار را سوای این اصل و خاصیت پنداشت و ذات آنرا زشت و پلید تلقی کرد بلکه این غریزه شهوت و دست نا بکار بندگان حرص جاه و خواسته نا انسانی انسانان ستم پیشه است که از

آن زهری ساختند و بمنظور سود بازار، اعمال ناروای غیر انسانی خود را قانونیت بخشیدند.

امروز بانکهای بزرگ دنیا در تجارت مواد مخدر سَهیم اند، یکی از راه های مشارکت بانکها در این تجارت چنانکه دوکتور جان کولمن به آن می پردازد، دادن اعتبار بانکی به شرکتهای است که مواد شیمیایی مورد نیاز تبدیل تریاک به هیروین را تولید میکنند. ماده "استیک اندرید" که عنصر اصلی تولید هیروین است از اعتبار بانک متروپلتین و صندوق بین المللی پول بر خوردار است.

اساساً قاچاق و تجارت تریاک از اواخر قرن هفده مصادف به استعمار انگلیس در نیم قاره هند آغاز یافت که سود وافر آن نه تنها مصارف نظامی آنها را بسنده بود بلکه رونق بخش تاج و تخت بریتانیا و ثروت سرشار خانواده سلطنتی بریتانیا شد. ایالات بنارس، بیهار و بنگال نسبت به سایر نقاط هند بریتانیا به زرع کوکنار مساعدتر و حاصل آن، از لحاظ کیفیت و کمیت عاید بیشتر را نصیب شرکت بنگال شرقی هند بریتانیا مینمود.

فعالیت شرکت بنگال شرقی تحت عنوان "مینیسون سرزمین چین" که در ظاهر از داوطلبان گسترش دین مسیح تشکیل شده بود هدف دوگانه اقتصادی و سیاسی را در پخش و اشاعه استعمال تریاک در میان کارگران و روستایان چین تعقیب مینمود که متأسی از این تجارت مرگ آفرین صدها هزار کارگر بینوای چینی به آن معتاد گردیدند.

پیش از آنکه دولت چین به خطرات و خسارات این ماده زهرآلود و کشنده متوجه شود شرکت بریتانیایی هندی شرقی نزدیک به صد سال قاچاق، اداره و توزیع این ماده مرگ آفرین را در دست داشت .

نخستین قانون مبارزه علیه تریاک در ۱۷۲۹ در چین تصویب شد که موجب ناخشنودی شرکت بریتانیایی هند شرقی گردید و سرخط جنگ تریاک را رقم زد. با آنکه قانون منع تریاک در چین نافذ و مخالفت و مقاومت در برابر ورود تریاک به شدت جریان داشت، مدیران شرکت مذکور با ترتیبات ویژه تعرفه گمرکی تا سال ۱۷۵۳ به عمل جنایی ضد انسانی خود ادامه دادند و هنگامیکه با مقاومت مامورین گمرک مواجه میشدند سعی شان بر آن بود تا اگر بتوانند آنها را به دادن رشوه رازی سازند و هرگاه مامورین و موظفین صدیق به مخالفت ادامه میدادند و ازتورید متاع ممنوعه مزبور جلوگیری میکردند، سرویسهای اطلاعاتی انگلیس زمینه ترور آنها را فراهم میکرد و این تسلسلی بود که شاهان انگلس را به محض جلوس بر تخت سلطنت مشمول ارمغان سود وافر تریاک نمود و شگوفایی اقتصاد بریتانیا را نیز به بهای خون میلیون انسان بیگناه رشد و رونق بخشید و تجارت تریاک را در انحصار خانواده سلطنتی بریتانیا قرار داد.

www.shahmama.com

"سیاست تریاک بریتانیا" که توسط F. S. Turner در سال ۱۸۷۶ اقبال چاپ یافت پیوند ژرف و عمیق پادشاهی بریتانیا و خانواده های وابسته به آنها در تجارت تریاک افشاً کرد. نویسنده موصوف با وجود اصرار و وعده های رنگین Sir. R. Temple سخنگوی دربار که میخواست او را به سکوت وادارد و از نشر اثرش منصرف سازد اما

شهامت تورنر با رسالت انسانی او را با انتشار اثر مزبور به منزل حقیقت رساند. به همین منوال " جوزف گراندی الکساندر " با انتشار اثری زیر عنوان " گوهر تاج سلطنتی " تجارت این ماده زهر آگین و مرگ آفرین را توسط مقامات سلطنتی بریتانیا به شدت مورد انتقاد قرار داد و تجارت تریاک چین را توسط مقامات بریتانیا جنایت علیه بشریت عنوان کرد.

این پدیده شوم زمانی عالمگیر شد که مواد مخدر بوسیله کارخانه های داروسازی مربوط به "راکفیلر" وارد بازار شد و از عصاره افیون مواد نشأ آفرین و خواب آور تولید و عنصر شیمیایی جهت تولید هیروین تهیه دید.

هیروین برای نخستین بار جهت تحریک و تقویه قوه شهوانی در کلفرونیا و بعد به سائر شهر های ایالات متحده مروج و در انحصار مافیا درآمد مگر تولید و تکثیر آنرا در داخل ایالات متحده از آن جهت مصلحت ندیدند که کشت کوکنار از یک سو بر سایر تولیدات زراعتی اثر منفی میگذاشت و دهقان بمنظور کسب منفعت بیشتر توجه بیشتر به کشت و تولید خشخاش می نمود و از طرف دیگر افزایش تولید افیون باعث کاهش قیمت آن در بازار میشد که از سود دلان مواد مخدر میکاست، روی این اصل توجه به کشت خشخاش را در آمریکا جنوبی معطوف داشتند که اکثر زمینها زراعتی آنها در گروه و تصرف سرمایه داران آمریکائی چون «راک فیلر» «جان ناستراس» وزیر خارجه، کمپنی «یونانتد فروت» «کوپر کویت» و غیره بود و هم زمان قیودات را وضع کردند تا دست افراد خصوصی و باندهای کوچک را از تورید

این ماده منفعت بار کوتاه سازند و تعیین بهاء آن را مافیا دولتی در انحصار خود داشته باشد.

در افغانستان تا اوائل سال ۱۳۵۷ که کشور دارای یک قدرت مرکزی و حاکم بر امور دولت بود زرع و کشت خشخاش ممنوع و دولت بر اوضاع حاکم بود که در صورت تخلف از ممنوعیت تولید و توريد تریاک مرتکب آن تحت پیگرد قانونی قرار میگرفت و هر نوع معامله داد و ستد آن نامشروع و متهم با تشخیص ماهیت جنایی جرم به محکمه اختصاصی «دیوان امنیت عامه» کشانده میشد. مگر با وجود نفوذ و صلاحیت حکومت در تحمیل قانون، جنایت در محیط موجود و قاچاق افیون در مناطق سرحدی تا اندازه‌ای معمول و مراوده بین باشندگان دو طرف مرزها موجود بود.

اعتیاد به تریاک بیشتر در بین ترکمنها قالین باف مشهود بود که عادت به آن بدوران شیرخوارگی شخص معتاد برمینگشت به نحو که بانوان قالین باف در اثنای انجام کار صنعت قالین انگشت خود را اندک به تریاک آلوده و به طفل می چشانند تا طفل آرام در خواب میشود. بدیهیست که این عمل ناعاقبت اندیشانه منجر به اعتیاد طفل در سن جوانی و بعد از آن میشود که این اعتیاد ناگزیری کشت خشخاش را در بعضی محلات در قبال داشت و دهقان با خوف و هراس در یک منطقه دور افتاده و حتا در بین حصار منزل به کشت مقدار کم آن جهت ضرورت اعتیاد و یا عرضه آن با بازار محل مبادرت میورزید اما استحصال و تولید هیروین در افغانستان یک عمل کاملاً ناشناخته و نامرعی بود.

اساساً کشت خشخاش از سال ۱۳۵۸ خورشیدی در نقاط مختلف کشور به نحو چشمگیری رواج یافت و این مصادف به ایام بود که صلاحیت و حاکمیت دولت محدود به قسمتی از وادی کابل بود و مقاوت علیه قشون سرخ شوروی و حکومت وابسته به آن در سراسر کشور آغاز یافته بود. قومندانهای جهادی با حفظ و تمثیل استقلال خود در برابر حکومت کابل از دهقان در کشت خشخاش حمایت نمودند و از مالیات که بر تولید افیون بستند در رفع احتیاجات افراد تحت فرمان خود و ضروریات محاربوی استفاده نمودند، همزمان به آن و توفیق انقلاب اسلامی ایران که قیودات جدی را به تولید و مصرف افیون وضع نمود در حدود یک میلیون افراد معتاد ایرانی به وساطت قاچاقچیان بلوچ ایرانی و افغان به بازارهای سرحدی هجوم آوردند. این ازدیاد تقاضا باعث صعود روزافزون قیمت افیون گردید و سود بیشتر توجه دهقان را بیش از پیش به کشت کوکنار معطوف نمود. متعاقب به آن ضیاءالحق رئیس حکومت نظامی پاکستان بههدف بهره‌برداری از عقاید سچه اسلامی، روش اسلام‌گرائی را در جوار جمهوری اسلامی ایران و مجاهدین افغان در پیش گرفت و در پی تعدیل رخصتهای اخیر هفته از یکشنبه‌ها به روز جمعه و تفویض اعتبار یونیورستی به مدارس اسلامی، قیودات را در تولید مواد مخدر نیز وضع نمود که به تأسی از آن قاچاقچیان حرفوی با استفاده از سرحدات باز و نبود اقتدار حکومتی در افغانستان در تولید و اشاعه افیون سهمیم شدند. افزایش بیشتر تولید افیون را در آن ایام ولایات سرحدی ننگرهار، بدخشان و هلمند داشت که تولید سالیانه تریاک در ولایات مزبور نود درصد تولید کل کشور را

احتوا مینمود. اما رونق بازار و افزایش تولید افیون زمانی قوس صعودی خود را پیمود که دست مافیا جهانی از آن سوی اطلانتیک در بازار دخیل و استحصال ابروین به نحو اساسی و فنی در محل تولید صورت گرفت.

حسن هیکل در اثر خود زیر عنوان «از نیویارک تا کابل» و جان کولی در کتاب «جنگهای نامقدس» مینویسند که «رونالد ریگن» در دوره اول ریاست جمهوری خود در ایفای تعهدات مصارف جنگ در افغانستان و تلافی کمبود بودجه کشورش که در اثنای مبارزات انتخاباتی به مردم وعده آنرا داده بود در مضیقه‌ای گیر آمده بود که از یکسو حس انتقام‌جوئی شکست ویتنام در وجود او زبانه میکشید و نمیخواست موفقیتها روزافزون جنگ افغانها بمقابل شوروی را نادیده بگیرد و از سوی دیگر مصارف جنگ و کمبود بودجه که والترز معاون سیا در حضور ویلیام کسی نامزد ریاست سیا و جنرال فیرتون به او ارائه داشت مشکلی بود که رئیس جمهور را به نظر الکساندر دومیرانچ رئیس استخبارات خارجی فرانسه متقاعد میساخت تا در پخش مواد مخدر بین عساکر شوروی و فروش مازاد آن جهت تعادل بودجه کشورش اقدام نماید. موصوف در هفته اول اشغال کرسی ریاست جمهوری مصادف به جنوری ۱۹۸۱ به ویلیام کسی رئیس سیا هدایت داد تا طرق عملی آنچه را که مشورت الکساندر دومیرانچ خوانده میشد جستجو کند.

بدیهیست که استحصال ابروین در محل تولید کوکنار و در حواشی سرحد هم پخش و اشاعه مواد مخدر را در بین عساکر شوروی آسان

میساخت و هم انتقال آن به بازارهای جهانی بهتر امکان پذیر بود. استحصال ابروین بصورت فنی و اساسی که به همدستی و همکاری سیا در حاشیه صوبه سرحد مطابق به استندرد بازارهای غربی صورت گرفت موجب تزئید مواد مخدر در منطقه شد به نحو که قیمت فی کیلو آن از چهار تا پنج هزار دلار به ده هزار دلار صعود کرد در حالیکه قیمت فروش آن در بازارهای ایالات متحده به هشتاد تا نود هزار دلار میرسید پس منفعت هشتاد تا نود درصد در هر کیلو نه تنها بر کسر بودجه آمریکا و مصارف جنگ افغان شوروی بسنده بود بلکه عاید قابل ملاحظه را نصیب حکومت آمریکا می نمود، اینست که سیاست از خودش به خودش در ساحه سیاسی و اقتصادی به نفع آمریکا تمام شد و بار منت و ملامت آن به مردم افغانستان تحمیل گردید. هر چند قیمت مواد مخدر را در اروپا تا بیست درصد کمتر از آمریکا می خوانند با آنهم سود بازار اروپائی و دولتی آن تا آنجاست که کشور کوچک هولند با مساحت ۴۱۵۱۶ کیلومتر مربع که بیش از شانزده و نیم میلیون نفوس را در خود گنجانیده سطح زندگی آن از بسا کشورهای صنعتی جهان بهتر است، شهرت شهر شهوت و شراب آمستردام که روزانه صدها جوان اروپائی و غیر اروپائی را در خود محو و هستی مادی و معنوی شانرا می ستاند از انظار پوشیده نیست. مگر تبلیغات مبتذل متوالیان سیاست و منافع سرمایه های بزرگ عیب را حسن و هر گناه را ثواب جلوه میدهد. موج اخبار و تبلیغات که سیل آسا به کمک ساینس و تکنالوژی نیرومند راه خود را به گوش و چشم و ادراک مردم میگذراند چنان بر افکار و اندیشه های عوام حاکم

است که حتا اتباع کشورهای غربی و آمریکائی خود نمیدانند که صدها تن مواد مخدر که در بنادر آنها بدست ارگانهای دولتی می افتد و در پرده تیلویزیون ها به نمایش گذاشته میشود عاقبت و سرنوشت آن بکجا میکشد؟

آنچه که امروز مبارزه علیه مواد مخدر خوانده میشود و امپریالیزم خبری بار مسئولیت آنرا بدوش دهاقین کشورهای فقیر حواله میکند یک بازی سیاسی است که دشمنهای صلح و سلامت جهانی و مدعیان کاذب حقوق بشر همتای اشغال سرزمین دیگران آنرا به مردم خود توجیه و راه را بسوی دارائیهها و خاک دیگران هموار و دست آلوده به افیون خود را بدامن دیگران پاک میکنند. قدر مسلم است که تولید و مصرف لازم و ملزوم یکدیگرند تا تقاضا موجود نباشد تولید صورت نمیگیرد و این تقاضا بازار و مصرف است که دهقان به خواست آنها لیبیک میگوید پس اگر محل تولید افیون کشورهای غریب و عقب مانده است بازار مصرف آن کشورهای متمدن و متمول است و مبارزه علیه مواد مخدر مستوجب آنست که بمنظور حفظ تمامیت جانی و مالی و محیط زیست بشر پیش از آنکه زورگویان چون افعی و شیر شرزه به جان مردم بینوا کشورهای غریب بیفتند باید دامن خود را از وجود معتادین و دست اندرکاران هیروین و سائر مواد مخدر پاک کنند.

زمانیکه بتاريخ سیزده مارچ ۲۰۰۸ در فاصله بین سفارت ایالات متحده و میدان هوای کابل چهار نظامی ایالات متحده بشمول راننده وسیله نقلیه آنها در اثر تصادم ماین جاسازی شده کنار جاده کشته شدند و خریطه های مواد مخدر فرش روی جاده و اطراف آن شد

مقامات سفارت ایالات متحده چنان به آن معصومانه نگاه کردند که گویی قربانی مبارزه علیه مواد مخدر شدند و باید آنرا تلافی کنند.

حقیقت اینست که تولید و مصرف متمم و لازم و ملزوم یکدیگر اند تا تقاضا نباشد واضحست که تولید صورت نمیگیرد و این تقاضای بازار مصرف است که مولد به آن لبیک میگوید. اگر چانه زنیها به این باشد که محل تولید افیون کشور های جهان سوم است انکار نمیتوان کرد که توريد کنندگان کشور های پیشرفته متمول است که به ثروت سرشار از توريد مواد مخدر دست یافته اند و به اقتضای منافع خویش بر آنچه جنایت علیه بشریت خوانده میشود صیغه قانونی بخشیده اند و عناصر شیمیایی سازنده هیروین را در دامان خود رشد داده اند.

حقیقت اینست که زنده گی امروز ما بدون آنکه خود بدانیم توسط کسانی مدیریت میشود که به هیچ اصول اخلاقی و انسانی پابندی ندارند و مافیا جهانی رهبری جهان را بعهدہ دارد.

فرستادگان و نمایندگان دینی مذهبی استعمار

خصوصیت امپریالیسم غرب با اسلام از مخالفت کلیسا با اسلام منشأ میگیرد. آن زمانها که نور اسلام تا قلب ظلمت‌سرای اروپا را در روشنایی زندگی ساز خود نوید هستی بخشید و مردمان روشن ضمیر از هسپانیه، یوگسلاویا، بلغاری، پرتغال، شمال یونان و رومانی از قید بردگی و ظلمت به اسلام رو آوردند. این نهضت انسانی در مقابل مطلقیت و مظالم لرزه در بنیاد کاخ کلیسا انداخت و بازار فروش زمینهای بهشت از طرف کلیسا رو به کساد نهاد و چیزی نمانده بود که دفاتر وکالت و رسالت حدایی کلیسا مسدود گردد. لذا کلیسا در مسیر دفاع از موقف و منافع خود بر حکومت‌های متبوع و باج‌ده خود فشار آورد تا در تعمیم اهداف کلیسا در برابر اسلام جدیت بیدریغ به خرج دهند این فشار توأم با انگیزه‌های استعماری موجب برانگیختن جنگ‌های بالکان گردید که هدف از آن انقراض و جلوگیری از نفوذ

امپراطوری عثمانی بود که مسلمانها آسیا میانه جهت مرکزیت و همبستگی جهان اسلام در جولای ۱۷۷۴ باساس معاهده «کاکوک کینارکا» به سلطان عثمانی لقب خلیفه دادند که متأسی از آن سلطان عبدالحمید بحیث خلیفه مسلمین فتوای جهاد علیه کشورهای استعماری متعرض به ممالک اسلامی صادر نمود.

دولت استعمارگر انگلیس که منافع خود را در برابر پیروزی اسلام در هر کجا مواجه به خطر میدید نخست به بازی سیاسی پرداخت تا اسلام را از داخل اخلاص کند بدین منظور به نشر و پخش مفکوره یی پرداخت که خلافت را از مصرحات مذهب حنفی و مغایر عقیده اهل تشیع خواند و به رویایی عقیدوی شیعه و سنی دامن زد که چندان کارگر نیفتاد و متعاقب به آن مفکوره نسنلیم عرب را پیش کشید و مفکوره حزبی را در جمع دانش آموزان و تعلیم یافتگان در غرب تزریق نمود که مشکلات و نگرانیهای را در داخل به سلطان عبدالحمید بار آورد و در اکتوبر ۱۹۱۲ در اثنای جنگ ترکیه با ایتالیا روی قضیه طرابلس، سربها، یونانیها، بلغاریا و مونتونگریها را علیه خلافت بسیج و تحریک نمود. در واقع جنگ مسیحت را با اسلام اعلام نمود. در سال ۱۹۱۴ مصادف به جنگ اول جهانی که ترکیه به جانبداری آلمان علیه انگلیس، روس، ایتالیا و فرانسه اعلان جنگ داد مسلمانها علیه استعمار انگلیس قیام کردند و این پیام روشنی بود که انگلیسها موجودیت دولت عثمانی را منافی ارمانهای استعماری خود دیده با جلب رضائیت آمریکا و فرانسه پلان یک حمله مشترک را روی دست گرفتند که متاسی از آن در ماه می ۱۹۱۸ کشتیهای انگلیس، آمریکا و فرانسه در

اثنای جنگ ترکیه با یونان حمله مشترک و ناگهانی را علیه خلافت عثمانی انجام دادند. که میتوان این حمله خشمانه و خصمانه را نخستین گام در صف آراییی امریکا به مقابل اسلام خواند اما انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه توجه جهان سرمایه داری را به خود مشغول نمود. مبارزه بین پدیده کمونیستی و سرمایه‌داری از یکسو و مخالفت عقیدوی اسلام با کمونیست از جانب دیگر موجب شد که ویژگیهای سرمایه‌داری غرب با اسلام یک هدف واحد را در اجتناب از سرایت مفکوره کمونیستی تعقیب نمایند.

آمریکا و انگلیس همچنانکه از نفوذ کمونیست خوف داشتند از وحدت و رشد فکری جهان اسلام نیز در هراس بودند و سعی کردند با اعزام اجنتها و گماشتگان خود در جوامع اسلامی مانع نهضت و رشد فلسفه اسلام گردیده مسلمانها را در حیطة عقیده و خرافات از اصل اسلام دور و احساسات عقیدوی آنها را در گروه سحر و جادو نگهدارند و در تأمین این مأمول نمایندگان خود را در لباس پیرو حضرت و شیخ باعبا و قبا و دستار و چلتار آراسته به ممالک اسلامی اعزام نمودند تا اهداف سیاسی و استعماری خود را بوسیله همین فرستادگان مسلمان نما زیر چتر اسلام در ممالک اسلامی مرعی دارند .

www.shahmama.com

در سال ۱۸۷۸ مصادف با امارت امیر عبدالرحمن خان یکی از دست پروردگان عراقی توار انگلیس بنام سیدحسن معروف به نقیب وظیفه یافت تا از طریق هند بریتانوی وارد افغانستان گردد. نامبرده طی معروضه ای بحضور امیر تقاضا ورود به افغانستان نمود که از طرف امیر به کلمات درشت رد شد و اخطار گردید که اگر گامی به سوی

افغانستان بردارد «آشش ببرند» مگر بعد از وفات امیر زمانیکه میراث سلطنت به پسرش حبیب‌الله خان رسید نقیب تقاضا ورودش را به افغانستان تجدید نمود و اینبار به اقتضای شان شهوانی امیر حبیب‌الله خان درخواست خود را به دست یک دخت طناز به امیر پیشکش نمود. امیر که در شط شهوت دست و پا میزد نصایح پدر را از یاد برد و خلاف وصیت پدر خانواده یحیی را بدربار پذیرفت و به نقیب اجازه ورود به افغانستان داد و شرط گذاشت که در جلال آباد باقی بماند. نقیب در سال ۱۹۰۵ وارد افغانستان شد و در حومه شهر جلال آباد در ناحیه چارباغ یک پوست گاو جای گرفت و دیری نگذشت که به شیوه پیر و مرشد دام تزویر سر راه مردم بی آرایش و پاک طینت آنولا نهاد و عقاید سچہ مردم را در ریا و ساحری بست و از تف فروشی و خدمتگذاری دربار انگلیس به اوج ناز و نعیم دنیا دست یافت و ملنگ اشترسوار «شورلیت سوار» شد.

اعلیحضرت امان‌الله که تحت تربیه و توجه علیاحضرت سلطانه مادرش از آوان طفولیت متجسس و آزادمنش بار آمده بود بسا واقعات را تحت مراقبت داشت و بنا بر حساسیت و خصومتش در برابر استعمار انگلیس در انتظار فرصت بود تا شاخه‌های استعمار را یکی پی دیگری قطع کند. این فرصت زمانی میسر شد که لارنس جاسوس معروف انگلیس که در کشورهای اسلامی به نام حاجی پیر کرم شاه شهرت یافته بود در اثنای گرفتاری صادق مجددی و همراهانش از میانه غایب و نقیب به او پناه داد. جریان گرفتاری صادق مجددی و سی نفر همدستانش به جرم توطئه علیه علیحضرت امان‌الله و ناپدید شدن

لارنس زمینه‌ای مساعدی بود که اعلیحضرت به قلع و قمع دست‌یاران استعمار پردازد لذا شاه محمدخان کندهاری که بعد از تشکیل قوای هوایی در ۱۹۲۴ بحیث قومندان تعیین شده بود توظیف نمود تا قلعه نقیب را در چارباغ با نشانی سر دیوارهای سپید آن بمباران کند اما شاه محمدخان روی هر ملحوظی که بود هدایت اعلیحضرت را تحریف و پیلوته‌ها را با عبور از قلعه مذکور به بمباران قریه چارباغ مؤظف نمود خود قبل از همه پرواز نموده طی نامه ایکه به قلعه موصوف پرتاب نمود نقیب را از موضوع آگاه ساخت که متأسی از آن نقیب با فامیل خود در باغی که مدفن گاه اوست پناه برد و پیلوته‌ها طبق هدایت قومندان هوایی کلبه‌های مردم بینوا چارباغ را مورد حمله بم‌افکنها قرار دادند.

نقیب طبق پلان محوله تا پایان امارت حبیب الله کلکانی به توطئه علیه اعلیحضرت امان‌الله در جنوب و شرق افغانستان مصروف بود موصوف در ابتدا حکومت نادرخان وارد کابل شد که مورد استقبال حکومت قرار گرفت و در کابل مسکن گزید، موصوف در محوطه اقامتگاه بهاری خود در کابل بنای یک «ساقی‌خانه» بزرگ را نهاد که بنام باغ نقیب شهرت یافت و چرس را که یک پدیده نامشروع و نامطبوع تلقی میشد «بته فقیر» نام نهاد تا احساسات بیگانه‌ستیزی جوانان و اهالی را محار کند. چرس آن زمانها یک عمل ناپسند و شنیع بود که خانواده‌های کابل از ابتلا فرزندان و وابستگان خود به این عمل ناثواب در هراس بودند و مردم از آن نفرت داشتند چون عمل مذکور خلاف اخلاق و شئون اجتماعی بود لذا مردم در برابر آن محطاط، استعمال و خرید و فروش آن ممنوع و مرتکب آن مورد تعقیب و پیگرد

قانونی قرار میگرفت اما باغ نقیب یا ساقیخانه نقیب نظر به مصونیت که داشت همه معاملات در آن آزاد و بازار گرم مبتلایان و دست اندرکاران این ماده بنیادبرانداز شد. افغانستان در سده ۱۹ نظر به موقعیت جیوپولیتیکی خود در بین دو کشور اشغالگر انگلیس و روسیه در موقف حائلی قرار گرفته بود که ساحه حاکمیت دو کشور استعماری را مشخص مینمود اما عدم اعتماد بین دو نیروی انگلیس و روس بنا بر منافع شان در منطقه رو به افزایش بود روسها بمنظور تحقق خوابهای پتر کبیر بسوی آبهای گرم و انگلیسها بمنظور دفاع از ساحه حاکمیت شان در نیم قاره هند سعی داشتند تا جای پای خود در افغانستان داشته باشند. تشبثات روسها در افغانستان بعد از اشغال پنجاه، کشورهای آسیا میانه و انقلاب اکتوبر بیشتر جنبه استخباراتی در شمال هندوکش داشت که اکثر جاسوسهای آنها در لباس ترکمن، ازبیک و قرغز داخل افغانستان میشدند مگر گماشتگان شان در موقفی نبودند که بتوانند به نفع روسها کاری بیشتر از خبررسانی داشته باشند. اما انگلیسها نظر به شناخت روحیه بیگانه ستیزی و عقاید دینی مذهبی افغانها که به زندگی فردی و اجتماعی آنها گره خورده بود یکتعداد جواسیس رابه عبا و قبا پیر و مرشد بخصوص مستخدمین عربی توار را به افغانستان اعزام میداشتند تا بواسطه آنها اشخاص مطلوب خود را روی صحنه بکشند و حکومت دلخواه خود را در افغانستان سرپا نگهدارند.

قیوم مجددی در قرن ۱۹ وارد افغانستان شد و در بازار تجارتي کابل مدرسه ای را بناء گذاشت که بعدها به اسم حضرت شوربازار شهرت

یافت. مرکز تربیوی این خانواده سر هند پنجاب بود که از مدرسه هند بریتانیوی بکشور مورد نظر اعزام میشدند شیرآغا مجددی، نورآغا مجددی، میاجان مجددی و صادق مجددی از مأموریت کلاگذاری سر شاهان افغان به مقام و القاب نورالمشایخ، شمس المشایخ و... دست یافتند که نمایندگان مالی شان با ابعاد گسترده تر از تشکیلات مالی دولت بنام خلیفه در سراسر افغانستان حضور یافتند.

دو عضو هندی توار این خانواده فضل الرحیم مجددی و فضل عمر مجددی متصل به استقلال افغانستان به استدلال اینکه امان الله حقوق مردم سرحدی را نادیده گرفته و انگلیسها را تا بحر هند تعقیب نموده است به مخالفت شاه امان الله پرداختند. در حالیکه واقعیت برعکس آنچه بود که به شاه امان الله بهتان می بستند زیرا با وجود تقصیر و کنار آمدن فرماندهان محاز جنوبی و شرقی، دولت و مردم افغانستان در چنان یک موقف و موقعیت قرار نداشتند که در برابر قوای مجهز و منظم انگلیسها تا شکست و خروج کامل آنها از نیم قاره هند بجنگند و یا شرایطی را به آنها بقبولانند. از نحوه ادعای حضرات چنین برمیاید که ایشان از همان بدو امر و حصول استقلال مخالف محصل استقلال بودند و شخص مطلوب و دلخواه انگلیسها را می شناختند و به نفع او فعالیت داشتند.

زمانی که سردار عنایت الله خان صادق مجددی را در رأس هیأتی مرکب از سردار محمد عثمان خان، محمد اکبر خان قاضی، آغاسید احمد خان و سردار یونس خان نزد حبیب الله کلکانی به باغ بالا فرستاد تا از موضوع استعفاء و خروج شاه امان الله مستطلع شوند و از

حبیب الله کلکانی مصلحانه دعوت کنند تا دست تابعیت بسوی ولیعهد دراز کند. صادق مجددی حین ورود به قرارگاه حبیب الله کلکانی خلاف شأن و شرف انسانی یک شخصیت متواضع، متدین، عرفانی و دانش پرور را به سگ زرد تشبیه کرد و اصطلاح بازاری «سگ زرد برادر شغال» را در مورد سردار عنایت الله خان و غازی امان الله بکار برد. اطلاق چنین کلمات ناصواب به دو شهزاده افغان سهوی و اتفاقی نبود بلکه عبارت دیکته شده و دستوری بود که زمینه را به ورود نادرخان شخص مطلوب و پرورده انگلیسها به سلطنت افغانستان مساعد میساخت

اما انتصاب نادرخان به حرکه قدرت در افغانستان برای انگلیسها خالی از اشکال نبود زیرا نادرخان و دودمان او در جامعه سنتی و بیگانه ستیز افغان کدام پایه اجتماعی و اعتبار مردمی نداشتند و همه اقوام افغانستان به خانواده سلطان محمدخان طلایی بحیث یک فامیل دست پرورده و معامله گر میدیدند.

فروش پشاور در برابر چند سکه طلا توسط سلطان محمدخان جد نادرخان به رنجیت سنگ، امضاً معاهده ننگین گندمک توسط امیر محمد یعقوب خان داماد یحیی خان همه خیانت ملی بود که به حیات اجتماعی این خانواده گره خورده بود. هم چنان امرار حیات یوسف خان پدر نادرزان با خانواده اش در دیره درن هند بریتانیای و فراگیری تحصیلات نادرخان در مدرسه استاف کالج انگلیسها “Staff College” در دیره دون زادگاه سلطان محمدخان دلایل بود که او را نزد مردم افغانستان بی اعتبار و مردود میداشت.

انتیاهی که انگلیسها از سرنوشت شاه شجاع در جامعه سنتی و بیگانه ستیز افغانستان داشتند در انتصاب نادرخان سیاست قدم به قدم را را پیش گرفتند و از باور های قومی و سمتی و مذهبی مردم بهره برداری کردند، دراین رستا قیوم مجددی را که شخص معتمد آنها و از مخالفین افکار مترقی اعلیحضرت امان الله بود وسیط هدف خود قرار دادند.

قیوم مجددی که خود اهل اسرار دیوبند بود از باور های دینی و راه و رسم عوام الناس استفاده کرد و حبیب الله کلکانی معروف به "لالا" را که از جمله عیاران مطرح و در شهامت و جوانمردی از شهرت خوب برخوردار بود جهت نیل به هدف مورد تشویق و حمایت قرار داد. به این منظور مجلس در قلعه ویس الدین در کوهدامن و به حضور جمع غفیری از مردمان ناراضی ترتیب و غازی امان الله را کافر خواند و در صدد خادم دین رسول الله دست حمایت بسوی لالا دراز کرد .

لالا که طبق راه و روش عیاری به پیری و مرشدی معتقد و از جمله مریدان عزت الله مجددی بود ابتدا از قبول دعوت ابا ورزید و دست بیعت بطرف شخص قیوم مجددی پیش و سر به سینه ارادت خم کرد. اما طبق اظهارات ملک فقیرشاه خان یکتن از خوانین کوهدامن و حاضر در مجلس، قیوم مجددی به این ادعا که او یک رهبر مذهبی است نه سیاسی دست به سرلالا کشید و در توفیق او دست دعا بلند کرد.

بدیهیست که تاریخ منبع انتبا و الهام است که باید از تاریخ پند گرفت و عبرت آموخت اما متاسفانه کسانی که باید از تاریخ بیاموزند

کسانی اند که تاریخ نمیخوانند و صدای کسانی گوش میدیند که در جذب قدرت اسیرتسلسل دور باطل اند، بسا که بمنظور خشنودی خاطر اربابان تامات بستند و واقعیتها را تحریف کردند. به قول عبدالهادی داوی امین الله پدر حبیب الله که در دهکده بنام "ده سقی" بدینیا آمده بود. فراگیران رمز مقام واژه "سقی" را به "سقو" تعویض و در خور مردم دادند.

اثری که مدرسه "استاف کالج" دیره دون در افغانستان بجا گذاشت پرنسیپ "تفرقه انداز و حکومت کن" بود که اقوام را در تقابل قرار داد و مردم را در ابهام و تاریکی نگهداشت و نگذاشت قلم جاگزین تفنگ گردد و داستان "مرغهای هاشم خان" مثالی شد تا مردم از ناگزیری فقر مادی و معنوی بدور آنها بچرخند. کشتار بیدریغ و به زنجیر و زندان کشاندن شخصیتها ملی، روشنفکران، بزرگان و اندیشمندان درطول بیش از سی سال اختناق و مطلقیت عاقبت منجر به دیمکراسی قلبی شد که قانونش اراده دولب بود و نقش مفتیان فتوا و مداحان در بار به آن اعتبار می بخشید.

رویدادهای استعماری در مسیر تاریخ بیانگر این واقعیت است که بزرگترین نیروی استعمارگر نتوانسته است کشوری را در اسارت نگهدارد مگر این که بعضی فیودالها و ملازمین بمنظور کسب املاک بیشتر و بهتر و مکنت و جاه از داخل به خدمت او نشتافته باشند. در جامعه سنتی و عقیدوی چون افغانستان که سهم و موقف طبقه روحانیون در رهبری و تحرک طبقه عوام بیشتر محسوس است استعمار با اغتنام فرصت توانسته است عده‌ای از مزدوران خود را

بنامهای مختلف شامل این حلقه نماید و مرام خود را توسط آنها از پیش برد بدیهیست که وجود چنین جواسیس در لباس پیر و مرشد ضربه شدیدی به مقام و موقف روحانیون و علمای دینی وارد نموده است و طبقه جوان و روشنفکر را از آنها دور نگهداشته است. موجودیت چنین مسلمان نماها در جامعه افغانستان همیشه وارداتی نبوده بلکه در بسا موارد اشخاص نابکار و مفت خوار نیز از داخل جامعه به صد افسونگری و سوءاستفاده از معتقدات دینی عوامالناس خود را در مقام و موقف رسانده اند که استعمار به سراغ آنها آمده و از آنها بحیث ابزار کاری خود استفاده کرده است. یکی از این قماش مسلمانهای ریاکار و ارزه شخصی به نام قاری نذرالله ابراهیمی معروف به قاری صاحب. از اهالی ولایت تخار است که امروز در شهر نو کابل زندگی می کند، شرح دوران کودکی و نوجوانی او حکایت از آن دارد که دوره صباوت او در نهایت درماندگی با مادر و مرکبش در بین کلبه نیمه ویران یکجا گذشت اما همینکه اندک قد کشید رخسار گلگون و سپیدی چهره اش توجه بازاریان را به خود جلب کرد و در آغوش بدکاران لباسش عوض شد و زندگی او رونق گرفت تا آنکه عدوی زمان رویش را سیاه کرد و ریش در رخسارش دوید، از این بعد در بزم بدخواران گرمی بازار نیافت لاجرم روانه کابل شد و با رندی و چالاکگی که از بزم بدکاران شهر خود آموخته بود به مجالست بعضی شخصیت های علمی و اداری راه یافت و از تن فروشی به دین فروشی پرداخت. با آن که موصوف از زمان سلطنت تا جمهوری دیموکراتیک چندین بار بنا بر سوء اعمال اخلاقی و جنائی زندانی شد با آنها هم دخل و خرچش از جیب ساده دلان پاک طینت چاق

شد و از طراری و یغماگری، خیانت در امانت و غدر در دیانت، صاحب هستی و مسکن گردید. روابطش با دستگاه استخباراتی قدرتهای استعماری به او چنان اعتبار بخشید که در ایام حکومت طالبان با وجود ملیت تاجیکی هر گاه و بیگاه که خواست عازم آمریکا و انگلیس شد. این رفت و برگشت های او مصادف به ایامی بود که آمریکا درهای خود را به روی مهاجرین افغان بسته بود و ورود افغانها عادی به آمریکا مشکل و حتا ناممکن بود اما این جاسوس طرار چه سفرها که نکرد و با استفاده از خوش باوری جوانان ساده دل پنجشیر چه رازها و اسرار مقاومت دلیران را به دشمن نه فروخت تا از قفا خنجر بر پیکر مقاومت زد.

شکی نیست که این چنین دست اندر کاریها و بهره برداری استعمار از عقاید مذهبی و باورهای دینی تقریباً در اکثر کشورهای اسلامی بوقوع پیوسته اما زمامدارانی در آن سرزمینها سر بر آورده اند که در راه حصول استقلال واقعی کشورشان این حشرات موذی را به نحو از انحاء از کشتزار اجتماع خود رانده و محو نموده اند. اما متأسفانه در افغانستان از قرن ۱۹ تاکنون طوریکه تاریخ گواه است به جز یک دوره کوتاه سلطنت اعلیحضرت امان الله غازی شهید امیر حبیب الله کلکانی و ریاست جمهوری شهید سردار محمد داود که دامان شان از لکه سیاه وابستگی منزله بود متباقی همه و همه مزدور و از همان آبشخوری آب نوشیده و مینوشند که اجنتها و فرستادگان استعمار در عبا و قبای دین و مذهب از همان چشمه مشبوع بوده و هستند.

حاجی پیر کرم شاه که بود؟

تردیدی نیست که بسا خوانندگان از آن ملنگ که «پیر صاحب کرامات» لقب یافته است از زبان مشاهدین روزگار قصه‌ها شنیده باشند و یاد میدهند که در زمانهای نه چندان دور مردم شهر بدنبال مردی با عصا و قبا راه می‌افتادند که در چله‌های یخبندان برهنه پا کوجه‌ها و پس کوجه‌های شهر را می‌پیمود و در مجالس و عظم رویاروی اخلاص مندان می‌ایستاد و گاه پیش نماز نمازگذاران میشد تا آن که اسرار از پرده بیرون افتاد و گروه سی نفری هم مسلکانش به سردمداری حضرت صادق مجددی به دام افتاد و اسیر پنجه قانون شدند. و تنها این پلنگ ملنگ نما بود که از میانه غایب و در پناه و حیازت نقیب از انظار ناپدید شد و دیری نپایید که از طریق هند بریتانوی دوباره به لندن برگشت و از آستین چرچیل نخست وزیر وقت انگلیس سر بر آورد.

چه خوب است تا اسم و رسم این محیل آشوب برانداز را از زبان خامه عبدالشکور حکم بشنویم که در صفحه ۱۷۱ اثر مستندش زیر عنوان «از عیاری تا امارت» در مورد این جاسوس معروف چنین می‌نویسد:

لارنس:

«توماس ادوارد لارنس یکی از چهره‌های مرموز سیاسی انگلستان در خاورمیانه، ایران، هند و افغانستان و ماورالنهر بود که بسیاری از اسرار و فعالیت‌های پنهانی او تا هنوز فاش نشده است. لارنس در جنوری ۱۸۸۸ متولد گردید و در سن شش سالگی وارد مکتب شد آثار ذکاوت و نبوغ فوق العاده در دوران تحصیلی از او دیده شد. پس از خاتمه تحصیل در آکسفورد وارد ارتش انگلیس گردید و درجه کلنل یافت و همچنان مهره فعال دستگاه جاسوسی انگلیس بود و بعنوان باستانشناس به خاورمیانه توظیف و سفر کرد. وی زبان عربی را به نیکی فرا گرفت و به ریزه کاریها و رسوم و آئین مسلمانان و قبائل عرب آشنائی کامل یافت به شیوه‌ایکه به خور و خواب و ستایش آنان واقف گشت و راه معاشرت با دیگران را به مانند تازیان آموخت. در سال ۱۹۱۶ هنگامیکه در مصر به سر میرد برای انجام یک مأموریت پنهانی از قاهره به جده در عربستان رفت و برای چندی به تبلیغ دین پرداخت و به زیارت مکه معظمه نائل آمد. وی موجبات شورش حسین شریف مکه را علیه عثمانیها فراهم ساخت. وی در عملیات مهم نظامی جنگ بین‌المللی در خاورمیانه بخصوص در فلسطین شرکت جست و روز اول اکتوبر ۱۹۱۸ همراه با نیروهای انگلیس وارد دمشق شد. لارنس پس از خاتمه جنگ در وزارت مستعمرات انگلیس مشغول کار شد و در زمان تصدی این

وزارت خانه از مشاورین نزدیک چرچل بود. لارنس در سفرهای چرچل به مصر و فلسطین او را همراهی کرد. وی فقه و اصول را در حد یک مجتهد فرا گرفت و چنان اشاعه دادند که وی دارای کشف و کرامات است. سرانجام کار این جاسوس به جایی رسید که امام و پیش نماز مسلمانان در خانه کعبه شد. بعداً وی را به ایران فرستادند و زبان پارسی را در هنگام مأموریت خود در عربستان فرا گرفته بود. وی بعد از خدمات زیاد بدولت انگلیس در ایران مورد سوء ظن واقع گردید و از طرف مأمورین دولتی رضاشاه دستگیر و زندانی شد. لیکن انگلیسها موجبات فرار او را مهیا نمودند و وی موفق به فرار از زندان گردید و آنگاه رهسپار دیار هند گردید. وی در هند زبان اردو و پشتو را فرا گرفت و بعد از مدتی در لباس ملنگ و به نام حاجی پیر کرم شاه از راه چمن در ۱۹۲۸ وارد افغانستان شد. حاجی اسماعیل سیاه در دیوان اشعارش صفحه ۱۱۳ در مورد او چنین نگاشته است:

حاجی آن است که از طرف یمن می آید

انگلیسی ست که از طرف چمن می آید

وی با عبا و قبای ملایی هر روز با شعبده بازیها از خود کرامات نشان میداد و مردم را بر علیه دولت شورانید. روزنامه های مختلف در صفحات اول خود چنین آوردند: کلنل لارنس آله معجزه آسای انتلجنت سرویس به افغانستان وارد شد.

دویچه الگمانیه سایتونگ در ۱۲ جنوری ۱۹۲۹ چنین گزارش داد:

رهبران شورش افغانستان در هند با رهبران انگلیس ملاقات کردند ولی انگلیسها از موجودیت لارنس در سرحدات افغانستان انکار میکردند و تنها به این نقطه اقرار نمودند که لارنس در کراچی بکارهای میخانیکی مصروف است. در گرماگرم این اوضاع حضرات شوربازار صادق مجددی، معصوم مجددی بشمول قاضی عبدالرحمان پغمانی و سی تن روحانیون دیگر، کابل را در زمستان ۱۹۲۸ به قصد جنوبی ترک کردند و در خانه حاجی عزیز مسکن گزیدند و امان الله را کافر خوانده فتوای جهاد بر علیه وی صادر نمودند. ولی مردم از ایشان پشتیبانی ننمود و دولت آنها را گرفتار و به کابل آورد. آنها به جرم خود اعتراف و همه به مرگ محکوم گردیدند. ولی حضرات مجددی به حبس محکوم شدند. در این زمان شایع گردید که لارنس در کابل دیده شده و حتا در مسجد پل خشتی مردم را نماز داده است.

در کتاب دجرگو وطن بخش اول نوشته محمد ابراهیم عطائی صفحه ۱۶۰ آمده است:

۱- فعالیت های تخریبی لارنس در کشورهای عربی وی را عنوان فوق بشری داد.

وی برای حفظ منافع یهود در شرق میانه و اروپا فعالیتهای خطرناکی را عملی نمود و در کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹ نمایندگی هیئت برتانیوی را بر عهده داشت.

او در افغانستان برای فعالیتهای تخریبی وارد عمل گردیده وظیفه داشت که تمام آثار مترقی دوره امانیه را مطالعه و رفتار خود را طوری عیار نماید که در ذهنیت عامه تمام پلانهای مترقی این دوره را ضد

مذهب قلمداد نماید و چنان در این راه تبلیغ نمود که مورد قبول عوام الناس و عناصر ضد دولت امانی گردید. در ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ پروادا و ایزویسیا در مورد فعالیت‌های مخفی انگلیس در افغانستان خبر دادند. جراید آلمان و فرانسه این دسایس را تأیید نمودند که جاسوس مشهور انگلیس کلنل لارنس در وزیرستان به بمقام وانه فعالیت دارد. در اسناد رسمی هم به ثبوت رسیده است که در این وقت لارنس در میرانشاه به عنوان میخانیک طیاره فعالیت داشت و از فعالیت‌های وی در چمن نیز گزارش شده است. بعضی اسناد در هند نیز موجود است که لارنس در لاهور به نام مولانا پیر کرم شاه مورد پذیرش عقیدت‌مندان بود وی گروهی را تربیت نموده به تغییر لباس به فعالیت‌های تخریبی بکار انداخت. شاه امان‌الله در دوم جنوری ۱۹۲۹ از فعالیت‌های این جاسوس آگاهی یافت که در پوشش مذهب فعالیت تخریبی دارد لذا امر به گرفتاری او نمود لکن این جاسوس آگاه گردید و از میان غایب شد. متأسی از فعالیت‌های لارنس مردم شنوار در سنگر خیل اغتشاش نمودند و در خوگیانی این تبلیغ روان بود که شاه امان‌الله کافر شده و درباریان در خرابی مذهب پلانها دارند و همین لارنس بود که هزاران قطعه عکس عریان ملکه ثریا را در بین مردم توزیع داشت. این عکسها بصورت خاینانه طوری مونتاز گردیده بود که سر از ملکه و بدن از یک زن فرنگی گرفته شده بود. این دست آلوده انگلیس بود که با استفاده از عقاید پاک مردم جاسوسی را بنان حاجی و پیر صاحب کرامات در پهلوی اجنتهای حضرت و پیر علیه امان‌الله گماشت و مردم را علیه اصلاحات شاه امان شورانید.

زمانیکه در افغانستان جنگ داخلی آغاز یافت مأموریت لارنس هم پایان یافت و مورد تقدیر مقامات بریتانیا واقع گردیده جایزه بزرگی بوی اعطا کردند. لارنس در سال ۱۹۲۰ کتابی تحت عنوان «هفت ستون خرد» نوشت و در این کتاب بعضی از اسرار فعالیت‌های خود را در عربستان و کشورهای دیگر مذکور داشت و بسا کارنامه‌های وی که تا حال در پرده ابهام مستور است. نامبرده با دلایل که روشن نیست به نام‌های مستعار همتای لاردهای انگلیسی در گمنامی و با تجمّل در لندن زندگی کرد تا آنکه در سال ۱۹۳۵ در یک حادثه ترافیکی کشته شد.»

تبعات و مطالعات فوق مؤید آنست که کشورهای چپاولگر در رأس آن آمریکا و انگلیس هیچگاه و در هیچ زمان دست از اذیت و اخلال جوامع اسلامی برنداشته‌اند و گویی جنگ عیسویت با اسلام در صدر برنامه‌های آنها قرار داشته است و همیشه سعی بر آن داشته‌اند تا نظم و امنیت را به نحو از انحا در جوامع اسلامی مختل سازند. اگر یک مدتی محطانه دست شقاوت و مداخله در آستین فرو برده‌اند استدلال آن نه حق حاکمیت ملتها و زندگی مصالحت‌آمیز جوامع بشری بوده بلکه هراس آنها از نیروی شوروی وقت بود که مبادا کشورهای کوچک و آزرده خاطر بدامان حریف نیرومند شوروی افتند. مگر بعد از فروپاشی شوروی چنان آتش بغض و عداوت از سینه پر کینه آنها زبانه میکشد که حتی بزرگترین شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و فرهنگی آنها از توهین و تحقیر اسلام دریغ نکرده‌اند و اشغال سرزمینهای ممالک اسلامی و کشتار بیگناهان اعم از طفل و پیر و برنا و مرد و زن

از مصروفیت روزانه آنها است که متأسفانه پراکندگی جوامع اسلامی و اکثر رهبران مزدور و فروخته شده جهان اسلام دلیل دیگریست که اشغال سرزمینها و کشتار مردمان بیگناه را توسط بمافکنها و خمپاره‌های آمریکا تحقق می‌بخشد.



آمریکا و استعمار قانون‌گذاری

مؤثرترین حربه‌ایکه آمریکا جهت حفظ منافع خود و تسلط بر کشورهای در حال رشد در دست اجرا دارد سیاست قانون‌گذاری است که تحت شعار حیات دیموکراسی، حقوق بشر و آزادی عقیده تمایلات خود را بر جهان سوم تحمیل میکند، بدیهیست که هیچکس مخالف حقوق بشر و آزادی نیست اما نحوه تعبیر و برداشت افراد و جوامع از آنچه که آزادی و دیموکراسی خوانده میشود متفاوت است و ممکن نیست که عقاید ملت‌های مختلف را زیر یک چتر و در یک باب خلاصه کرد زیرا قانون و مؤسسات حقوقی هر کشور عبارت از طرز تفکر و روحیه مورثه یک ملت است که تحت مقتضیات محیط نظر به احتیاج خود، خود ایجاد میکنند و از آنجا که زندگی هر ملت مخصوص و متعلق به خود آن ملت است پس نمیتوان خصایص و ملکات راسخه یک ملت را به ملت دیگر که از حیث حالات محیطی، اخلاق ملی، ساختمان فکری و سوابق تاریخی با ملت مذکور متفاوت است انتقال داد.

تفاوت که بین تمایلات فرهنگی و اخلاق ملی افراد و روحیه تحمیلی قانون بروز میکند منجر به فساد در امور اجتماعی میگردد یعنی آنچه

که امریکا میخواهد تا زمینه را به حضور خود در یک کشور مساعد سازد و به اتکاء نیروی نظامی، تبلیغاتی و اقتصادی ملتها را از اصل شان دور و به مسیر خواسته‌های خود سوق دهد.

اوضاع جاری و نامطمئن بعد از نشست بن در افغانستان حاکی از آنست که قانون اساسی دیکته شده و تحمیلی جامعه را بسوی ناباوریه‌ها کشانده و آنچه که تراویده افکار دیگران است اهداف خاص سیاسی آنها را نیز تعقیب میکند. خلأ ناشی از عدم مرجع تفسیر قانون در نفس قانون اساسی اورگانهای دولت را به آن واداشته تا هر که به مذاق و زعم خود قانون را تعبیر و تفسیر نمایند که مسلماً تضاد تفاسیر موجب تضاد در اجرائات گردیده اختلافات اورگانهای دولت باعث عدم اعتماد در جامعه گردیده است و اندیشه‌ای را پدید آورده که مفکوره حضور قوای بیگانه را تقویت می‌بخشد.

متأسی به آنچه که گفته آمد افغانستان با آنهمه ادعای قانون و قانون‌مندی در بی‌قانونی بسر میبرد. رأی اعتماد، رأی سلب اعتماد و رأی عدم اعتماد که از صلاحیتهای پارلمان و نمایندگان ملت در جوامع دیموکراسی است و بدولت اعتبار قانونی می‌بخشد در افغانستان تحت حمایت اجنبی مدار اعتبار نیست و جنبه اجرائی ندارد. وزراء امور خارجه، عودت مهاجرین، رئیس بانک مرکزی و... که با وجود سلب اعتماد و عدم اعتماد نمایندگان ملت همچنان بکار خود ادامه دادند دال بر عدم حکومت قانون و نمایانگر آن شد که ارتباطات بیرون مرزی اشخاص توانست بر قوانین و اراده مردم حاکم شود.

نکته قابل باور اینست که عدم تطبیق قانون از قانون ناشی میشود طور مثال ماده اول قانون اساسی سال ۱۳۸۲ شکل حکومت را جمهوری اسلامی اعلام و ماده دوم قانون مزبور دین دولت جمهوری را دین مقدس اسلام و ماده سوم به تائید و تاکید مواد مزبور هیچ قانون را مخالف معتقدات و احکام دین اسلام نمیخواند علیرغم آن مواد ششم و هفتم قانون مذکور دولت را به حمایت از حقوق بشر مکلف میسازد بدیهیست که تضاد محتوی مواد فوق الذکر در تعبیر حقوق بشر که از روحیه مورثه و اخلاق ملی کشور ناشی میشود. دولت در جامعه اسلامی و سنتی چون افغانستان نمیتواند به میثاق بین المللی حقوق بشر پایبند بماند و تعهدات خود را در برابر جامعه جهانی ایفا کند. چه اگر یک زن افغان در نمایشات سینمایی یا تیاتر و تیلویزیون و یا میدانهای سپورت عربان یا نیمه عربان ظاهر شود دولت نمیتواند اعتراض قانونی علمای دینی و مذهبیون را نادیده بگیرد و از احکام صریح قانون چشم پوشی کند. هم چنان که میثاقهای بین المللی نمیتواند مانع اجرا حکم قصاص در ممالک اسلامی گردد.

ایالات متحده آمریکا در نشست تاریخی ۲۰۰۱/۱۲/۵ بن خلاف موازین حقوقی و حق حاکمیت ملتها سرنوشت مردم افغانستان را در حیطه صلاحیت و اقتدار خود در آورد و با استفاده از حالت ادبار و شیرازه از هم گسیخته حیات اجتماعی مردم افغانستان که طی سه دهه جنگهای تحمیلی و مداخلات خارجی پدید آمده بود توانست فرهنگ بی فرهنگی خود را بالای ملت رنج ستم کشیده افغان بقبولاند و آتشی را که از طریق آی سی آی پاکستان به نام قوم و مذهب افروخته

بود با شعار دیموکراسی دامن بزند. سیاست چند پهلوی ایالات متحده از زمان قیام مردم افغانستان در برابر قشون متجاوز شوروی تا اشغال افغانستان توسط آمریکا ابعاد گوناگون را طی نمود که بار سنگین آنرا مردم افغانستان متقبل و خون دونیم میلیون شهید افغان در قلمزمنافع آمریکا ریخت. به تعبیر این واقعیت که در اثنای جهاد مردم افغانستان سازمان «سیا» به همکاری «آی سی آی» پاکستان به حمایت و تقویت تنظیم‌های جهادی پرداخت و در احداث مدارس مذهبی به کمک ضیاءالحق شتافت و پس از خروج قوای شوروی از افغانستان و سقوط حکومت کمونیستی کابل به تحریک و حمایت گلبدین حکمتیار که طبق مصاحبه رونال ریگن با شبکه CNN در بین تنظیم‌های جهادی شخص مورد اعتماد پاکستان و آمریکا بود برآمد و جنگ‌های تنظیمی را برانگیخت که هدف از آن دو چیز بود یکی بی‌باوری و بی‌اعتمادی مردم نسبت به مجاهدین و دوم صرف انبار اسلحه مدرن که در اختیار جنگجویان افغان قرار داشت. زیرا مجاهدین مسلح و آزموده در قلب کشورهای اسلامی آسیا میانه، ایران و مذهب‌یون پاکستانی مانع تحقق آرمان‌های تعرضی آمریکا به منابع نفتی خلیج و ذخائر گاز و نفت آسیا میانه و ایران میشد و احداث پایگاه نظامی آمریکا را در موقعیت سوق الجشی افغانستان به مخاطره مینداخت لذا اشتعال جنگ‌های میان گروهی وسیله مطلوبی بود که از یکطرف از نیروی مقاومت میکاست و از سوی دیگر توجه مردم مستمند و جنگ زده افغان را بسوی خود معطوف میداشت تا با همکاری وابستگان

و جیره خواران خود از موقعیت و موقف جیوسیاسی افغانستان بحیث تخته خیز استفاده کند.

ظهور گروه نام نهاد طالبان یک پدیده و ظهور غیرمترقبه نبود بلکه هسته بنیادگرایی در زمان جهاد مردم افغانستان گذاشته شده بود و اعضای بلندپایه و کادر رهبری طالبان در ساختار تنظیم های جهادی شامل بودند که طبق جلسه تیلوویزیونی کارگزاران سیا در حضور «شولز» وزیر امور خارجه رونال ریگن که در فروری ۲۰۰۷ از شبکه ARTE به نشر رسید تشکیل، تمویل و تجهیز طالبان جز برنامه ایالات متحده بود که سازمان «سیا» و «آی سی آی» اجراء آنرا بعهده داشتند .

حضور طالبان در صحنه سیاست افغانستان با چنان وحشت و بربریت همراه بود که مظالم چنگیز را در اذهان زنده میکرد. کشتار دستجمعی اقوام ازبیک، هزاره، تاجیک و... حریق اماکن و باغستانها، تخریب آثار تاریخی، کوچ اجباری مردم از محلات و اماکن شان، بستن درب های مدارس و دانشگاه ها، پیش آمد غیرانسانی و اسلامی آنها در برابر طبقه اناث و امثالهم مردم را در چنان یک حالت قرار داده بود که مایوس و ناامید از کوی به کوی آواره گردان بودند. در چنین یک حالت ادبار و درماندگی استعمار جدید با حربه دیموکراسی و مکر و فریب جلسه ارتشائی و تحمیلی بن را مطرح نمود و در حلقه سمبولیک محمدظاهر شاه سابق که سالها در روم ایتالیا در انتظار چنین فرصت در خلوت نشسته بود، امریکا وابستگان و دست پروردگان خود را که به نام ژورنالیست و حقوقدان از طریق دستگاه تبلیغاتی به شهرت رسانده بود

تحت حراست و حمایت سپاهیان خود مأمور حکومت مؤقت و مدافع منافع خود در منطقه ساخت.

نکته که در این ماجرا قانون‌گزاری عطف مطلب سرمایه‌گذاری استعمار شد همانا حذف سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان در قانون اساسی ۱۳۸۲ است که محدودیت قانون را در طریق وابستگی مرفوع نمود و آنچه که از این بازی سیاسی و حربه دیموکراسی نصیب ملت متدین و قهرمان افغان شد اعتیاد و اشاعه فسق و فجور در جامعه بود که اکثریت مردم از فرط فقر و فنا در ازاء آنچه که سر میدادند سر نهادند.

در کشوریکه سه دهه تاریخ آن در اشک و خون آغشته است و سی سال تمام مردم آن در داخل و خارج کشور با انواع شکنجه‌های روحی و جسمی، فقر و تنگدستی، حقارت و بیم و هراس از کوی به کوی آواره گردان بودند ارمغان دیموکراسی غرب جامعه را ناخودآگاه در جهت منافع استعمار و از خود بیگانگی سوق داد. بدیهیست که هیچکس مخالف آزادی نیست اما آزادی مطابق به ظرفیت جامعه در محدوده قانون زبنده و مقبول است که آن قانون مطابق به ظرفیت و شرایط و احوال جامعه از طرف خود ملت ایجاد گردد تا جنبه تطبیقی آن مشهود و مبرهن باشد مگر قانون دیکته شده و تحمیلی اگر در شکلیات مقبول باشد در ماهیت جنبه اجرائی ندارد و منابع قدرت طبق تمایلات و مرام خود جهت آنرا تعیین میکنند.

حکومت در ظاهر اسلامی افغانستان که طبق احکام صریح قانون هیچ عملی را خلاف اساسات دین مبین اسلام نمی‌پذیرد و در همه

اجرائات شرعیت اسلام را اصل میخواند اما در عمل مخالفت و حتا اهانت به اساسات اسلام در اجرات آن مشهود است. یکی از این موارد را میتوان در قضیه شخصی به اسم عبدالرحمن که در داخل جامعه اسلامی به مسیحیت گرائیده بود مثال آورد. شخص مذکور که قرار بود طبق احکام شرعی تعزیر شود اما نظر به تقاضای واتیکان و هدایت مقامات آمریکائی از حبس رها و بصورت اسرارآمیز در ظرف کمتر از دوازده ساعت وارد ایتالیا شد و رئیس جمهور کشور اسلامی افغانستان رهائی و عزیمت او را بصوب ایتالیا پیروزی دیموکراسی در کشورش عنوان کرد و زمینه مسافرت اعضای خانواده متهم مرتد را نیز به ایتالیا رسماً وعده داد.

رأی اعتماد و سلب اعتماد اعضای کابینه و مقامات عالی رتبه دولت از طرف پارلمان که رکن اصلی قانونیت و مشروعیت دولت را تثبیت میدارد در جمهوری نام نهاد افغانستان مطرح نشد و تصمیم قوتهای اشغالگر بر قانون اساسی رجحان یافت. داکتر رنگین اسفندتا و اکبر اکبری وزرای امور خارجه و مهاجرین و نورالله دلاوری رئیس بانک مرکزی افغانستان با وجود سلب اعتماد مجلس نمایندگان و علیرغم روحیه مواد ۷۷، ۹۱ و ۹۲ قانون اساسی به هدایت حامد کرزی رئیس جمهور به کار خود ادامه دادند و امور سیاسی، اداری و اقتصادی کشور در اختیار اشخاص فاقد صلاحیت و بی اعتبار باقی ماند.

به همین منوال عدم مراعات حکم فقره دوم ماده ۷۴ قانون مزبور در مورد تعیین وزرا که تحصیلات عالی، تجربه کاری و شهرت نیک را اصل تعیین وزراء میخواند بنا بر مصلحتها و اوامر قدرتهای اجنبی و

حاکم به سرنوشت مردم افغانستان در عمل پیاده نشد و قدرتهای اشغالگر در حمایت از گماشتگان خود به ریش نمایندگان ملت خندیدند و یک عضو دستگاه آدم کشی و بربری خاد را به وزارت انکشاف دهات و سپس به وزارت تعلیم و تربیه نصب نمودند و موضوع تحصیلات عالی و تجربه کاری و شهرت نیک وزیر که قانون اساسی به آن حکم میکرد در حرف باقی ماند.

واقعیت مسلم در ساختار حقوقی دولت اینست که هر گاه تشکیلات دولت تحت حراست و مراقبت قدرتهای بیگانه باشد. در چنین حالت ماهیت ارتجاعی قانون تبارز میکند که جهت آنرا منفعت شخصی و فامیلی تعیین مینماید. بر سبیل مثال ماده هفتم قانون اساسی مبارزه و جلوگیری از قاچاق مواد مخدر را از مکلفیت های دولت میخواند مگر در عمل آنچه مشهود است اینست که روابط فامیلی و وابستگی بسا حلقات جنایت کار، با مافیا جهانی بسا اشخاص معلوم الحال را از این حکم استثناء کرد و قانون به سراغ خرده فروشان رفت.

عدم تطبیق قانون، نابسامانیها اجتماعی و اداری از قانونی برمی خیزد که به مردم تحمیل شده و با ظرفیت جامعه در مغایرت قرار دارد. ایجاد ناآهنگیها و هرج و مرج در جامعه موضوعیست که استعمار و قوای اشغالگر از آن سود می جویند و دوام خود را با دشمن آفرینی تثبیت مینمایند. حضور گروه طالبان در جامعه افغانی هیولای تخیلی است که ایالات متحده آمریکا آنها را منظور اهداف خود در منطقه رشد داده است و دهها جنایت و کشتار بیگناهان و تک کشی شخصیت های ملی و مذهبی را که توسط قوتهای اشغالگر صورت میگیرد به طالبان اتهام

می‌بندد هم چنان که در داخل ایالات متحده قتل ده‌ها شخصیت‌های سیاسی و مخالف دولت را که توسط سازمان «سیا» صورت می‌گیرد به سیاهپوستان نسبت می‌دهند.

تکتیک و نیرنگ که سازمان «سیا» در کشتار اشخاص در داخل و خارج ایالات متحده بکار می‌برد اسرارپرست که میتوان قسماً تفسیر و توضیح آنرا در اثر «Les armes secrètes de la CIA» یا «اسلحه سری سیا» نوشته «گوردون توماس» نویسنده فرانسوی دریافت و به اسرار حربه دیموکراسی ایالات متحده پی برد.

نویسنده موصوف در نخستین صفحات کتاب خود به موضوعی اشاره میکند که کانگرس آمریکا مبلغ نود میلیون دلار را جهت بازسازی باشگاه حربی جنگ دوم جهانی در شهر کوچک «پین بلیوف» در حومه شهر «ارکاناس» مخفیانه تصویب نمود تا دور از افکار همگانی بحیث لابراتور مواد سمی بکترولوژی و بیولوژیکی مورد استفاده قرار گیرد و مبلغ ده میلیون دلار بدسترسی دوکتور «سیدنی گوتلیب» عضو سازمان سیا گذاشتند تا آزمایشات خود را تکمیل و جهت استفاده در دسترس سازمان استخباراتی آمریکا قرار دهد. آنچه که دوکتور «گوتلیب» و تیم «فرانک دلسون» انجام دادند آزمایش مواد بکترولوژی و بیولوژیکی از طریق هوا، مواد غذایی، قلم و آب بالای اشخاص بیگناه بود که منجر به مرگ اکثر کسانی شد که در ناآگاهی مورد چنین تجربیات زهرآگین واقع شدند و اندک اشخاصی که زنده ماندند همه مجنون صفت عقل و حافظه خود را از دست دادند .

بدون تردید در جهت نظم و تعیین سرنوشت جوامع بشری و در جهت ترقی و تعالی و آسایش مردم تدوین قانون در یک کشور امریست لابدی در صورت که جامعه خود به طرح و تدوین قانون برای خود مستعد باشد و در غیر آن صورت قانون که در اثر فشار یک نیروی اجنبی بالای یک ملت تحمیل گردد چنین یک قانون در واقع منافع تحمیل کننده را در بازی کلمات ارائه میکند و جامعه متحمل را به قهقرا میکشاند.

هدف آمریکا در تخریب و ترمیم دوباره اردوی افغانستان

تشکیل و ساختار نیروی نظامی که نقش اساسی در استقرار و نفوذ حکومت مرکزی دارد اساس آن در افغانستان در دور اول سلطنت امیر دوست محمدخان در سال ۱۸۴۲ گذاشته شد. امیر موصوف در نظم و دسپلین عسکری و تعلیمات نظامی از ماهران خارجی استفاده نمود و برای نخستین بار عساکر افغانی ملبس با یونیفورم گردیدند. متعاقب به آن امیرشیرعلیخان «۱۸۷۷-۱۸۷۸» پنجاه درصد بودجه دولت را صرف ساخت و توريد اسلحه نمود. اما اساس یک اردوی منظم و مجهز در افغانستان توسط امیر عبدالرحمن خان گذاشته شد که در استخدام افراد و ساختار قشون نظامی توأم با تولید و توريد اسلحه توجه جدی مبذول داشت تا آنجا که تعداد عساکر پیاده نظام و تشکیلات اردو در زمان امارت امیر تا سال ۱۹۰۱ بصد هزار نفر و تعداد کارگران فابریکه اسلحه سازی که به ماشین خانه مسما شد به یکهزار و پنجصد نفر بالغ میگردد و ترفیعات سنوی نظامیان مرعی گردید. بعد از وفات امیر خلف او امیر حبیب الله خان در جلب افراد عسکری سیستم هشت نفری

خدمت نظام را مرعی داشت به نحو که باشندگان قرأ و محلات کشور از هشت نفر جوان یکنفر را به خدمت عسکری اعزام میداشتند و هم زمان به آن بنای مکتب «ملک زاده ها» گذاشته شد که بعد به مدرسه حربیه سراجیه مسما گردید.

سیستم مکلفیت عسکری که اصل نظام را در افغانستان تمثیل میکرد در سال ۱۹۲۰ مطرح شد و در سال ۱۹۴۱ به تصویب مجلس مؤسسان یا لویه جرگه رسید.

ایام نخست وزیری سردار محمدداود از سال ۱۹۵۳-۱۹۶۳ نکته عطف در تاریخ قوای نظامی افغانستان از لحاظ تشکیلات و تجهیزات محسوب میگردد که ساختار اردوی یکصد و پنجاه هزار نفری افغان با تشکیل سی هزار افسر و اسلحه عصری و جدید در تحکیم پایه های دولت و استقرار و نفوذ حکومت مرکزی و دفاع از تمامیت ارضی کشور آماده خدمت بود.

سیستم مکلفیت عسکری با شعار حفاظت از دین و دولت این عقیده را در ذهن جوانان شامل خدمت احیا میکرد که انجام دوره مکلفیت زیر پرچم اسلام در واقع دفاع از اسلام و معتقدات دینی یک عبادت در راه خدا است و آنچه که در این راستا بنام سلاح در اختیار سپاهی قرار میگرفت حیثیت ناموس را داشت که باید سپاهی در حفاظت و حیازت آن متوجه میبود و نمیگذاشت آنچه که متعلق به شرف و حیثیت او است بدست اجنبی افتد. در واقع دین و ناموس دو اصل بود که جوانان داخل خدمت نظام را بیشتر روحیه فداکاری می بخشود. اما متأسفانه بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ که سرنوشت کشور بدست اغیار افتاد

نظم و دسپلین نظامی آهسته آهسته به ترمرد و نابسامانیها انجامید که در این راستا تبلیغات مذهبیبون و گروه مقاومت علیه ریژیم مزدور بصورت کل و نشرات رسانه‌های غربی و کشورهای مسلمان همجوار بصورت اخص بیشتر مؤثر افتاد و فتوای جهاد باعث تحریک قوای مسلح علیه ریژیم گردید.

حکومت تحت‌الحمایه شوروی و چهره‌های ناشناخته و نامطلوب در رهبری کشور نتوانستند از پشتیبانی نظامیان برخوردار گردند. هر چند یک تعداد افسران وابسته به گروه‌های خلق و پرچم در اردو حضور داشتند اما از یک سو منازعات داخلی جناح خلق و پرچم و از طرف دیگر عدم محبوبیت آنها در محیط نقش آنها را در ساحه اردو کمزنگ میساخت. تزید معاش و ماکول نتوانست عقاید ضد کمونیستی سپاهیان را محار کند و از فروپاشی قوای مسلح و اردو جلوگیری نماید. توسل ریژیم به ملیشه‌های قومی ازبیک و کندهاری به سردمداری عبدالرشید دوستم و مسلم و اذیت و آزار اهالی از اعمال ضد اخلاقی و انسانی ملیشه‌ها و حضور قوای اشغالگر شوروی اضمحلال اردوی افغانستان را سرعت بخشید. تشکیل قوتهای جهادی در خارج از مرزهای کشور و پیوستن قطعات مسلح کشور به آنها زمینه مداخلات و نقش رهبری را به کشورهای ذینفع مساعد نمود و فرصتی پیش آمد که هر کدام به نفع خود از قضیه افغانستان بهره‌برداری کنند. در تحمیل این مأمول «سازمان سیا» با آی‌سی‌آی پاکستان که منافع آنها در قضیه افغانستان با هم گره خورده بود فعالیت‌های مشترک را آغاز نمودند. دورنمای سیاست پاکستان را رسمیت خط فرضی دیورند و

راه یابی به بازارهای آسیا میانه احتوا مینمود اما ایالات متحده آمریکا روی پلان «سنتگوم» که فرماندهی شرق میانه، شرق نزدیک، جنوب غرب آسیا، منطقه خلیج، قسمتی از بحر هند و بحیره احمر نصب العین سیاستش قرار دارد تسلط بر شصت فیصد انرژی و شصت و پنج فیصد اورانیوم و پنجاه درصد طلا در منطقه دست حرص و آزش را به افغانستان دراز داشت تا با استفاده از موقعیت استراتژیکی افغانستان بر زده کشور حاوی ذخائر فوق نظارت نماید.

پیمان شانگای بین روسیه و چین و کشورهای آسیا میانه زنگ خطر مقاومت در برابر منافع آمریکا در آسیا تلقی میشود که میباید آمریکا و متحدین غربی او در برابر آن صف آرائی کنند. بدیهیست که موقعیت استراتژیکی و جیوپولتیک کشور جنگ زده و بی در و دربان افغانستان محل مطلوب تجمع عساکر آمریکا و متحدین آن در بهره برداری از سرمایه های شرق و مقابله با مقاومت مخالفین محسوب میگردد. در تحقق این آرمان و تسلط بر منابع شرق ایالات متحده پلان دراز مدت و سیاست قدم به قدم را پیش گرفت. در قدم نخست از طریق آسی سی آی و مقامات نظامی پاکستان به تمویل و تجهیز تنظیم های جهادی پرداخت که قسمت اعظم این کمکها در قلمز منافع پاکستان فرو ریخت. فرصت طلبهای پاکستانی از تراژیدی افغانستان و تهاجم قشون سرخ به افغانستان حداکثر استفاده مادی و معنوی را نصیب شدند. از موضوع افغانستان و مجاهدین افغان نخست به حیث یک سپر در برابر هجوم شوروی به پاکستان استفاده نمودند و گامهای شمرده به رد داعیه پشتونستان برداشتند و پلان فدراسیون اسلامی را در سال

۱۹۸۴ با گلبدین حکمتیار مطرح نمودند. از سوی دیگر راه یابی به بازارهای آسیا میانه یکی از اهداف مهمی بود که با منافع کمپنی نفت و گاز یونیکال گره خورده بود که به موجب آن فدراسیون اسلامی بین کشورهای افغانستان و پاکستان حمایت ایالات متحده را نیز با خود داشت.

ایالات متحده که پایان جنگ سرد به قیمت خون دو نیم میلیون افغان به نفع او در جریان بود حاضر شد تا هر نحو قیمت را در ازاء پایان جنگ سرد و انتقام شکست ویتنام بپردازد و به تقاضای حکومت پاکستان تا احداث کوره زروی و بمب اتوم تن دهد که میتوان نیروی اتمی پاکستان را حاصل توافقات بین آمریکا و پاکستان خواند که از مقاومت مردم افغانستان در برابر تهاجم شوروی نصیب پاکستان شد و آزمایشات زروی پاکستان چنان به اعتماد و اعتبار انجام یافت که صدای اعتراض از جایی برنخاست و آب از آبی تکان نخورد و آنچه که برای ایالات متحده حائز اهمیت و از الوهیت خاص برخوردار بود حضور قوای نظامی او در منطقه و استفاده از موقعیت استراتژیکی افغانستان بحیث تخته خیز جهت تسلط بر منافع نفت، یورانیوم و طلا در منطقه بود. اما تشویش که در این زمینه برای آمریکا باقی بود حضور مجاهدین جنگ آزموده و انبار اسلحه مختلف النوع مدرن بود که با احساس بیگانه ستیزی افغانها در آمیخته بود که با پلان استعماری و حضور نظامی آمریکا در منطقه در تضاد بود و از سوی دیگر استقرار یک حکومت اسلامی در افغانستان در همسایگی کشورهای اسلامی ایران، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و اسلام گرایان پاکستانی

خطر بالقوه در برابر منافع غرب محسوب میشد لذا بمنظور رفع احتمال خطر اتحاد اسلامی در منطقه پلان آی سی آی را مبنی بر ایجاد فضای بی اعتمادی و تحریکات قومی را بین مجاهدین تقویت نمود و گلبدین را بحیث نماینده قوم پشتون در برابر تاجیکها برانگیخت که هدف از آن دو موضوع بود یکی مصرف انبار اسلحه در جنگهای داخلی و دیگر مایوسی و بدبینی مردم از مجاهدین و حکومت مجاهدین که زمینه را به ظهور طالبان مساعد میساخت. گروه اسلام نما طالبان که طبق مصاحبه شولز وزیر خارجه رونال ریگن با شبکه تیلوویزیونی ARTE هسته آن در داخل تنظیمهای جهادی گذاشته شده بود از طرف سازمان سیا رهنمائی تمویل و تجهیز میشد. مبلغ را که آمریکائیهها از ظهور تا زوال طالبان در اختیار این گروه گذاشت به سه میلیارد دلار میرسد این که امریکائیهها با این همه مصارف و حمایت از طالبان سرانجام به مخالفت آنها برخاست دلیل آن اعمال ضد انسانی طالبان و نقض حقوق بشر نبود زیرا آمریکا که خود بصورت آشکارا ناقض حقوق بشر و بانی تروریست دولتی در جهان است هیچگاه به چنین مسایل وقعی قایل نیست بلکه واقعیت درخور اهمیت برای امریکا این بود که طالبان نتوانستند تسلط کامل بر تمامی افغانستان و بخصوص در صفحات شمالی کشور قایم کنند تا سرمایه گذاران آمریکائی جهت انتقال نفت و گاز سرمایه گذاری کنند.

طالبان از همان آغاز ظهور از دو گروه تشکیل شده بود یکی ساده لوحهای برهنه پا با باورهای قبیلوی تحت حمایت آی سی آی و دیگری شیک پوشان چوکی نشین وابسته که از آبشخور سازمان سیا آب

مینوشیدند که کولن پاول وزیر خارجه بوش دوم آنها را به طالبهای میانه رو و طالبهای افراطی مربوط به القاعده میخواند. همین گروه دومی به قول وزیر خارجه آمریکا افراطیون بودند که مورد یورش بمافکنها و جنگندههای آمریکائی قرار گرفتند. اما وابستگان سازمان سیا یا میانه‌روها به چوکیها ریاست، وزارت و مقامات دولتی نصب شدند و گوش به ارباب واشنگتن دادند که این امتیاز و تهدید یکی از عوامل انتقام جویی و اتهام تروریستی به طالبان برهنه پا شد. اظهارات خانم بی نظیر بوتو صدر اعظم اسبق پاکستان ملقب به مادر طالبان در اثنای اقامتش در لندن با خبررسانی بی‌بی‌سی گویا یک واقعیت انکارناپذیر است که گفته بود:

مفکوره تأسیس گروه طالبان از طرف انگلستان ارائه شد که آمریکا مدیریت آن را بدوش داشت و هزینه آنرا عربستان سعودی پرداخت و من آنرا در منصفه اجرا گذاشتم. اضمحلال اردو تشکیلات نظامی یکصد و شصت ساله افغانستان نه تنها حاوی اغراض سیاسی بود بلکه جنبه تجارتي آن نیز در اثنای جهاد مردم افغانستان مشهود بود. انگلیسها که سیاست دو پهلو را در قضیه افغانستان در پیش داشتند بیشتر متوجه منافع مادی و سیاسی خود بودند و سعی کردند تا سهم مالی خود را دریابند. مارگیت تاجر نخست وزیر وقت انگلیس اولین رهبر جهان غرب بود که در سال ۱۹۸۰ از کمپ‌های مهاجرین افغان در پشاور دیدن نمود موصوف از یک سو تجاوز شوروی را به افغانستان محکوم و همدردی خود را با مهاجرین ابراز نمود و از طرف دیگر پیروزی افغانهای تهیدست را در برابر ساز و برگ نظامی شوروی به شک و تردید

نگاه کرد و مدعی شد که ممکن نیست افغانها با دریافت اسلحه بتوانند در برابر ابرقدرت شوروی مقاومت نمایند. این طرز دید خصمانه و انتقام جویانه بریتانیا نه تنها از نگاه روانی بر مجاهدین تأثیر منفی بجا میگذاشت بلکه شوروی را در عملیات جنائی اش علیه مردم افغانستان جرئت میبخشید تا ساز و برگ نظامی خود را بیشتر به جولان بگذارد.

در نوامبر ۱۹۸۱ ادوارد کرنتون وزیر خارجه آنکشور با سران کشورهای غربی در حل قضیه افغانستان برای اولین بار دیدن نمود و گفته میشد که شاید انگلیسها در سیاست خود در قضیه افغانستان تجدیدنظر نموده باشند اما دیری نگذشت که با یک روبامزاجی فروش سلاح دفاع هوایی «بلوپایپ» را از سهم کمکهای مالی جهان به جهاد افغانستان مطرح نمود. این اسلحه نابکار که از سالها در گدامهای نظامی انگلیس ذخیره مانده بود و بازار فروش در کشورهای در حال رشد و جهان سوم نیافته بود به قیمت گزاف به نام مجاهدین افغان مبادله شد. سلاح متروک مذکور نه تنها قابل استفاده برای مجاهدین نبود بلکه ارزش آنرا نیز نداشت که پاکستان آنرا در انبار اسلحه میراث جهاد افغانستان نگهدارد.

مارک ادکین و سرهنگ یوسف شرح این معامله و خصوصیت این سلاح متروک را در کتاب فاجعه قرن ما و قصه ناگفته جهاد افغانستان چنین می نویسند:

« ... بهترین نمونه سیاست و پول مسلط بر قضاوت نظامی همانا راکتهای زمین به هوایی «بلوپایپ» ساخت انگلستان بود. سیا به خوبی میدانست که ما نیازمند جدی اسلحه دفاع هوایی مؤثر و قابل انتقال

هستیم. آنها در اواسط سال ۱۹۰۵ بلوپایپ را به ما پیشکش نمودند. ما یکبار دیگر بنا بر دلایل عملی بر آن متعرض شدیم. چه اگر بلوپایپ قادر به سرنگونی طیاره مهاجم گردد باید شخص فیرکننده به حالت ایستاده هدف را مورد نشانه قرار دهد. این اسلحه در کارزار نبرد صرف برای چند لحظه مورد استعمال داشت و بنا بر اصطلاح نظامی «یک سلاح فیرنما اید و مخفی شوید» نبود. مفهوم این گفته اینست که فیرکننده بعد از پرتاب راکت تا وقت اصابت آن به هدف باید ستر و اخفا شود. لیکن در مورد «بلوپایپ» چنین نبود یعنی شخص فیرکننده میباید تا آخرین لحظه ایستاده و چشمان خویش را به هدف میدوخت و راکت را تا زمان اصابت به هدف ذریعه انگشت خود رهبری میکرد. مایوسی و نومیدی انگلیسها را در جنگ «فال کلیندز» درک و از این امر واقف بودیم که «بلوپایپ» یک سلاح متروک و ناکارآمد بود و سیستم رهبری شده بنام «ژورلین» جایگزین آن شده است. یک افسر توپخانه بریتانوی خاطرنشان ساخت که مشکل اصلی در اینجاست که این سلاح طوری ساخته نشده تا به هدف اصابت نماید البته هدفی که در مقابل فیرکننده قرار دارد شاید آن هدفی را بتواند سرنگون سازد که قسمت قدامی آن به سوی پرتاب کننده باشد یا قسمت عقبی آن از بالای آن بگذرد.

www.shahmama.com

مشکل دیگر، موضوع انتقال آن بنا بر جسامت غیرموزون و سنگینی بیش از حد این سلاح بود. یکی از اشکالات اساسی دیگر دوره طولانی آموزشی آن بود و ما متمایل نبودیم تا وقت زیاد خود را صرف آموزشی چنان سلاحی نمائیم که بنا بر عدم موثریت و کاربرد آن در جبهه از

اردو حذف شده باشد. در راس این همه مشکلات تجدید دوره آموزشی این سلاح بود که باید در ظرف هر شش ماه تجدید آموزشی و معلومات در مورد «بلوپایپ» به عمل می آمد که مسلماً این امر برای مجاهدین به صورت قطع ممکن نبود. به گمان اغلب سیا با انگلیسها راجع به خریداری این سیستم نابکار به معامله ای دست یازیده بودند چنانچه آنها در مورد بلوپایپ توسط هیئت خود که سالانه یکبار به پاکستان میامد بر ما فشار می آورد و این یک مصیبت بود که ماهران نیز نتایج شوم آن را به اصالت متقبل میشدند. آنها در مورد تأیید این اسلحه بر ما فشار می آوردند و سرانجام با ترغیب جنرال اختر به حضور ضیاءالحق رسیدند و به مرام خود نایل گشتند. معذالک ما چاره ای جز قبول چندین هزار راکت را نداشتیم. مجاهدین بازنده و درمانده شدند در حالی که دیگران هزاران میل دور از جنگ صدها میلیون ثروت اندوختند.

این ناکامی و افتضاح چندین ماه ادامه یافت و ما مداخله نمودیم که از جمله دست اول بلوپایپ نصف آن به مجرد فیر در هوا منحرف میگردد. از سیا جهت مشاهده آن دعوت به عمل آمد آنها نیز واقیعت را پذیرفتند اما چه سود...»

www.shahmama.com

انهدام نظام عسکری افغانستان اگر یکی از عوامل شکست کمونیست و رژیم کمونیستی در افغانستان شد و جنگهای داخلی را باعث شد در مقابل زمینه را به دوام قوای اشغالگر آمریکا مساعد نمود. ساختار سیستم نظامی که آمریکا در افغانستان در دست اجرا دارد حتا برای نظم و امنیت داخلی بسنده نیست چه آنگاه که نفوس افغانستان به ده

میلیون میرسید تشکیلات نظامی آن به یکصد و پنجاه هزار نفر میرسید اما امروز که نفوس کشور را بیست و پنج میلیون میخوانند استخدام شصت هزار افراد و آن هم به صورت اجیر در برابر معاش ماهانه صد دلار یک عامل مؤثر در تداوم و استقرار قوای اشغالگر محسوب میگردد زیرا دولت افغانستان که خود قادر به پرداخت معاش نیست لاجرم دست نگر اغیار میگردد و به هر چه فرمان استعمار است گردن می نهد و از سوی دیگر پولیکه مستخدم بعنوان معاش ماهانه دریافت میکند حداقل کفاف یک نفر را در ده روز حیات سیستم بازار آزاد نمیکند، بدیهیست که احتیاج مجری نظم و امنیت را به اخلاص نظم و امنیت میکشاند و در منازعات داخلی و سرحدی دشمن به آسانی میتواند از قوای مستاجر با پرداخت مزد بیشتر به نفع خود استفاده کند و این ناگزیریهاست که انسانها را وادار به تخلفات وظیفوی میسازد.

از سوی دیگر طوری که سوابق قوای نظامی افغانستان تا ختم رژیم شاهی و ابتداء رژیم جمهوری سردار محمدداود حاکمیت در نظام دفاعی و اردوی یک صد و پنجاه هزار نفری افغانستان صرف بیست جنرال با تحصیلات عالی اکادمیک ارکان حرب حضور داشت که از جمله یک نفر برتبه مارشال «مارشال شالی خان» و دیگری استر جنرال خان محمدخان وزیر دفاع بود و مقام هژده جنرال دیگر از برید جنرال و دگر جنرال متجاوز نبود مگر ماشاءالله که امروز در اردوی اجیر و بی سر و سامان پنجاه هزار نفری افغان چند صد مارشال و جنرال با تحصیلات ابتدائی و کمتر از آن حضور دارند که هر گاه

معاشی ماهانه هر جنرال را حداقل سه هزار دلار امریکائی در نظر داشته باشیم تنها معاشات قوای نظامی و پولیسی افغانستان به چند برابر عاید خالص ملی در سال میرسد که نیاز به تکافو آن کافیسست تا کشور را به رهن حیات عقاری استعمار بکشاند .

ایالات متحده آمریکا با درک این واقعیت ها سیاست قدم به قدم خود را طوری عیار نمود که مردم بیگانه ستیز، جنگجو و آزادمنش افغان به پای خود در کام استعمار می شتابند.

ادعان باید داشت که نظر به ساختار و شرایط اجتماعی افغانستان تشکیل اردوی اجیراضرار جبران ناپذیری را در قبال دارد که نباید در شرایط فعلی از کنار آن بی تفاوت و بی تأمل گذشت و خطرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنرا نادیده گرفت زیرا از یکسو مصارف و معاشات گزاف سربازهای نظامی و امنیتی بار کمرشکنی بدوش دولت است که کشور را در نیازمندی نگهمیدارد و این نیازمندی میخ استعمار را بیش و بیشتر در جمجمه مردم فرو میبرد و از طرف دیگر وجود عساکر اجیر نفوذ کشورهای همجوار متخاصم را در تشکیلات قوای نظامی و امنیتی مساعد و اخلال نظم و امنیت را باعث میگردد و از جانبی هم کثرت نفوس قومی در ساختار و تشکیلات نظامی خطرات جدی را در قبال مخالفت‌های قومی در بر خواهد داشت. پس یکی از وجایب حکومت غیر وابسته و ملی خواهد بود که بر انفاذ قانون مکلفیت عسکری سعی جدی نماید و چنانکه ماده ۵۵ قانون اساسی دفاع از وطن را وجیبه همه اتباع افغانستان میخواند، باید بر وفق روحیه بند دوم ماده مزبور شرایط اجرایی دوره مکلفیت عسکری را

توسط قانون حاکم سازد. بدیهست که شرایط دوره مکلفیت عسکری همانا تشخیص سن، حالت صحی، شرایط خاص فامیلی واست که قانون مکلفیت عسکری قبل از هفت ثور ۱۳۵۷ آنرا تصریح نموده است. این وجیبه حکومت ملی است اما هیهات...

استعمار و اپرچیونیست‌ها

اگر قرار باشد که جنبش آزادیخواهی و روشنفکری را توأم با هم مورد ارزیابی قرار دهیم میتوان بوضوح گفت که سردار نصرالله خان معین السطنه در اوائل قرن ۱۹ نخستین گام را در این راستا برداشت. موصوف که در زمان امیر عبدالرحمن خان عازم لندن گردید در اثنای بازدید و مذاکرات خود با مقامات انگلیس تقاضا روابط مستقیم کشورش را با بریتانیا مطرح نمود که مورد قبول مقامات بریتانیا واقع نشد و روابط افغان و انگلیس هم چنان از طریق هند بریتانیوی باقی ماند. این طرزالعمل انگلیس باعث نفرت عمیق سردار در برابر انگلیسها شد و توجه حلقه‌های سیاسی را نیز بخود معطوف نمود. این شخصیت عرفانی و روحانی که از احترام علما و روحانیون برخوردار بود به اتکاء نیروی مردمی خود در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان مصادف به جنگ اول جهانی خلاف میل امیر از هیأت اعزامی آلمان و ترکیه بر علیه انگلیس به گرمی استقبال نمود .

www.shahmama.com

سردار نصرالله خان و شهزاده امان‌الله دو ستاره‌ای بودند که در فضای روشنفکری و در قطار حلقه‌های سیاسی داخل و خارج دربار از داخل دودمان سلطنت درخشیدند و بنا بر عدم اعتماد به وعده‌های خدعه‌آمیز انگلیس طرفدار استقلال سریع سیاسی افغانستان بودند که هم‌نوا با سایر حلقه‌های سیاسی و آزادی‌خواهان و به اتکاء نیروی

مردمی افغانستان را برای افغانستان میخواستند که با این وصف آزادی و احساس ملی و ملی‌گرائی میتوان به آنها لقب روشنفکری قایل شد . دودمان نادری بنا بر خصلت وابستگی به تبعیت از مکتب هند بریتانیوی که هدفی جز استقرار و استحکام پایه‌های سلطنت مورثی نداشتند آنهمه مظالم و قساوت را در برابر جنبشهای روشنفکری بسنده ندیده گاه به حيله و تکتیکهای انگلیس ما بانه متشبث میشدند که بسیار فریبنده بود. چنانکه شاه محمودخان در ایام تصدی صدارت خود بمنظور شناسایی روشنفکران تکتیکی را بکار برد که در ظاهر آزمون دیموکراسی خوانده میشد مگر آنچه که در انتخابات دوره هشت شورای ملی پیش آمد نمایانگر شناسایی روشنفکران بود که از انظار قوه مطلق‌العنان مستور بودند.

تظاهرات ۳۱ حمل ۱۳۳۱ که در آن محصلین و اقشار مختلف جامعه سهیم بودند رهنمائی این اجتماع تاریخی را اشخاص بعهدہ داشتند که در دفاع از اصالت اجتماعی و حکومت قانون علیه مطلقیت قیام و افغانستان را برای افغانستان میخواستند و بی نیاز از منت اغیار وحشت زندانها را به قیمت جان خریدند از تبعید و مظالم چنگیزیان هراسی را بدل راه ندادند.

www.shahmama.com

اما کودتاچیان هفت ثور ۱۳۵۷ را نمیتوان زیر هیچ عنوان بنام روشنفکر شناخت زیرا از زمان تأسیس حزب خلق و بعدها خلق و پرچم که بیک جریان تعلق داشتند بصورت مستقیم و مشهود از طرف یک کشور اجنبی رهنمائی، حمایت، تمویل و تجهیز میشدند.

این گروه اگر از یک سو فاقد پایه های اجتماعی بودند از جانب دیگر یک فیصدی ناچیز آنها اگر به ایدئولوژی که از آن صحبت میکردند آگاهی داشتند متباقی همه اشخاص عقده مند بودند که روی عقده های شخصی یا اجتماعی و به منظور کسب قدرت و ارضاء شهوت گردهم آمده بودند، متأسی از همین عقده ها بود که متصل به کودتای هفت هفت ثور چراغ بدستان چون افعی و شیر شرز به جان و جانان مردم تاختند. هزاران نفر را زنده در گور کردند و هزاران دیگر را به جرم گناه بیگناهی از هواپیما به فراز قله ها و عمق دره ها زنده رها کردند و هزاران دیگر در زیر ساتور مظالم و وحشت آنها در اتاقهای تخریکی یا جان باختند و یا معلول و معیوب آواره گردان دیار دیگران شدند.

دسته پیش قراول این گروه که همه درک و احساس شان منوط به متون تهیه شده وارداتی بود ناآگاه و نارسا به واقعیت‌های جنگ سرد نان گرسنگان را در تنور کمونیسم می پختند و از فواره های کریمین دشتهای و بیابانهای کشور را سیرآب میکردند و چنان در شعله های شهوت و شراب محو اندیشه های خام بودند که حتا صدای «پلیخائف» را نمی شنیدند که گفته بود «مقارن سال ۱۹۱۷ هنوز در روسیه آردی را که بتوان از آن نان سوسیالیسم را پخت آسیاب نکرده بودند». اگر وضع در روسیه وقت چنین بود واضح است که در افغانستان زمین که در آن گندم سوسیالیسم نمو کند موجود نبود اما اشتیاق کرسی ریاست و وزارت هر کدام را به خدمتگذاری KGB و GRU استخبارات سیاسی و نظامی شوروی میکشاند که این اختلاف ارتباط وابستگی با دو مقام مختلف شوروی موجب کشمکشهای درونی حزب گردید و بنا بر

خصلت ریژیتم‌های دیکتاتوری هر کدام بمنظور کسب قدرت خدمتگذاری صادقانه خود را به مقامات ماسکو ابراز میداشتند و سعی هر گروه بر آن بود تا گروه دیگر را به نارسائی و وابستگی به امپریالیزم غرب و عضویت بدستگاه جاسوسی سیا نزد مقامات شوروی متهم سازند. این یکی از عوامل بود که در رقابتهای جنگ سرد بمداخلات غرب در فاجعه افغانستان مساعدت نمود و کشور کوچک و نیازمند را بمیدان کارزار جنگ سرد کشاند. وقوع این امر نه تنها باعث آن شد که جویبار خون فرزندان بیگناه افغان در قلمزمنافع آمریکا سرازیر شود بلکه صلح و امنیت را در جهان نیز به مخاطره اندازد و در جهان یک حزبی و یک قطبی سرنوشت جهان را به دست کشور بی فرهنگ مافیایی بسپارد.

این تشنه گان قدرت و بندگان شهوت که تا آن زمان از دشمنان قسم خورده امپریالیزم جهان غرب بودند عاقبت خود سر به آستان استکبار نهادند و چنان ماشین تبلیغاتی شیاطین استعمار و استثمار را بعهده گرفتند که گوئی از دامان آنها زاده شده‌اند.

واقعیت تلخ و انکارناپذیر در طریق استعمار کهنه و نو همین است که کشورهای استعمارگر هیچگاه تنها با اتکاء نیروی نظامی نتوانسته‌اند که کشوری را محار کنند مگر این که یک عده اشخاص بمنظور کسب مقام و ملکیت بیشتر و بهتر و بمنظور تفوق بر اهالی از داخل به او نپیوسته باشد در واقع همین گروه وابسته است که میخ استعمار را به جمجمه مردم خود کوبیده و استعمار را رشد داده‌اند. این بندگان حرص و آز که در ارضاء خواهشات نفسانی و شهوانی خود به هر در سر

میزنند حشرات موذی را در کشتزار اجتماع ماننداند که با یک بی رویی و بی شرمی خاص به باورها، گفتارها و کردارهای خود پشت پا میزنند و آله و افزار دست استعمار میگردند. هر چند که تعداد کثیر این دار و دسته که روزی به جهان سرمایه داری غرب لعنت و نفرین می فرستادند و روز دیگر ثناخوان و دعاگوی خوان نعمت آنها شدند از انظار پوشیده نیست اما به مصداق اصطلاح «مشت نمونه خروار» ما از دو سه تن آنها که در جریان سیاسی و حکومت کرسی مطرح اند ذکر نام میکنیم و از قانون اساسی تحمیلی و ارتشایی ۱۳۸۲ خرسیدی تمثالی برمیگزینیم: قانون مزبور در بند دوم ماده هفتاد و دوم خود شرایط انتخاب وزیر کابینه را چنین قید میکند که باید شخص مذکور دارای تحصیلات عالی، تجربه کاری و شهرت نیک باشد اما حنیف اتمر وزیر تعلیم و تربیت حکومت وابسته کابل که دیروز در عضویت حزب پرچم بحیث ضابط خاد شبها دهها تن را به جرم گناه بیگنایی از آغوش خانوادهها به اتاق تخنیکی میکشاند و دهها تن دیگر را به گناه تحصیل در غرب زنده بگور میکرد بعد از شکست کمونیست همینکه لباسش را چپه پوشید و تعهدش را با اشغالگر جدید تازه کرد هیچکس شهرت و سوابق زشت و بدش را نپرسید و بدستور اشغالگر در پست های کلیدی جابجا شد و آمریکا همان سیاست را که در پورتوریکو بکار برده بود در افغانستان نیز پیاده کرد تا با نصب حنیف اتمر در رأس معارف افغانستان فرهنگ بی فرهنگی آمریکا را در معارف افغانستان پخش و شرح حال شخصیتهای آمریکائی را محتوای پروگرامهای درسی مکاتب سازد.

هم چنان ظاهر طنین مداح دیگر مارکس و لنین که زیر چتر حمایتی ماسکو به ریش جهان غرب می‌خندید و رادیو بی‌بی‌سی را بنام ماشین دروغ‌بافی غرب بباد استهزاء می‌گرفت اما بعد از فروپاشی شوروی با تیم کاری خود عازم لندن شد و در آنجا از پشت مگر افونهای همان ماشین دروغ‌بافی چنان خدمتگذار شیطان سیاست شد و در وصف ارباب غربی گلو پاره کرد تا عاقبت بعد از آزمونهای دستگاه جاسوسی آن کشور به سفارش تونی بیلر نخست‌وزیر وقت انگلیس بحیث نماینده رسمی افغانستان در ملل متحد تعیین شد. بدیهیست که انتخاب چنین شخصی ناقد تجربه کاری و سیاسی در ملل متحد همانا دفاع از منافع استعمار و استثمار در برابر ملت‌های مظلوم جهان سوم است و واضح است بهر سو که خواجه کلاه کج کند غلام به همان سو طی طریق مینماید و حفظ مقام و منافع شخصی بر منافع ملی رجحان میابد.

ارمغان تمدن جز این نیست که با انکشاف ساینس و تکنالوژی هم چنان که زندگی بشر به نوع بیسابقه تغییر یافت طریق و شیوه استعمار نیز مرادف به آن شکل گرفت. امپریالیزم نشراتی و تبلیغاتی از در و دریچه وارد حیات انسانها شد و وسیله و افزار کاری گشت بدست استعمارگر تا افراد ناشناخته و بی‌هویت را از بیغوله‌ها و کوچه و پسکوچه‌ها بروی صحنه بکشد و به مرام خود سوق دهد. داکتر رنگین اسفندتا و ظاهر طنین از طریق بی‌بی‌سی داخل صحنه سیاست افغانستان شدند و با اشغال افغانستان توسط آمریکا و انگلیس یکی بحیث وزیر امور خارجه و دیگر در پست نماینده رسمی افغانستان در

ملل متحد قد برافراشتند تا مدافع منافع ارباب غربی خود در صحنه سیاست جهانی گردند. رنگین اسفندتا که یکی دیگر از حلقه چپ‌گرایان متمایل به چین کمونیست در افغانستان بود در زمان اقامت در آلمان تابعیت آن کشور را بدست آورد و به صفت یک آلمانی حق عضویت در حزب سبزه‌های آلمان را حاصل نمود.

موصوف که در زمان تصدی امور وزارت خارجه بنا بر بی‌کفایتی و عدم تجارب کافی و بی‌سر و سامانیها از طرف پارلمان سلب اعتماد شد و نمایندگان ملت افغان با آن که چند بار صلاحیتهای او را ملغی و اجرائتش را غیر قانونی اعلام نمودند اما او همچنان تحت حمایت قدرتهای خارجی به حیث وزیر امور خارجه در پست خود باقی ماند و تا حد مقدور به تقرر چپ‌گرایان در کرسیهای وزارت خارجه و سفارتخانه‌ها پرداخت و حامد کرزی رئیس‌جمهور ظاهراً انتخابی افغانستان بنا بر تعهداتش در برابر قوای اشغال‌گر و مقامات آمریکائی اراده ملت افغانستان و احکام قانون اساسی را در مورد شخصیت ارتجاعی رنگین اسفندتا زیر پا کرد و به ریش افغان و افغانیان خندید و ارزشهای معنوی قانون را بباد استهزاء گرفت. اما تاریخ این واقعیت را بگوش نسلهای آینده کشور خواهد خواند که افغانستان قبل از اشغال، فروخته شده بود و دولتمندان کسانی‌اند که رهن حیازت عقاری را امضاء کرده‌اند.

تا کی باشد که باز ملت بینوا و آزادمنش افغان دو سه میلیون قربانی دیگر به پیشباز آزادی عرضه کند.

حقوق بشر یا افزار جدید استعمار

پیشرفت علوم و ساینس و تکنالوژی هم چنان که زندگی و طرز معیشت بشر را به نحو بیسابقه تغییر داد طرز استعمار و استثمار نیز تحت شعار همزیستی مسالمت آمیز، حقوق بشر، پیمان دوستی بین دولت‌ها و قراردادهای دفاع مشترک در ظاهر تغییراتی را متقبل گردیده است.

حقوق بشر یا آزادی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که آمریکا به آن اصرار میورزد در واقع افزار کاری است بمنظور تعرض بر کشورهای جهان سوم و در حال رشد. شکی نیست که آزادی بزرگترین عطیه آفرینش است که همه ادیان سماوی به آن تأکید دارند و میتوان گفت که آزادی حق مسلم و انکارناپذیر اصل انسانی است که متفکرین و علمای علوم اجتماعی نیز در تحقق این واژه مقدس اصرار ورزیده و آنرا بحیث ایده آل هستی بشر ستوده‌اند. ژان ژاک رسو متکی به این اصل معتقد بود که همه افراد بشر آزاد و مساوی آفریده شده‌اند و هر که از آزادی صرفنظر کند بی گمان از مقام آدمیت و حتا از حقوق و وظایف بشری صرف نظر نموده است و این یک خساره‌ایست که هیچ چیز نمیتواند آنرا جبران کند. جان لاک از این پیشتر رفته آزادی را مرادف با هستی و وجود انسان دانسته میگوید که آزادی از سلطه مطلقیت

چنان ضروری و چنان با هستی مربوط است که اگر آنرا از دست بدهیم هستی و بقا خود را از دست داده‌ایم زیرا حق بقا انسان با خود او نیست تا بتواند با پیمان بستن و با رضا و رغبت در قید بندگی درآید.

این طرز دید و نظرات انقلابیون فرانسه و طرفداران آنها در مورد آزادی فرد سبب شد تا لیبرالیزم یا اصالت فرد پایه گذاری شود و چنین استدلال گردد که چون فرد اساس جامعه است اگر حقوق فرد تأمین شود حقوق جامعه تأمین می‌گردد و چون تأمین حقوق جامعه بسته به حقوق فرد است پس هیچکس این حق را ندارد تا بعنوان تأمین مصلحت‌های اجتماعی حقوق و آزادی افراد را محدود یا تضعیف نماید.

شعار اصالت فرد یا لیبرالیزم طریق را در حیات اجتماعی پدید آورد که هر نوع توصیه‌های دینی و اخلاقی را مغایر آزادی فرد دانسته افراد را در انتخاب یا رد مسائل مذهبی و اخلاقی آزاد گذاشت و چنین شعار سر داد که هر چه می‌خواهد بکند.

این شعار زمینه را به طبقه سرمایه‌دار مساعد نمود تا از هر طریق و هر نحو که می‌خواهد منافع مادی خود را تأمین کند و در امور سیاسی و اداری و تعیین سرنوشت مردم دست باز داشته باشد و تحت شعار آزادی و تأمین منافع فردی سرحدات را عبور و موانع و مقاومتها را در راه تحقق آرمانهای منفعت‌جویانه خود بشکند و میخ استعمار را بر مجسمه مردمان جهان سوم بکوبد.

آنچه را که ایالات متحده مذبحخانه حقوق بشر میخواند و لجوجانه در تحقق آن در کشورهای جهان سوم میتازد با خواست و فطرت ذاتی بشر و اصل انسانی متفاوت است زیرا حقوق و مکلفیتهای مردم از قانون

منشأ میگیرد و قانون ناشی از طرز تفکر و تراوش احساسات و زاده روحیه مورثه یک ملت است که تحت شرایط محیط نظر به احتیاج خود، خود ایجاد میکند، چون شرایط محیط از قبیل تاریخ و عوامل منتسبه به تاریخ از قبیل غالبیتها و مغلوبیتها، عنعنات، رسم و رواجها، اعتقادات دینی و مذهبی از یک کشور تا کشور دیگر متفاوت است لذا مفهوم و تعبیر حقوق بشر نیز نزد آنها متفاوت است. ممکن هر آنچه که در یک کشور بنام حقوق بشر معمول و مورد قبول عامه و پذیرش مؤسسات حقوقی یک کشور باشد در کشور دیگر منفور عامه و نقض حقوق بشر محسوب گردد. مثلاً آزادیهای جنسی و شهوانی که آمریکا پیش قدم و سرآمد آنست زندگی حیوانی و وحشت جنگل را در انتظار تمثیل میکند که احساس انسانی را جریحه دار میسازد. زن در جامعه آمریکا محل ارتکاب جرم و موقف زن درست مشابه زمین لامالکی هست که هر رهگذر بر آن تخم می پاشد و حاصل آن گیاهان ارزه است که بدست تندباد غبی و سرمایه داری بهر سو خم میشود و همین واقعیت است که بیش از هشتاد درصد مردم آمریکا پدر ناشناسند و از اصل نام و نشان پدر محروم اند و همین ناگزیریست که در ایالات متحده اشخاص به اسم مادر درج وثایق، شناسنامه و اسناد رسمی میگردند و شهرت اشخاص بنام مادر معمول است. چون تعیین معیار ارزش انسانی در حیطه صلاحیت و قدرت سرمایه دار قرار دارد لذا زن وسیله تحقق منافع دولتمندان قرار میگیرد و تعبیر آزادی انسانی با آزادی حیوانی التباس می یابد و دوشیزگان طنناز با نمایش مرمر سینه و ساق و سرین سیمین از پشت پرده تیلوژیون تا صفحات مجلات،

روزنامه‌ها با تن برهنه به کالای تجارتي مشتري می‌جویند و دولت زیر عنوان آزادی و حقوق بشر سهم خود را از فسق و فجور بنام تکس برمی‌دارد. اینست که سود تجارتي به شرافت، کرامت و وقار آدمی سایه می‌افکند و ازدواج هم جنس‌بازان با همه تنفر و نحست که از آن محسوس است زیر عنوان حقوق بشر و استدلال ناصواب که واقعیت عینی جامعه است صیغه قانونی می‌یابد.

سخن رویاروی طرفداران اصالت جمع با استدلال سرمایه در اینست که نباید فرد را مجزا از اجتماع دانست در حالی که اجتماع متشکل از افراد جامعه است و هر فرد جامعه دارای حقوق مساوی با سائر افراد جامعه می‌باشد و دولت در حفظ حقوق مادی و معنوی افراد جامعه مکلف است تا از تمامیت جانی، مالی و معنوی افراد جامعه صیانت و حفاظت نماید و نگذارد شرف آدمی پامال غرایض شهوانی و حیوانی صاحبان زور و زرگردد و میباید آداب اجتماعی در گفتار، نوشتار، اشتهايات مرعی گردد تا احساسات اجتماع از آنچه که خلاف تمایلات اوست جریحه دار نگردد زیرا مراعات کرامات و شرافت انسانی موجب تفکیک اجتماع انسانی از اجتماع حیوانی است و همین مکلفیت دولت است که وجایب را متوجه افراد اجتماع می‌سازد تا هر فرد وجیبه خود را در برابر دولت بمنظور رفا و تأمین نظم و امنیت در اجتماع ادا نماید. اما در ایالات متحده آمریکا که مفهوم دولت در سرمایه خلاصه می‌شود چون سرمایه دار سازنده دولت است لذا اجتماع را به مرام و منفعت خود استخدام میکند و به نیروی تبلیغات دروغ می‌افریند و هر حق را باطل و هر باطل را حق جلوه می‌دهد و به اقتضا خواسته‌های

حیوانی و شهوانی بخصوص طبقه جوان را به از خود بیگانگی میکشاند تا تضاد نو و کهنه باعث اختلافات داخلی در اجتماع گردیده زمینه مداخله استعمار را زیر عنوان حقوق بشر مساعد سازد.

ایالات متحده با این روش ضد انسانی با آتش که خود در جوامع برافروخته در همه جا حضور مییابد و در همه قضایا دخیل میگردد و با شعار دفاع از دیموکراسی با تاراج اصالت‌های مادی و معنوی جوامع می‌پردازد و به همدستی و همکاری یک تعداد مزدورهای وابسته و فیودالهای داخلی کشورهای نیازمند میخ استعمار و استثمار را به اسکلیت مردم آن میکوبد.

استعمار فرهنگی بدترین و کشنده ترین شکل استعمار در جهان معاصر است که ملت‌های کوچک و نیازمند پپای خود گام به گام استعمار برمیدارند امپریالیزم تبلیغاتی و تحریک تمایلات جنسی جوانان از طریق سینما، تیلویزیون، انترنت، جراید و روزنامه‌ها قشر فعال جامعه را از فرهنگ بومی شان دور میسازد و شعار جهان آزاد و دیموکراسی طبقه جوان را به از خود بیگانگی سوق میدهد که بنا بر مبادی علمی هیجانات و احساسات، آنها را بدام اسارت میکشاند.

البته هیچکس مخالف نشرات نوشتاری، سینمایی، تیاتر و انترنت نیست زیرا مخالفت به آن مخالفت با فرهنگ است و بدون داشتن یک فرهنگ جامعه مطرح شده نمیتواند اما در صورتی که نشرات سالم و مطابق به ظرفیت جامعه تا دورترین نقاط کشور به زوایای مختلف زندگی طبقات مختلف جامعه اثرگذار باشد و با اساسات مثبت و پذیرفته شده جامعه در تضاد نباشد تا پایه‌های فرهنگ بومی کشور

متزلزل نگردد زیرا با تزلزل فرهنگ بومی کشور پایه های استعمار در جامعه استحکام میابد و جامعه هویت خود را از دست میدهد. در کشور مانند افغانستان که تا نیم قرن بعد از حصول استقلال دولت توانائی آنرا نداشت تا حداقل به وادی کابل که مرکز سیاسی و اداری کشور بود تیلوژیون محلی احداث کند و امواج رادیویی را به آن طرف سالنگ بکشاند اما متصل به جنگهای سی ساله و اشغال نظامی کشور ده ها شبکه تیلوژیون جهانی و رادیویی بروی خرابه های شهرها و قصبات آن فعالیت شبانه روزی یافتند و چنان رندانه با استعمال واژه ها و عناوین حقوق بشر زهر اسلام زدایی را در امواج صوتی پنهان میدارند که شنونده و خواننده عادی نمیتواند آشوب آفرینی ابلیسانه عمال استعمار را در زیر ضربات سنگین شبکه های خبری به سادگی دریابد و چنان که بروی صفحه تیلوژیون هدایت ماده ۲۶ حقوق بشر پیوسته اذعان میگردد که تعلیم حق هر فرد است در واقع ذهنیت عوام را از هدایات قرآن و احادیث که آموزش را بر زن و مرد مسلمان فرض و از گواره تا گور مؤمنین و مؤمنات را به آموزش علم مکلف میسازد بدور و نشر اعلامیه حقوق بشر را جایگزین فرایض و سنن عقیدتی جامعه میسازد و انکار از یک واقعیت مسلم که هزار و سه صد سال پیش از نشر اعلامیه حقوق بشر اسلام پیروان خود را به آموزش علم مکلف میسازد گام شمرده شده ایست بسوی اسلام زدایی و تزلزل فرهنگ عقیدوی جامعه که مصارف گزاف نشراتی ممد آنست.

در کشوری که چهل درصد مردم آن به شیوه قرون اوسطا در مغاره ها و زیر چادرها گرسنه و برهنه زندگی میکنند و بیش از هفتاد درصد

باشندگان آن در شهرها و محلات در روشنایی چراغهای دودی شبهای ظلمانی را صبح میکنند و سعت نشرات نامتوازن دو نتیجه منفی را در قبال دارد: فرهنگ‌ستیزی و ناامنی ناشی از فقر و بینوائی.

زیرا تحریک خواسته‌ها و تمایلات شهوانی ناشی از نشرات، جوانان را از فرهنگ بومی شان دور و در جهت سوق میدهد که در بین دو فرهنگ رنگ رفته خودی و بیگانه حتا اصول انسانی را در ارضاء خواهشات نفسانی از یاد می‌برند.

بدیهیست در محیط که اسباب عیش و طرب و ناز و نعیم دنیا به هر سو موج بزند عدم توان مالی و هوای نفس و شهوت افراد کم استطاعت مالی و فکری را به بازار جرم و جنایت میکشاند. هم چنان که در نبود حاکمیت قانون مردم آسیب‌پذیر و آزرده‌خاطر بمنظور حفظ تمامیت جانی و مالی خود از ناگزیری با مخالفین دولت کنار آمده مغل نظم و امنیت جامعه میگردند و یا در بازار جنایات غرق دریا از خود بیگانگی میگردند. هیروین که پیش از این قاطبه مردم ما حتا به نام آن آشنائی نداشتند با ورود عساکر آمریکائی و مافیا جهانی هنگامه‌ای در محیط بوجود آورد که زن و مرد بسیار را بخود مجذوب نمود و امپریالیزم تبلیغاتی بار ملامت تولید و تکثیر آنرا بدوش دهقان حمل نمود در حالی که واقعیت امر چنین است که تصمیم به تولید و تکثیر هیروین در افغانستان بنا بر هدایت رونال ریگن بوقوع پیوست. چنان که موصوف در نخستین هفته دور اول ریاست جمهوری خود مصارف جهاد افغانستان و مبارزین پولیند را در برابر شوروی بر تولید و فروش مواد مخدر از افغانستان محاسبه نمود و طرق عملی و بازاریابی آنرا بدوش

ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا و الکساندر دومیرانچ رئیس استخبارات خارجی فرانسه گذاشت که این روند بهره برداری بعد از اشغال افغانستان توسط آمریکا تحت نظارت قوای نظامی شکل دیگری به خود گرفت تا از یک سو تحت عنوان مبارزه علیه مواد مخدر دست مافیا کوچک را از سود آن کوتاه سازند و از سوی دیگر مناطق حاصل خیز آنرا در محاصره قوای نظامی قرار دهند و حاصلات آنرا در مناطق ذخیره نمایند که حکومت کابل در آنجا نفوذ قومی و محلی دارد و نماینده آن در محل حضور دارد تا بعد از ریسرچ و دسته بندی ذریعه هواپیما متعلق به قوای هوایی بصوب مطلوب گسیل گردد. یکی از این موارد زمانی افشاء گردید که به تاریخ سیزده مارچ ۲۰۰۸ در اثر حمله انتحاری در فاصله بین سفارت آمریکا و میدان هوایی کابل چهار نظامی آمریکائی بشمول راننده موتر آمریکائی بقتل رسید و در اثر انفجار خریطه‌های مواد مخدر بهر سو پراکنده شد هر چند دولت‌مندان کابل تلاش زیاد به خرج دادند تا از رسوایی ارباب‌شان جلوگیری کنند اما افسر ناحیه نهم شهر کابل و مشاهدین محل واقعه حقایق را در برابر خبرگزاریها ناگفته نگذاشتند. طوری که گفته شد این مواد توسط موتر آمریکائی تحت مراقبت و حفاظت دو تانک آمریکائی بصوب فرودگاه کابل در حرکت بود.

www.shahmama.com

ایالات متحده همواره کشورهای دیگر را به موضوع متهم میکند که خود محکوم به آنست.

لایحه مصوب ۹ دسامبر ۱۹۴۸ ملل متحد کشتار دستجمعی یا ژنوسید را چه در زمان صلح و چه در هنگام جنگ یک عمل جنائی

خوانده و مرتکبین آنرا قابل تعقیب عدلی میخواند و ماده دوم این لایحه ژنو سیدرا بیکی از اعمال اطلاق مینماید که به نیت نابودی تمام و یا بخشی از گروه ملی، قومی، نژادی و یا مذهبی ارتکاب میابد چه هدف از این اعمال نابودی گروه باشد یا صدمه به سلامت جسمانی یا روحی افراد آن گروه و یا قرار دادن عمدی گروه مذکور در معرض زندگی نامناسب که منتهی به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی او شود. ایالات متحده بحیث یک عضو فعال شورای امنیت و از مخالفین طراز اول کشتار دستجمعی یا ژنوسید که به قطعنامه شماره ۸۶ مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶ مهر تائید گذاشت متأسفانه موقف دیروز و امروز او در ساحه بین المللی گویا آنست که تاریخ ایالات متحده از بدو تأسیس تاکنون چنان به این پدیده و عمل شوم و ضد حقوق بشر گره خورده که میتوان گفت که ایالات متحده آمریکا خود بانی ژنوسید و ناقض حقوق بشر در جهان است. چنانچه نسل کشی و کشتار جمعی باشندگان بومی ولایات موجود آمریکا گواه امحاء فرهنگ و نژاد سرخپوستان در آن سامان است. یا کشتار دستجمعی افراد یک قبیله فلیپینی در دامنه آتش فشان خموش توسط نظامیان آمریکائی که «مارک توین» نویسنده آمریکائی ماجرا آنرا چنین بباد استهزاء میگیرد: «ما همه را سوختیم و همه را کشتیم و فریاد طفلکان را بروی اجساد مادرهای شان به ضرب گلوله خموش کردیم و این پیروزی بزرگی بود به ما.» همچنان است کشتار دستجمعی مکسیکوئیهای مقیم لاس انجلس در جنوری ۱۹۷۱ و اخراج چهار هزار مکسیکوئی دیگر در ۱۹۷۶ و غصب املاک و تعرض به تمامیت جانی و مالی آنها، و ده ها

واقعات غم‌انگیز و دلخراش تاریخ که ایالات متحده از بدو تأسیس خود مصادف با چهار جولای ۱۹۷۷ تاکنون محکوم به آنست. بدیهیست که شرح چنین اعمال ددمنشانه ایالات متحده در جهان معاصر ایجاب آثار مستقل را مینماید که به ادامه آثار «شلی نیساگر»، «انجلی بلو کاولیونی»، «دایکستر کنز»، «مارک توین» و سائر نویسندگان شرق و غرب نوشت و بدست زمان سپرد تا مایه انتباه آیندگان گردد. اما خصومت علنی و تعرضات ایالات متحده را علیه اسلام و جهان اسلام می‌توان پس از فروپاشی شوروی از اشغال عراق و افغانستان آغاز نمود. حمله بدون توجیه آمریکا و انگلیس به عراق که در ضدیت با اساسات منشور ملل متحد و خلاف اصول پذیرفته شده انسانی بوقوع پیوست نمایانگر شرارت و درنده‌خوئی و نانسانی قرن بیست و یکم است که به منظور ارضاء خاطر دلالان وال ستريت و یهود صورت گرفت زیرا عراق تحت رهبری صدام حسین یگانه کشور عربی مصمم بداعیه فلسطین بود که اسرائیل از آن خوف داشت و از سوی دیگر ذخائر و دارئیهای بانکی عراق نکته عطف بود که آمریکا و انگلیس به آن چشم طمع دوخته بودند که میباید ذخائر و دارئیها آنرا همتای چپاول بانک هایتی که در یکی از شبهای جنوری ۱۹۵۹ بوقوع پیوست به یغما میبردند. در هایتی قوای بحری آمریکا در حالی که پاسی از نیمه شب گذشته بود از طریق بندر «اوپرنس» به بانک مرکزی هایتی یورش بردند و ذخائر و دارئیهای بانک مذکور را ربودند. اما در حمله به عراق تاراج بانک مرکزی اقناع قوای مهاجم را فراهم نمیکند بلکه احتمال تجزیه عراق هم چنان که موجب آسودگی خاطر اسرائیل است دسترسی

کمپنی‌های نفتی آمریکا و انگلیس را به حوزه‌های مختلف نفتی و در حاکمیت‌های مختلف آسانتر میسازد.

کشتار ده‌ها هزار عراقی در اثر حمله هوایی آمریکا و انگلیس و کشتار مردم بیگانه در خیابانها و منازل شان توسط قوای مهاجم نه تنها تخطی از اصول انسانی و اساسات ملل متحد و مقابله ژنوسید خوانده شد بلکه موجودیت ملل متحد را زیر سؤال برد.

الویت محاکمه صدام به اتهام قتل ۱۴۰ نفر اهالی شیعه نشین شهرک دجیل طرحی بود که از طرف مقامات قصر سفید و تونی بلیر نخست وزیر انگلیس به این باور مطرح شد تا از یک سو موجبات رضایت اهل تشیع که اکثریت جامعه عراق را تشکیل میدهد فراهم گردد و از جانب دیگر پایان اقتدار حزب بعث و احتمال مقاومت طرفداران صدام از بین برود. صدام حسین زمانی به اعدام ۱۴۰ نفر اهل تشیع اقدام نمود که عده‌ای از اعضای حزب الدعوت در هشت ژوئیه ۱۹۸۲ در نخلستانهای حومه شهرک دجیل سر راه او کمین کردند و موکب او را به رگبار مسلسل بستند اما صدام که از حادثه سر به سلامت برده بود به گرفتاری و مجازات عاملین واقعه و عده‌ای از اعضای حزب الدعوت اقدام نمود.

www.shahmama.com

آمریکا و جهان غرب به امید نقش صدام در خط مقدم با انقلاب ایران و جلوگیری از اثرات انقلاب بین شیعیان عراق به اعتراضات سازمان حقوق بشر در آن زمان وقعی قائل نشدند اما بعد از مرور بیست سال از حدوث واقعه پرونده مذکور از جمع اتهامات صدام در الویت قرار گرفت و به محکومیت او انجامید. محاکمه و صدور حکم اعدام علیه او فاقد هر

نوع ماهیت قضائی و حقوقی بود و صرف جنبه نمایشی داشت که به منظور فریب و اغفال افکار عامه به نحو افتضاء آمیز صورت گرفت. اصل بیطرفی قضا در جریان محاکمه مطرح نبود و اصل «ترتیب معلول بر علت» که پایه و اساس قضاوت سالم است حتا به صورت ضمنی خاطر نشان نگردید و این اندیشه در ذهن قاضی خطور نکرد که چرا صدام تصمیم به مجازات و اعدام افراد موصوف اتخاذ نمود و این سوال بی جواب ماند که اگر آنها اقدام به قتل صدام نمیکردند و موکب او را به رگبار مسلسل نمی‌بستند باز هم صدام بدون علت فوق اشخاص مذکور را به مجازات مرگ و زندان محکوم میکرد؟

ترور و کلاً مدافع متهم و امضاء انفاذ حکم توسط نوری مالکی نخست وزیر در موجودیت جلال طالبانی رئیس جمهور همه دال بیک بازی سیاسی و نمایشنامه مضحک تراژید بود که مجریان آن خود به ریش خود خندیدند و به قاموس عدالت خط بطلان کشیدند .

شکی نیست که ناخرسندی و بدبینیهای علیه صدام در جهان اسلام موجود بود اما اعدام او بدستور یک کشور متجاوز نامسلمان و اشغالگر مصادف به روز اول عبد اضحی که روز آشتی، صلح، صبوری و دوستی بین مسلمین است مطابق به ۸ دسامبر ۲۰۰۶ احساسات مسلمانهای جهان را در چنین یکرروز خوشی و یکدلی شدیداً جریحه دار ساخت و دشمنی آمریکا و انگلیس را علیه اسلام و توهین به مقدسات اسلام را توسط خصوم از نظر هیچ صاحبدلی مستور نگذاشت.

اعدام صدام که در تعمیر استخبارات سابق عراق و باشگاه نظامیان آمریکائی توسط افراد نقابدار صورت گرفت یک لکه سیاه ننگین در

تاریخ قضاوت و عدالت عراق که روزی مرکز قضاوت و نمونه عدل خلفای اسلام در جهان بشریت بود به جا گذاشت و بار دیگر گویا این واقعیت شد که تا اشخاص نابکار و مزدور از داخل یک کشور به پیشباز استعمار نشتابند استعمار را مجال پرواز در حریم دیگران نیست.

در مورد اشغال افغانستان و سقوط حکومت طالبان آنچه را که کولن پاول وزیر خارجه دور اول ریاست جمهوری بوش دوم بنام طالبان میانه‌رو و طالبان تندرو تفکیک میکند مقصد آن از طالبان میانه‌رو همانا طالبان وابسته و دست‌پرورده سازمانهای استخباراتی و کمپنی‌های نفتی آمریکا است که امروز در بسا چوکیها دولتی از ریاست تا وزارت و معادل آن حضور دارند و در کمال آسودگی و معمور ی به خوشی و مسرت و آرزومندی حیات بسر میبرند و از حمایت و اشنگتن برخوردارند.

اما طالبان تندرو به گروه از اطفال یتیم و یسیر دیروز اطلاق میگردد که در اثنای جهاد مردم افغانستان خانه و کاشانه و فامیل خود را در اثر بمباران قشون سرخ و یورش گروه خلق و پرچم از دست دادند و پای برهنه و تن ژولیده دشتهها و کوهها را پشت سر گذاشتند و به امید یک لقمه نان وارد پشاور گردیدند و در گرو گروههای جهادی قرار گرفتند. این جوانان و نوجوانان نه تنها از فقر مادی رنج میبردند بلکه عدم رشد ذهنی و فکری آنها را به موجود غیر ارادی مبدل نموده بود که به شست و شوی مغزی آماده بودند.

شست و شوی مغزی که «گوردون توماس» در کتاب خود زیر عنوان «اسلحه مرموز سیا» از آن بحث میکند نتیجه تتبعات و مطالعات

متخصصین علوم طبی، بیولوژی و شیمیائی مربوط به سازمان جاسوسی آمریکا است که به مصرف میلیونها دلار و تجزیه و تحلیل گیاهان طبیعی از جنگلات آفریقا، آمریکا لاتین و غیره بدست متخصصین میرسد و نتیجه کارشان در اختیار سیا قرار میگیرد و اما شست و شوی مغزی که در هنگام جهاد مردم افغانستان در بعضی از قرارگاههای مجاهدین معمول بود بسیار کم مصرف و بسیار مثر و فعال بود. یکی از این پرورشگاهها را که نویسنده به یاد میآورم مربوط به قرارگاه ورسک در چند کیلومتری شمال غرب شهر پشاور قرار داشت. ورسک یک قشله متروک عسکری بود که ذولفقار علی بوتو نخست وزیر اسبق پاکستان در اختیار گلبدین حکمتیار قرار داده بود. جوانان تازه وارد که بدام تزویر حزب موصوف اسیر میشدند تحت یک پروگرام منظم شباروزی ذهن و حواس شان به یک نکته معطوف میشد. پروگرام طوری ترتیب و تنظیم گردیده بود که سحرگاهان با صدای موذن جوانان از خواب برمیخاستند و بعد از طهارت و قیام نماز تا صرف صبحانه که بیک توته نان و چای خلاصه میشد مصروف تلاوت قرآن کریم میبودند و متعاقب به آن مشق و تمرین جان سپاری جوانان را مصروف میداشت و بعد از یک وقفه کوتاه تلاوت و درس قرآن تا ظهر و نماز پیشین ادامه میافت و سپس باز سر و گردن جوانان به قرائت قرآن عظیم الشان خم میشد تا عصر و نماز عصر میرسید. تسبیح و تکبیر تا شامگاهان ادامه میافت و بعد از قیام نماز مغرب و غذای بخور و نمیر نماز خفتن و نمازهای شکرانه تا ساعت معین خواب ادامه میافت. این پروگرام شش ماه دوام داشت و در طول مدت ارتباط

جوانان با خارج قشله قطع بود و اگر بعد از شش ماه با چهره زعفرانی و گونه های استخوانی همچو یک اسکلیت متحرک قدم به خارج قلعه می گذاشتند از نظارت اشخاص موظف بدور نبودند. این نوع شست و شوی مغزی و تلقینات چنان موثر واقع شده بود که یکی از این بیگناهان می گفت: «اگه مه جان خوده در راه اسلام چاشت قربان کنم انشاالله نماز دیگر را در بهشت به امامت محمد مصطفی صلعم میخوانم.»

این قربانیان گناه بی گناهی و طبقه عوام الناس به صورت مشخص هدف بمباران جنگنده ها و رگبار مسلسل تفنگداران انگلیس و آمریکا از آن جهت قرار دارند که به تشخیص استعمار همین طبقه عوام است که در میدان نبرد به دفاع از خاک و نوامیس ملی و دینی سر و جان خود را قربان میکنند و سد راه آرزوهای استعمار قرار میگردند.

بهانه جوئی آمریکا در مبارزه علیه تروریست و طالبان «تندرو» از بدو اشغال افغانستان توسط قدرتهای آمریکا و انگلیس تاکنون بیش از سی هزار و هفتصد افراد بیگناه را مورد حمله جنگنده ها، تانکها و مسلسل نظامیان آنها قرار داده است و آنچه در طول این مدت تلافی خون افراد ملکی و بیگناه خوانده شد کلمه خشک Excuse است و وعده که دولت به فامیل های قربانیان سپرد انجام تحقیقات بود که متأسفانه نتیجه یکی از این تحقیقات معلوم کس نشد و گویی توأم با اجساد قربانیان بگورستان تاریخ سپرده شد.

ایالات متحده در حالتی خود را مدافع حقوق بشر جا میزند که در ساحه ملی و بین المللی محکوم به نقض حقوق بشر است چنانچه حکم

صريح ماده ۱۲۰ اعلاميه جهاني حقوق بشر ماده ۱۷۰ ميثاق بين المللي حقوق مدني و سياسي به هيچكس به شمول دولت حق نميدهد تا آزادي افراد را محدود سازد و به تفتيش مكاتبات، مخابرات و مكالمات اشخاص پردازد و به مكنونات آن آگاهي حاصل نمايد اما اتازوني يا ايالات متحده بعكس تعهداتش در جامعه جهاني حقوق بشر مفاهيمه ها، مكاتبات و مخابرات را تفتيش و كنترول مينمايد و ريزيم پولييسي اتازوني به تفتيش عقايد اتباع كشورش ميپردازد. همچنان است تعهدات ايالات متحده در جامعه جهاني كه شكنجه، تعذيب، مجازات ظالمانه، رفتار غير انساني و اهانت آميز را در مورد محافظت تمام افراد بشر بطور اكيد و جدي منع ميكند طوري كه فيصله نامه ۳۴۵۲ تاريخي ۹ دسامبر ۱۹۷۵ اسامبله عمومي بنا به فيصله نامه هاي ۳۲ بر ۶۲ مورخ ۸ دسامبر ۱۹۷۷ و ۳۸ بر ۱۱۹ تاريخي ۱۶ دسامبر ۱۹۸۳. اسامبله عمومي ملل متحد كميسيون حقوق بشر را به تهيه چنين يك متن موظف ساخته بود كه در مقدمه آن چنين مذكور آمده است:

«دول متعاقد به اين ميثاق با نظر داشت پرنسيپ هاي اعلام شده در منشور ملل متحد مبني بر شناسائي حقوق مساوي و غير قابل انتقال تمام اعضاي خانواده بشري كه اساس آزادي، عدالت و صلح در جهان ميباشد. با شناسائي اين كه حقوق متذكره از كرامت و وقار ذاتي افراد بشر منشأ ميگيرد و با نظر داشت و جايب دولت متكي به منشور ملل متحد، بخصوص ماده ۵۵ آن كه احترام همگاني به حقوق بشر و رعايت از آن، حقوق بشر و آزاديهاي اساسي را تقويت ميكند.»

این متن در جهت نیل به تطبیق موثر تر و جدی تر منع اعمال تعذیب و شکنجه، مجازات ظالمانه و رفتار ضد بشری و اهانت آمیز در قوانین ملی و بین المللی، در اجلاس ۱۹۳ به تاریخ ده دسامبر ۱۹۸۴ ملل متحد به تصویب جمعی اعضای شورا رسید که با توجه به ماده ۱۵۰ اعلامیه حقوق بشر و ماده هفتاد میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی هیچکس کسی نباید در معرض شکنجه و مجازات ظالمانه و رفتار غیر انسانی و خلاف کرامت و شرافت انسانی و اهانت آمیز قرار گیرد.

اما ایالات متحده به فرمان عادت و روش دیرین بدون علت و دلیل موجه با وجود مخالفت جامعه ملل صرف به منظور چپاول دارئیهای بانکی عراق و تخریب موزیم باشکوه بغداد با انگلیس هم پیمان جنائی و چپاولگر خود و به منظور ارضا خاطر صهیونیزم وحشیانه به عراق حمله کرد. هستی و دارئیهای آنرا به یغما برد. اماکن مقدسه، بناهای تاریخی و قصرهای آنرا تخریب نمود و افراد یک خانواده بشری را بيموجب در داخل خاک شان چنان کشتند و چنان مورد شکنجه و اهانت خلاف کرامت انسانی قرار دادند که دیو و دد جنگل از دیدن آن رم کردند.

www.shahmama.com

همه دانند که آمریکائیهها چنان از شرم شرم دارند که کلمات نمیتواند شرم بی شرمی آنها را چنان که هست به آیندگان تمثیل کند و فقط تصاویر است که نسلهای بعدی را انتباه می بخشد تا در برابر اعمال دیو

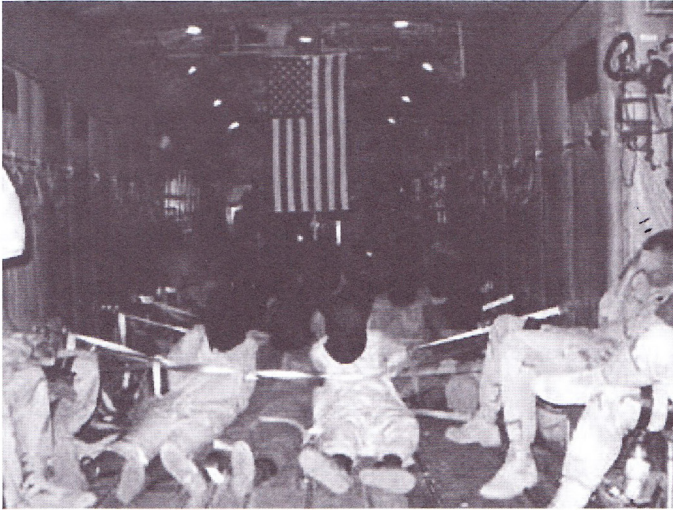
و دد آدم نماها محطاط باشند و در هر کجا ریشه و شاخه آنرا دریابند
آنرا از بن و بر برکنند تا کشتزار آدمی را از گزند حشرات موذی پاک
سازند.

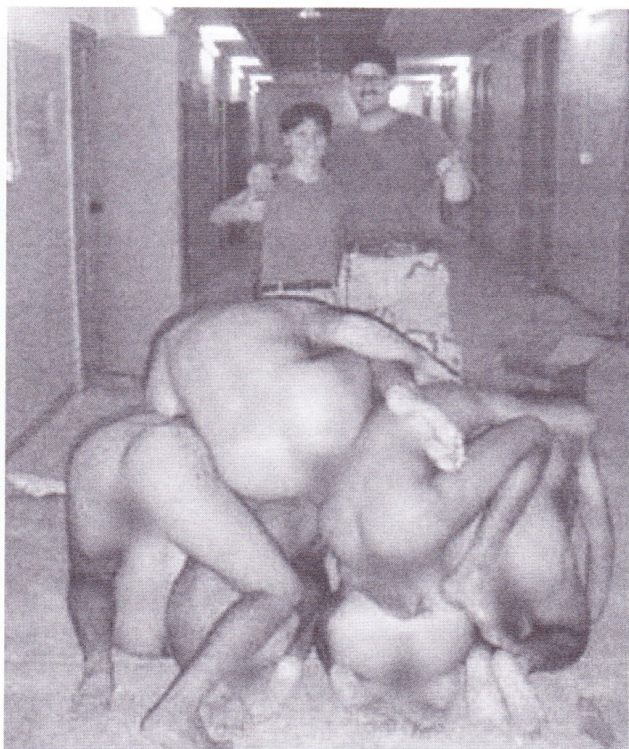
در ذیل تصاویر عملکرد مدعیان کاذب حقوق بشر در زندان ابولغریب
عراق، گواتانامه و افغانستان هر یک زبان گویا ده ها جلد تاریخ مرقوم
است که فاصله های زمانی را در هم می پیچد و پرده های ابهام را میدرد
و واقعیتها را چنان که هست به نسلهای بعد میرساند.

تصاویری از زندان ابوالغریب جایکه صدا و سیما انسانیت در
آن خفه شد

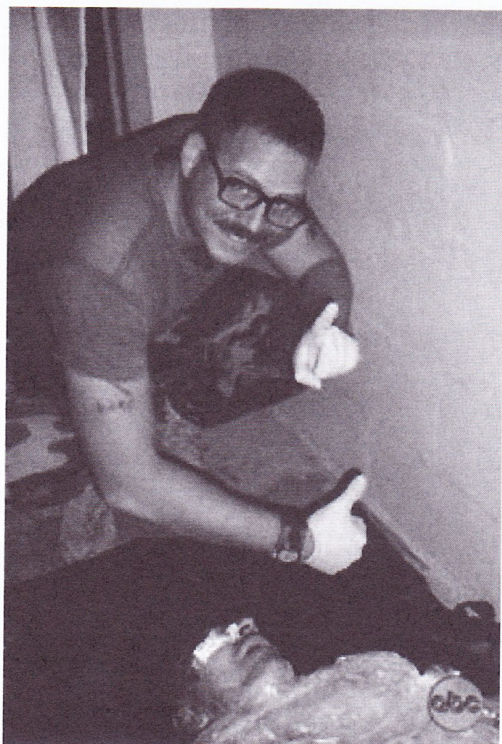
و

دیو و دد جنگل به انسان آمریکائی رجحان یافت









تصویر سادیزم و شهوت حیوانهای آمریکایی
از وحشت سرا ایالات متحده تا گواتانامه





هجوم گرگسها و سپید دندانها

بر خوان بینوایان افغان زمین







دشمن آفرینی یا مبارزه علیه تروریسم

در روزگاری که تمدن سیر نهائی خود را می‌پیماید و ساینس تکنالوژی زندگی بشر را به نوع بیسابقه تغییر داده است. اسباب و وسایل معیشت هر روز افزون و افزونتر می‌گردد مگر یکی از نیازمندیهای اصلی و خواست اولی انسانها که صلح و امنیت در جوامع بشری است هر روز به بهانه و حیل‌های مختلف اخلاص می‌گردد و اسباب ناز و نعیم دنیا را در کام مردم تلختر از چاشنی مرگ می‌سازد. قربانی این توحش و وهم آفرینی بصورت کل مردم کشورهای در حال رشد است که قصد دارند به سوی روشنائیها مدنیت معاصر گام بردارند اما در هر گامی چنان سنگ ملامت بر سرشان از طرف پرچمداران تمدن میبارد که از روشنائی مدنیت به تاریکی پناه می‌برند و به گذشته‌ها حسرت می‌خورند.

www.shahmama.com

سیاستهای عوام‌فریبانه، دخالت نظامی، حضور مؤسسات چند ملیتی، هجوم دلالان بازار آزاد پدیده‌ای است که باید کشورهای فقیر خون بهاء آنرا بپردازند. تروریست یک پدیده توسعه طلبی است که قدرتهای استعماری از تعریف حقوقی و قضائی آن اباء می‌ورزند تا تروریست و

عکس العمل علیه تروریست را با هم التباس نمایند و اعمال تروریستی خود را مبارزه علیه تروریست عنوان کنند و عکس العمل و مقاومت کسانی را که از اعمال جنائی آنها متضرر گردیده و در دفاع از خاک و نوامیس ملی و مذهبی خود در مقابل متجاوز صف آرای می‌کنند آنها را تروریست بخوانند.

واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ نیویارک با ترور احمد شاه مسعود در نهم همان ماه و همان سال در اشغال افغانستان رابطه مستقیم دارد و از واقعات مذکور که تاکنون هشت سال می‌گذرد این سوال در ذهن آگاهان باقیست که دو نفر اتباع بلژیکی عربی توار زمانی که ذریعه الکوپتر از دره پنجشیر عزم خواجه بهاء الدین محل اقامت مسعود را داشتند و در اثر سوءظن سائر راکبین در حضور نماینده سازمان نگار در پاریس و خانم فرانسوا کنسی نامه نگار حینکه افراد مذکور مجبور به ترک الیکوپتر شدند در آن دره تنگ پنجشیر با که تماس حاصل کردند و شخص که امر توقف الکوپتر را تا ورود مجدد افراد مذکور صادر کرد در چه مقام و موقف قرار داشت که به امر او خلاف میل و اراده همگانی الکوپتر متوقف و افراد مردود تا نردبان هواپیما بدرقه شدند؟ و یا چرا به شهادت آن کس که جریان ترور مسعود را در اثر اصابت مرمی از بیرون اتاق توضیح می‌کند وقعی قایل نیستند؟

در اثنای جهاد مردم افغانستان انتظار آمریکا و جهان غرب از نیروی مقاومت افغان صدمه بر پیکر اقتصادی و اعتبار سیاسی شوروی بود اما بعد از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیا مرکزی با توجه به ذخائر عظیم نفت و گاز آنها آمریکا درصدد استفاده و بهره‌برداری از

موقعیت استراتژیکی افغانستان برآمد تا از یکطرف انتقال گاز و نفت آسیا مرکزی را از کوتاهترین راه به نازلترین قیمت به پر فروشترین بازارهای آسیائی و اروپائی عرضه کند و از سوی دیگر از موقعیت سوقالجشی آن بحیث تختهخیز بر منافع نفتی خلیج و بحیره احمر و دارائیهها شرق استفاده کند و حضور نظامی خود را در منطقه تثبیت نماید مگر مسعود که متکی به اصل بیطرفی عنعنوی کشورش میخواست توازن دقیق و قابل قبول جامعه بین المللی را در کشورش برقرار کند راضی نبود افغانستان در تصرف نیروهای آمریکائی درآید. موصوف در مذاکرات خود با دو سناتور آمریکائی که اسم شان افشاء نشد و هم در دیدار خود با خانم رابین رافیل مسوول بخش آسیا در وزارت خارجه آمریکا قبل از سقوط کابل بدست طالبان از حضور عساکر آمریکائی در افغانستان جداً ابا ورزید. قدر مسلم است که موقف احمدشاه مسعود معضله‌ای در سر راه تحقق پلانهای آمریکا واقع شده بود که میبایست از بین میرفت تا آمریکا به منظور توجیه تعرض خود به حریم دیگران دسیسه انفجار برجهای تجارتي نیویارک را عملی میکرد.

مسعود دو روز پیش از واقعه نیویارک به تاریخ نهم سپتامبر ۲۰۰۱ به نحو اسرارآمیز در مقر فرماندهی خود ترور شد اما اگر اتفاق پیش میامد که توطئه مذکور کشف و خنثا میگردد شاید حادثه انفجار برجهای مرکز تجارتي نیویارک نیز ماهها به تعویق میافتاد.

بدیهیست که در هر حمله نظامی هرگاه مانع سر راه مهاجم قرار داشته باشد نخست سعی در نابودی مانع مذکور مینماید تا گامهایش

عملی تر و سنجیده تر به سوی هدف باشد. با آن که ترور احمدشاه مسعود طبق پلان عملی شد مگر هنوز مخالفت‌های در محیط علیه حضور قوای خارجی محسوس بود که آن هم با صرف و توزیع صندوقهای دلار مرفوع گردید.

توزیع بسته های دلار بعد از ترور احمدشاه مسعود موضوع فلم مستند تیلویزیونی است که از طریق شبکه ARTE صفحه مشترک تیلویزیونی فرانسه و آلمان به نشر رسید این فلم که به گمان اغلب توسط کمره مخفی تهیه گردیده بود اتاق کوچک را به نمایش میگذارد که یک میز و چوکی در وسط آن قرار دارد و در جناح چپ اتاق کارتنهای چند روی هم گذاشته شده که توجه بیننده را به خود جلب میکند شخصی که بروی کارتنهای مذکور نشسته به دیوار مجاور تکیه زده است و مرد دیگر که در نزدیکی پنجره مصروف مفاهمه تلفونی است از طرف مقابل می پرسد که این همه دلار را به که تعویض کند؟ جوابی که میاید: منتظر باش صاحبش پیدا میشود.

در صحنه دیگر همین دارنده تلفون همراه را می بینیم که در مقابلش شخصی قرار میگیرد که در ابتدا ورود به اتاق اندکی جدی است اما همین که بسته های دلار رویارویش بسر میز قرار میگیرد و می شنود که پنج میلیون دلار است چهره اش می شگفت و دست اعطاکنده را به گرمی می فشرد و خیر مقدمش میگوید.

صحنه دیگر که در این فلم هوش و گوش بیننده را در خارج اتاق و در محوطه متصل آن به خود معطوف میدارد چهره داکتر عبدالله است که نخست ناراضی و متعارض شانها را بالا میزند اما همین که به اتاق

خلوت همراهی میشود و بعد از چند دقیقه دوباره از اتاق خارج میگردد راضی و مسرور گام به گام مهمانها برمیدارد. امید است روزی فرا رسد که این نوار تیلویزیونی از طریق یکی از تیلویزیونهای ملی به نمایش درآید تا مردم مظلوم و بینوا ما دریابند که قیمت خاک و خون شان در جیب کیست.

دسیسه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که دو روز بعد از ترور احمدشاه مسعود بوقوع پیوست طرحی بود که توسط مقامات ایالات متحده وابسته به مدیریت بحران بوقوع پیوست که هدف از آن هراس افگنی در بین مردم و توجیه موجودیت قوای ناتو بعد از فروپاشی شوروی و بلاک شرق بود تا خطر تروریسم را جاگزین نفوذ کمونیزم سازند و ترس و وحشت را از طریق وسایل تبلیغات جمعی وارد خانه ها سازند و در نهایت پلانهای سود جویانه و خصمانه خود را علیه جهان اسلام تحقق بخشند.

واقعه ۱۱ سپتامبر از همان آغاز سوال برانگیز بود و نمیشد باور کرد که چهار هواپیمای مسافربری از یک میدان مجهز با تجهیزات تخنیکی و پولیسی یکی پی دیگر توسط چند جوان عرب توار اختطاف گردد و مقامات امنیتی با همه وسایل استخباراتی نتوانند از حدوث واقعه جلوگیری کنند و این مستحیل عقلی است اگر بگویم تصادم یک هواپیما مسافربری با سرعت نهایی ۸۵۲ کیلومتر بتواند دو تعمیری که در هر یک از آنها ۲۰۰ هزار تن گادر و ۴۲۵ هزار تن کانکریت بکار رفته در ظرف چند ثانیه چنان محو و نابود کند که از آنها جز دود و خاکستر بجا نماند.

پرسش بی پاسخ دیگر اینست که آیا شدت تصادم آنقدر شدید و فوق العاده بود که به اضافه دو تعمیر مزبور، آسمانخراش سومی را که سه صد متر دورتر از ساحه تصادم قرار داشت هم چنان در آتش و دود از پائین به بالا نابود کند ..

هرگاه جواب تولید حرارت ناشی از تصادم عنوان شود در اینصورت باید درجه حرارت چند هزار درجه فارنهایت میبود که احتمال تولید چنین درجه حرارت صرف در اثر تصادم سیارات موجود است که اثرات حدوثش را در کره زمین میتوان حداقل ذوب کل قاره امریکا پنداشت، زیرا آهن عادی به ۲۰۰۰ درجه حرارت فارنهایت در ظرف چهل دقیقه قابلیت ذوب دارد.

استدلال معقولی که میتواند پاسخگوی این ابهامات باشد همانا تعبیه مواد منفجره در برجهای تجارتي است که تصادم باعث انفجار آنها گردید. از سوی دیگر سوابق تصادم هواپیما با آسمان خراشهای نیویارک حاکیست که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۵ یک هواپیما نظامی با سرعت سه برابر هواپیمای بوئینگ در تعمیر امپیر استیت بلدنگ Empire State Building در شهر نیویارک از بالا به پائین به طبقه چارم تصادم نمود که در اثر آن تنها سه طبقه بالایی و یک طبقه تحتانی محل تصادم تخریب و سائر طبقات چنان سالم و ثابت بجا ماند که حتا کارگران برای یکروز از وظیفه مرخص نشدند و ترمیم آن در ظرف کمتر از دو ماه تکمیل و تعمیر مزبور تا امروز همچنان سرکشیده و سالم پا برجاست.

افزون بر آنچه که گفته آمد عدم حضور بیش از یک‌هزار کارگران و کارفرمایان یهود که در مراکز تجارتی مذکور مصروف فعالیت‌های تجاری بودند استدلال دیگری ندارد مگر اینکه بپذیریم که ایشان در این دسیسه سهیم و حداقل از آن آگاهی داشتند زیرا یازده سپتامبر در تقویم اهل یهود مصادف بکدام روز مذهبی و ملی یهودیان نیست که دال بر غیبت شان میشد.

اسامه بن لادن مرد اول القاعده یک چهره مرموز و پر ماجرا است که نمیتوان به سادگی قبول کرد که موصوف بحیث یک مسلمان مخلص در برابر مظالم و اعمال تسلط گرانه ایالات متحده و تعرضات خصمانه او بر جهان اسلام قرار گرفته باشد.

اسامه در سال ۱۹۸۲ تحت حمایت آمریکا در صحنه جهاد افغانستان ظاهر شد و در پشاور به استقبال مجاهدین عرب که قصد اشتراک در جهاد اسلامی داشتند برآمد. اما بعد از شکست حکومت کمونیستی کابل نقش کمتری در حکومت مجاهدین داشت و روابط او بنا بر سوابق تجاری که از زمان فعالیت‌های اقتصادی برادرش سالم بن لادن با منافع شرکتهای تجارتی و نفتی آمریکا و خانواده بوش گره خورده بود همچنان با آمریکا حسنه باقی ماند. اما بعد از سقوط حکومت مجاهدین و ظهور طالبان نقش او در صحنه سیاسی افغانستان و به مخالفت سیاست ضد اسلامی آمریکا ظهور کرد و دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکا نیز بنوبه خود او را یک تروریست و خصم منافع و مصالح خود خواندند و درصدد دستگیری و قتل او برآمدند اما با آن همه شبکه‌های جاسوسی ماهوارایی و هزاران جاسوس در منطقه و جهان قادر به

دستگیری او نشدند و گویی از ناگزیری پنچصد هزار دلار جایزه به ردیابی او قایل شدند. در همان ایام که امپریالیزم تبلیغاتی و سازمانهای جاسوسی آمریکا بر ضد فعالیتهای تروریستی و ضدیت اسامه با آمریکا و آمریکائیهها مصروف سخن پراکنی و بهتان بودند روزنامه فیگارو چاپ پاریس افشا نمود که اسامه بن لادن از تاریخ چهار الی چهاردهم جولای ۲۰۰۱ در شفاخانه نظامی آمریکا در قطر تحت مداوی قرار داشت که این خبر از طرف رادیو فرانسه تکرار شد. اما مقامات آمریکائی این خبر را تکذیب نمودند که در مقابل اخبار و رادیو فرانسه بر نفی آنچه که آمریکائیهها تکذیب نموده بودند اسنادی ارائه داشتند که به موجب آن به تاریخ ۱۲ جولای نماینده سیا با اسامه در شفاخانه قطر ملاقات داشت. ارائه چنین توضیحات که درست دو ماه قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر صورت گرفته بود آمریکا را در خموشی و سکوت فرو برد مگر بعد از تاریخ ۱۱ سپتامبر غوغای عوام فریبانه خود را از سر گرفت و با تعرضات نظامی چون افعی و دیو و دد به جان مردم بیگناه افغانستان و بعد عراق افتاد.

این که در باطن پیام اسامه به طرفدارانش چیست؟ ما نه حس ششم داریم و نه از کشف و کرامات نصیبی اما آنچه در محدوده درک و بینش بشری ما است اینست که عملکردهای او چه در افغانستان و چه در سایر کشورها یکساحه فعالیتهای او است همه بر وفق مراد آمریکا و به سوی اهداف آمریکا به پیش میرود و هیچ اثری که در رستای کمک و خیر جاری به مسلمانها باشد از فعالیتهای انسان دوستی او به چشم نمیخورد و آنچه مشهود است نود و پنج درصد قربانیان اعمال

انتحاری، راکت پرنیها و بم گذاریها مربوط به فعالیت‌های او متوجه مردم بیگناه و ویرانی لانه و کاشانه مسلمانها است. یعنی آنچه را که آمریکا طرح می‌بندد او تحقق می‌بخشد و به یقین میتوان گفت که اگر اسامه بن‌لادن وجود هم نداشت باید آمریکا به منظور سیاست‌های عوام فریبانه و اعمال ضد انسانی خود او را ایجاد میکرد تا شود که: «خود کوزه گر و خود کوزه‌خر و خود کوزه‌فروش» باشد.

استعمال بم‌های شیمیائی و مازاد اتمومی و انتشار آن در ماحول ما

تاریخ روزهای ششم و نهم اوت ۱۹۴۵ را از تاریکترین و نکبت‌بارترین روزهای عمر خود از قرن پنجم قبل از میلاد تاکنون در سینه دارد. در آن روزها که خصم بشریت شصت و پنجهزار انسان را در ظرف کمتر از سه دقیقه به اضافه آنچه که از بطن زمین و حیوان در شهرهای «یوریشیما» و «ناگاساکی» رویده بود از بین برد، جهان بشریت از مدعیان صلح و امتیت و حقوق بشر این انتظار را داشتند که قبل از همه ایالات متحده آمریکا جهت تسکین احساسات و آرام بشر اساس و زیر بنای این سلاح خانمانسوز و تباه کن جهان و جهانیان را محو خواهد کرد مگر برعکس آنچه که انتظار انسان از انسان میرفت این سلاح مخوف وسیله تهدید و تجاوز بر حریم کشورهای دیگر گردید و ایالات متحده به منظور تجاوز و زورگوئی در جهت آقایی و سیادت جهانی و تطاول و چپاول به انتشار انواع تسلیحات کشتار جمعی چون سلاح هسته‌یی، کیمیاوی، میکروبی، اتمومی، بیولوژیکی و ماین فرشه‌ها پرداخت که منجر به مسابقات تسلیحاتی شد و آرمانهای جهان بشریت را در ایجاد ملل متحد به منظور صلح و سلامت و زندگی مسالمت‌آمیز به یأس مبدل کرد. ساختار سازمان ملل متحد با تشکیل شورای امنیت منشأ بی‌عدالتی و زورگوئی گردید و پنج عضو دائمی این شورا به اتکاء نیروی اتمومی همه شئون جامعه جهانی را در حیطه صلاحیت خود در

آوردند و دیگران را از داشتن آنچه که وسیله کشتار جمعی میخوانند منع کردند در واقع انحصار اسلحه اتمی یک بهانه و حيله ای شد که هرگاه بخواهند کشوری را مورد تاخت و تاز قرار داده داریها و ذخایر مادی و معنوی او را به یغما ببرند اتهام تشبث به تولید سلاح اتمی و کشتار جمعی کافیسست که پلان تهاجمی خود را عملی سازند و هرگاه کشوری چون اسرائیل به سلاح اتمی مجهز گردد این صلاحیت از عضویت دایمی شورای امنیت ناشی میگردد که هر چه را بخواهند عملی میکنند و هر آنچه را که بر وفق مرام و میل هر یک از آنها نباشد ویتو مینمایند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در دهم دسامبر ۱۹۴۸ درست سه سال بعد از ایجاد ملل متحد به تصویب رسید ماده اول این اعلامیه تاریخی تمام انسانها را از لحاظ کرامت انسانی، مقام و ارزش ذاتی و هم از لحاظ حقوقی هم سطح و مساوی هم میخواند. مفاد کلی از اصل مساوات و برابری در آنست که تمام افراد بشر در برابر قانون در یک سطح قرار دارند و هیچیک بر دیگری رجحان و برتری ندارد و هیچ گروه یا قوم و یا ملتی نمیتواند خود را فوق دیگران بداند و خواهان آقایی و سیادت بدیگران باشد اما در عمل امتیاز حق ویتو به کشورهای دارنده قوای اتمی موقوف آقایی و سیادت میبخشد و به اصل مساوات خط بطلان میکشد.

ایالات متحده آمریکا در بین پنج عضو دایمی شورای امنیت نه تنها در استفاده از حق ویتو از همردیفان گوی سبقت ربوده بلکه به ادامه

جنايات ضد بشرى خود تا آنجا كوشيده است كه حيات نسلهاى آينده را به خطر جدى مواجه نموده است.

در ماه مى ۲۰۰۵ تصادف پيش آمد كه بنده در شفاخانه «بیشه Bichat» در پاریس تحت مداوا قرار بگيرم. آنروز كه ملازمین صحى مرا در سرویس صدرى به اتاق دو نفرى رهنمون شدند هر چند در اثنای ورود اتاق را خالی یافتم اما آثار و علايم جایگاه مريض دیگر نیز در اتاق مشهود بود كه ساعتى بعد بروى چوكى سیار توسط نفر موظف به بسترش بازگشت هر چند موصوف اندك مسن بنظر ميرسيد اما اعاده صحت و توانائى گشت و برگشت از سیما او پیدا بود و یارى پرستار در نقل و انتقال مريض جز تعامل بیمارستان بود كه ربطى به توانایی و ناتوانی مريض نداشت، موصوف حین ورود به اتاق پس از اداء سلام و بعد از تشكر از ملازم آهسته و آرام به روى بسترش آرام گرفت و در اثنایكه پرستار مصروف آزمایشات من بود او مشغول مطالعه كتابى شد كه معلوم بود صفحات زیاد آنرا از نظر گذشته بوده. لحظه‌ها سپرى شد تا او كتابش را بریست و در اثنایكه پرستار كارش را تمام و اتاق را ترك گفته بود بارى روى به من كرد و از صحت و سوابق مريضى من جويا شد و این كه خود صحتش را باز یافته و فردا به خانه برمیگشت خوشحال بود. در اثنای صحبتهاى معمول موضوع پيش آمد كه از ملك و ملیت من پرسید! همینكه گفتمش افغانم و از افغانستان بی آنكه حرفى بگوید نگاه از من برچید و بر سقف اتاق خیره شد. من از این اتفاق تكان خوردم و حرکتش را به تعصب و اسلام ستیزی نسبت دادم كه در آن روزها همچنان در غرب حاد بود. متأثر و متألم به

سرپایش نظر انداختم و منتظر ماندم تا اگر فرصت پیش آید برایش بگویم که: آغا شکی نیست که این ملک ملک شما و من بیگانه شهر و دیار شما هستیم. اما باید گفت که من و شما هر دو مریض و پا در رکاب سفر داریم و مقبول نیست که در این دم دم از تعصب و تبعیض بزنیم. هنوز به چنین اندیشه ای راه نیافته بودم که مردک دوباره رخ بمن کرد و با یک لهجه دلجویانه گفت: من مردم شما را بسیار دوست دارم، از مردم مهربان و جوانمرد افغانستان یک ویژگی خاص دیدم که مثل آنرا در کشور دیگر ندیدم، مردم مهمان نواز که نان خوردن خود را با دیگران قسمت میکردند. بسا که در اثنای خرید یک متاع، فروشنده یک شئی زیبا دیگر را هدیه میکرد و میگفت «این بخشش» صلاهی چای و نان جز فرهنگ و اخلاق همگانی شان بود. من یکبار در سال ۱۹۶۸ به افغانستان رفتم کابل را دیدم. مجسمه تاریخی و بی نظیر بود، بندامیر و بازی هیجانی بزکشی را در کندز دیدم و عکسها و فیلمهای یادگاری زیاد با خود برداشتم و در هر کجا رفتم همه مردم مهربان بودند همین معاشرت و بی آلاشی مردمش چنان مرا مجذوب کرد که دو سال بعد در سال ۱۹۷۰ بار دیگر رخصتیهای تابستانی خود را در افغانستان در مزار و شهرهای دیگر آن گذراندم هر کجا رفتم و هر که را دیدم همان صفا و مهربانی و همان مهمان نوازی خاص خود را داشتند اما افسوس که مردم شریف و بیگانه آنرا کشتند شهرها و خانه‌های شانرا بمباران کردند و نسل آینده‌شانرا میکشند...

او که با یک متانت و وقار دلسوزانه صحبت میکرد از او این طرز دیدش را که «مردمش را کشتند و نسل آینده‌شانرا میکشند» پرسیدم

به نظر شما آیا عساکر آمریکائی و ناتو برای همیشه در افغانستان باقی میمانند؟

چین جبین باخم ابرویش بالا گرفت و گفت: بمانند یا نمانند موقعیت استراتژیکی افغانستان در جوار کشورهای چین، ایران، ممالک آسیا میانه و قبایل پاکستان فرصت و شانس را به ایالات متحده و قوای ناتو میسر نموده است تا سر گلوله‌های آغشته به یورانیوم، بم‌های شیمیائی و بیولوژیکی و اختراعات جدید نظامی خود را فرسخها دور از کشورشان مورد آزمایش قرار بدهند و از اضرار آن بکشورهای منطقه سود ببرند. یورانیوم ضعیف شده یک عنصر بی نهایت خطرناک است که حیات انسانها را در حال و آینده تهدید میکند. زمانی بود که ایالات متحده به کشورهای فقیر مانند هند پول می‌پرداخت و در بدل پول آنها در کشور دیگر دفن میکرد اما وقتیکه هندیها دریافتند که خاصیت کشنده این ماده زوال ناپذیر است و هیچگاه از بین نمی‌رود لذا از قبول و دفن آن در خاک خود ابراء ورزیدند و ایالات متحده متعاقب به آن مصرف آنها به سر گلوله راکتها و بم‌ها اختصاص داد.

یکی از خواص این عنصر اینست که بعد از استعمال با خاک یکسان میگردد و تمیز آن از خاک دشوار و حتا ناممکن است و همتای گرد و خاک در اثر وزش باد بهر سو پخش میشود و بروی نباتات، اشجار و کشتزارها میریزد و یا از طریق مجرای تنفسی داخل بدن میگردد و منجر به مرگ، تهدید سلامت انسانها و شیوع بسا امراض ناشناخته و تولدات ناقص الخلقهت میگردد.

همچنان آزمایشهای شیمیایی و بیولوژیکی و بسا اختراعات مهمات جدید در چنین یک فرصت بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد که در ظاهر امر در فضا محو میشوند اما از جوی زمین خارج نمیگردند و در اثر باران و برف دوباره به زمین نزول میکنند که خطر جدی را متوجه محیط زیست مینماید و تا جائیکه مشهود است ایالات متحده در حال حاضر اکثر اختراعات جدید اسلحه شیمیایی، بیولوژیکی و مکرربی خود را فرسخها دور از آمریکا مورد آزمایش قرار میدهد که مسلماً موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی کشور شما به آمریکائیهها یک شانس و یک فرصت مساعد است...

به ارتباط آنچه که از زبان بیولوژیست موصوف شنیده بودم نظر دوکتور «A. Durakovic» آ. دورا کوویچ عضو Uranium Medical Research Center از کانادا موئید آن شد که استعمال اسلحه یورانیوم ضعیف شده توسط ایالات متحده در مناطق کوهستانی بخصوص منطقه توره بوره در افغانستان جان ده ها نفر را گرفته و هم چنان حیات هزاران نفر دیگر را در حال و آینده به خطر مواجه نموده است و باعث شیوع بسا امراض ناشناخته شده و تولدات ناقص الخلق را در قبال دارد. طبق نظر دوکتور موصوف چون پاک سازی مناطق مذکور از وجود یورانیوم استعمال شده ممکن نیست. لذا یگانه راه که میتوان حیات باشندگان مناطق مزبور را از آثار این ماده ضد حیاتی نجات داد انتقال باشندگان آن از ساحه است زیرا تأثیر این ماده کشنده در محیط زیست اجتناب ناپذیر است و میباید از محیط آلوده آن دوری جست. در ارتباط به جنایات ایالات متحده علیه نظام بشریت توماس

گوردون «Thomas Gordon» در اثر تحقیقاتی خود زیر عنوان اسلحه مخفی سیا «Les armes secrètes de la CIA» مطالب بهت‌آوری را متذکر میشود که نکته جالب در آن فعالیت‌های متخصصین و دانشمندان علوم ساینس است که با صرف میلیون‌ها دلار از کیسه سیا جنگلهای آمریکا لاتین و آفریقا را در جستجوی گیاه‌ها و نباتات زهردار به منظور و هدف تباهی و کشتار مردم جهان زیر و رو میکنند یعنی برعکس آنچه که جهانیان از پیشرفت ساینس و تکنولوژی انتظار بهبود حیات و آسایش و آرامش دارند سازمان سیا سعی و تلاش میکند تا به کشف و اختراع دست یازد که بواسطه آن انسانها را به صورت دستجمعی و انفرادی از طریق آب و هوا، خاک، مواد غذایی و حتا اسباب و لوازم ضرورت اولیه بکشد، فلج و معیوب سازد و شست و شوی مغزی نماید.

این کشفیات و اختراعات متخصصین بخش «سیا» پیش از آنکه بحیث یک حربه و اسلحه علیه دشمن در خارج ایالات متحده استعمال گردد علیه بعضی بیماران در داخل بیمارستانها و حتا علیه یک گروه یا طائفه مشخص میتواند در داخل ایالات متحده مورد استفاده و آزمایش قرار گیرد طوری که بر وفق محتوی صفحه ۱۸۰ کتاب «اسلحه مخفی سیا» داکتر بیکلی از دوکتور کام رون تقاضا بعمل آورد تا به مقامات سیا پیشنهاد شود که زمینه تطبیقات را علیه مهاجرین مهیا سازد.

اینکه چه تعداد افغانهای مهاجر در آن کشور به چنین آزمایشات مواجه شده و جان خود را از دست داده یا معلول و معیوب گردیده باشند نتیجه مستور است اما آنچه معلوم و هویدا است پخش مکروب و

شیوه شیوع امراض در جوامع دیگر جز فرهنگ انسان‌ستیزی ایالات متحده است که به موجب آن در سال ۱۹۹۸ «جی برکیزیچ» وزیر دفاع به جنرال «مالیز» قومندان جبهه جنگ امر اکید صادر نمود تاکیوبا را در چنان محاصره و مضیقه قرار دهد که مردمش از شیوع امراض و گرسنگی بمیرند تاکیوبا در اثر قوه جاذبه سیاسی بدامان ایالات متحده سقوط کند.

نشست بن و واقعیت‌های ماقبل آن

فاجعه هفت ثور ۱۳۵۷ که مبدأ و اساس تباهی، چپاول، غارتگری، ویرانی، ستم و ستمگری، مفسد اجتماعی و نامردمی در افغانستان محسوب می‌گردد. روز سیاه و نکبت بار مذکور یک عمل غیرمترقبه و غیرقابل پیش بینی نبود. افغانستان که از زمانهای بسیار دور بهاء سنگین موقعیت استراتژیکی خود را پرداخته است در قرن بیست همچنان برای شوروی تعبیر خوابهای پتر کبیر به سوی آبهای گرم بود و تحقق پلان سنگوم برای آمریکا. این طمع شرق و غرب از موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان، این کشور را از دهه اخیر سلطنت یا دهه دیموکراسی در معرض سیاست قدم به قدم سه جانبه قرار داد به نحو که دودمان سلطنت نظر به بحران اقتصادی و تحولات اجتماعی متأسی از فشار روزافزون محصلین که هر سال به تعداد آنها افزوده میشد و ناتوانیهای دولت در جذب و اقناع خواسته های آنها بخصوص بعد از خشکسالی ۱۹۷۰-۱۹۷۲ که منجر به مرگ بیش از هشت هزار نفر از فرط گرسنگی گردید درک این مطلب را نزد خانواده شاهی مبرهن کرد که بزودی کودتای از جناح چپ یا راست علیه ریژیم بوقوع خواهد پیوست. لذا به منظور نجات دودمان سلطنتی از خشم ملت، مصلحت بر آن داشتند تا قدرت را قدم به قدم و به صورت مسالمت آمیز به ملت

واگذارند و خود سر به سلامت بکشند. در این رستا آوازه های سر چوک که در واقع پخش اخبار و ریفردم غیر مستقیم از داخل ارگ منشأ میگرفت مخالفت‌های بین سردار ولی داماد شاه و سردار محمد داود عموزاده پادشا بر سر کسب قدرت شایع میشد تا ذهنیت مردم را در مورد آنها ارزیابی نمایند. لابد قرعه این فال را بنام سردار محمد داود زدند. سردار محمد داود که یک چهره شناخته شده ملی و بین‌المللی و دارای تجارب سیاسی و اجتماعی بود و خوش بینی مسکو را با خود داشت توانست گام اولی را در این رستا موفقانه و بدون خونریزی بردارد هر چند موصوف نزد گروه‌های اسلامی متهم به نظرات کمونیستی متمایل به شوروی بود اما گروه‌های اسلامی آنزمان در موقف و موقعیت قرار نداشتند که موانع در راه تحقق مقام و پلانهای او ایجاد کنند و مانع رسیدن او به قدرت گردند از سوی دیگر خدمات دوره صدارت او از ۱۹۵۳-۱۹۶۳ از انظار پوشیده نبود و علاقه او به پلان گذاری و عمرانات مردم را امیدوار میساخت.

شوروی که گذرگاه افغانستان را در راه توصل به آبهای گرم از دیر زمان زیر نظر داشت و از زمان صدارت سردار داود نبض اقتصادی و نظامی افغانستان در دست او می‌تپید سیاستی را در مورد افغانستان تعقیب مینمود تا در قدم اول دامن ریژیم عنعنوی شاهی از این کشور چیده شود و در قدم دوم گماشتگان خود را بر حریکه قدرت نصب کند تا به مرام خود نایل آید. در تعمیل این مأمول محمد داود در مرحله نخست شخص مطلوب مسکو بود که از کانون خانواده شاهی برمیخواست و طرف اعتماد مردم بود اما احساسات ملیت خواهی و

عقیده اسلامی او از نظر مسکو پوشیده نبود و یقین بر آن داشتند که سردار داود نه اندیشه کمونیستی دارد و نه طرفدار ریزیم کمونیستی در کشور است. استقبال مقامات مسکو از کودتا و اعلام ریزیم جمهوری سردار محمد داود روی سیاست قدم به قدم استوار بود که مسکو را یک گام به هدف نزدیک میکرد. روی این ملحوظ مقامات شوروی از بدو حضور در صحنه سیاست افغانستان گماشتگان خود را بدو گروه مخفی و علنی حزب تفکیک نموده بود. گروه علنی حزب مرکب از اشخاص بودند که به صورت آشکار فعالیت‌های حزبی خود را از طریق جراید، کنفرانسها، مظاهرات خیابانی و بیانات در خیابانها و پارکها از پیش می بردند و آشکارا به جذب و جلب جوانان در مرکز و اطراف مصروف فعالیت بودند و همه کسانی بودند که چهره و مفکوره شان به مردم آشنا بود.. اعضای مخفی وابسته به مسکو کسانی بودند که هیچ نوع سوء ظن در مورد آنها وجود نداشت و چنان ماهرانه در آستین دولت جا گرفته بودند که چوکیهای مهم دولتی را از ریاست تا ولایت و وزارت در اختیار داشتند و قدم به قدم اجرائات و اعمال دولت را مراقبت میکردند و هیچگونه سوء ظن و بدگمانی در مورد آنها نزد حکومت و مردم و گروههای اسلامی و ملی موجود نبود .

www.shahmama.com

سیاست قدم به قدم که در تحقق پلان سنتگوم در چالش جنگ سرد، آمریکا به آن مصروف بود کشاندن پای شوروی در افغانستان بود تا با استفاده از روحیه آزادمنشی و بیگانه‌ستیزی مردم متدین افغان و با نظر داشت موقعیت کوهستانی و سوق الجشی افغانستان این کشور را تله و دام شوروی قرار دهد. نخستین گام را در این رستا نکسن «دزد با

پشتاره واترگیت» در زمان معاونیت ریاست جمهوری خود برداشت موصوف که در سال ۱۹۵۴ مصادف به ایام صدارت سردار داود وارد کابل شد به تقاضای کمک مالی و نظامی حکومت افغانستان جواب رد داد و چنین استدلال نمود که از آن همه کمکهای اقتصادی که در طول سالهای قبل از طرف اتازونی به افغانستان صورت گرفته اثری از آن در محیط مشهود نیست و معاونتهای نظامی کشورش را به افغانستان در برابر دو همسایه نیرومند چین و شوروی و دو هم پیمان نظامی آمریکا که ایران و پاکستان بود نامقبول خواند و در بازگشت به اتازونی کلمات نهایت زشت و رکیک در مورد حکومت و مردم افغانستان ابراز داشت که باعث خشم و نفرت حکومت و مردم افغانستان از آمریکا شد. این عملکرد سرد و زشت نکسن حکومت سردار داود را از ناگزیری به تجدیدنظر به سیاست کشورش با شوروی واداشت تا دست به طرف شوروی دراز کند. مقامات ماسکو که از سالها منتظر چنین فرصت بودند به تقاضای حکومت افغانستان لبیک گفتند و توأم با کمکها اقتصادی و نظامی مشاورین شوروی وارد افغانستان شدند و برای بار نخست در تاریخ افغانستان دو هزار مشاور خارجی در قوای نظامی افغانستان حضور یافت .

www.shahmama.com

موضوع سفر نکسن به افغانستان و بیانات سوء او در مورد مردم و حکومت افغانستان سهو و اشتباه شخصی نبود بلکه یک عمل و بیان پلان شده بود که متعاقب به کمکهای نظامی شوروی به افغانستان، کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا به پاکستان بیش و بیشتر شد تا در موضوع متنازع فیه پشتونستان، افغانستان را بیشتر به کمکهای شوروی

متقاعد سازد و پای شوروی را در صحنه جنگ سرد به افغانستان بکشاند.

در تحقق این پلان و تعقیب امیال رقابتهای شرق و غرب ایالات متحده با حضور قشون سرخ در افغانستان جناح مجاهدین را گرفت و به تربیت و تقویت اسلام‌گراها پرداخت و در تأسیس مدارس دینی در مناطق سرحدی به کمک ضیاء الحق رئیس حکومت نظامی پاکستان شتافت و در داخل تنظیمهای جهادی افغان به تربیت گروه خاص بذل مساعی نمود که بعد به عنوان طالبان در صحنه سیاسی افغانستان ظاهر شدند .

متأسی از سیاست قدم به قدم، ایالات متحده بعد از ورود مجاهدین به کابل در ظاهر امر موقف بیطرفانه را در جنگهای داخلی افغانستان اتخاذ نمود و در برابر مداخلات کشورهای همجوار در امور داخلی افغانستان رول تماشاچی را بازی نمود اما در خفا طبق اظهارات خانم بینظیر بوتو به همدستی آی‌سی‌آی پاکستان سیاست تحریک‌آمیز خود را به حمایت گلبدین حکمتیار که طبق مصاحبه رونال ریگن با شیکه تیلوژیونی CNN شخص مورد اعتماد آمریکا بود تعقیب نمود و گلبدین حکمتیار را بحیث نماینده اکثریت پشتون علیه حکومت برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود ترغیب و حمایت مینمود که هدف اصلی آن جلوگیری از استقرار حکومت اسلامی در افغانستان و ایجاد فاصله و بدبینی بین مردم و مجاهدین بود که زمینه را به ظهور طالبان مساعد میساخت تا با یک ریژیم ظاهراً اسلامی اما مغایر و مخالف با اساسات اسلام از اسلام یک چهره خشن و ضد اصول انسانی

به جهان ارائه کند و مردم بیگانه ستیز افغانستان را در چنان یک حالت قرار دهد که به استقبال قوای بیگانه بروند یعنی تحقق همان اصطلاح معروف که «به مرگ بگیرش تا به تب راضی شود». در اثنای ورود طالبان به کابل طبق اسناد و شواهد بدست آمده و اعترافات مسئولین سازمان سیا و مستر شولز وزیر امور خارجه ریاست جمهوری رونال ریگن که از طریق تیلوویزیون ARTE پخش شد تشکیل گروه طالبان جز پلان آمریکا بود که متأسی از آن مشاورین آمریکائی گام به گام طالبان وارد کابل شدند و در ارگ کابل یا کاخ سلطنتی افغانستان اقامت گزیدند و طرح قرارداد امور مخابراتی و نصب پایپ لاین گاز را به طالبان پیش کشیدند و گروه بی بندوبار طالبان را تا آنجا در اعمال ضد اسلامی و ضد انسانی آنها همراهی و تشویق کردند که مردم از حکومت اسلامی نیز دلسرد و مأیوس و محزون گشتند و از ناگزیری به استقبال حکومت فرمایشی و ارتشائی بن و قوای تهاجمی اشغالگر آمریکا و انگلیس شتافتند. نشست بن که زیر نظر اختر براهیمی نماینده ملل متحد به دستور و فرمان ایالات متحده به تاریخ پنج دسامبر ۲۰۰۱ دائر گردید ایالات متحده آخرین گام سیاست قدم به قدم خود را به مجرمه مردم افغانستان گذاشت تا از موقعیت ژئوپولتیک آن بحیث تخته خیز به کشورهای نفت خیز منطقه استفاده کند و با استقرار قوای نظامی خود در کشورهای افغانستان، عراق، کیویت، عربستان سعودی حلقه محاصرویی خود را بر منافع زرخیز منطقه، طبق پلان سنتگوم تکمیل نماید و با دوام تسلط نیروی نظامی فرهنگ استثمار را جایگزین فرهنگ بومی کشورهای اسلامی و منطقه نماید.

تشکیل کنفرانس بن که به دور محور و موقف اجتماعی محمد ظاهر پادشاه سابق می چرخید بیشتر جنبه سمبولیک و نمایشی داشت. شاه سابق که در دو دهه جنگ از مشارکت در حل قضیه افغانستان به تقاضای شخصیت‌های ملی، سیاسی و مذهبی کشور جواب رد داده بود بعد از حادثه یازده سپتامبر سر از گریبان مصلحت بینی اداره بوش برآورد و دیگر از آن معاذیر صحی، کبر سن و مشکلات اقتصادی که در برابر دعوت شخصیت‌های ملی مذهبی و سیاسی مردم افغانستان ارائه میکرد حرفی به زبان نیاورد و بعد از اشتراک در چند جلسه طرفداران خود در روم نمایندگان او در کنفرانس بن رویاروی نمایندگان مجاهدین قرار گرفتند اشخاصی که در این گردهمایی حضور یافتند عبارت بودند از خانم آمنه افضلی، سید حسین انوری، هدایت امین ارسال، سید احمد گیلانی، رحمت الله موسی غازی، عبدالحکیم، همایون جریر، عباس کریمی، مصطفی کاظمی، عزیزالله لودین، احمدولی مسعود، حفیظ الله آصف محسنی، محمد اسحاق نادری، محمدعارف نورزی، یونس قانونی، زلمی رسول، میرواعظ صادق، دکتور محمد جلیل شمس، دوکتور عبدالستار سیرت، همایون تندر، خانم سیما ولی، عبدالرحیم وردک، عزیزالله واصفی، پاچاخان حدران، محمد فاطمی و اختر براهیمی نماینده خاص ملل متحد. بحیث ناظر.

محمدیونس قانونی که به نمایندگی اتحادیه شمال سخن میگفت نخست بنا بر تهدید و اخطاریه تلفونی که از برهان الدین ربانی دریافتی بود تعیین سرنوشت افغانستان و مردم افغان را در خارج کشور توسط بیگانگان خلاف منافع ملی و ارزشهای تاریخی کشورش خوانده از قبول

آنچه بر مردم افغانستان تحمیل شد ابناء ورزید اما بعد از تهدید و مفاهمه تیلیفونی کولن پاول وزیر خارجه آمریکا با پوتین رئیس جمهور روسیه که گویی به تشکیل یک حکومت ائتلافی مرکب از طرفداران روسیه و آمریکا بموافقه رسیده بودند و متعاقب به مذاکره پوتین با برهان الدین ربانی در تاجیکستان یونس قانونی حرف اولش را پس گرفت و مدعی موافقه صلح شد که در نتیجه حکومت ساخت آمریکا، مونتاژ شهر بن فدرالی آلمان زیر نام حکومت دارای قاعده وسیع را تشکیل دادند که در آن نمایندگان اقوام مختلف با افکار مختلف، عقاید مختلف و اهداف مختلف هر کدام راه خود را در پستههای ذیل پیش گرفتند:

حامد کرزی رئیس حکومت عبوری، محمد قسیم فهیم معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع، سیما ثمر معاون رئیس و وزیر امور زنها، حاجی محمد محقق وزیر پلان و معاون رئیس، شاکر کارگر وزیر آب و برق و معاون رئیس، هدایت امین ارسلا وزیر مالیه و معاون رئیس. عبدالله عبدالله وزیر امور خارجه، محمد یونس قانونی وزیر امور داخله، سید مصطفی کاظمی وزیر تجارت، محمد عالم رزم وزیر معادن و صنایع، عارف نورزی وزیر صنایع خفیفه، دوکتور رهین مخدوم وزیر اطلاعات و فرهنگ، میر واعظ صادق وزیر صحت عامه، حاجی حنیف بلخی وزیر حج و اوقاف، عبدالله وردک وزیر شهدا و معلولین، دوکتور شریف فایز وزیر تحصیلات عالی، دوکتور سهیلا صدیقی وزیر صحت عامه، عبدالملک انور وزیر انکشاف دهات، حاجی عبدالقدیر وزیر انکشاف

شهری، سلطان حمید حمید وزیر ترانسپورت، سید حسین انوری وزیر زراعت و حاجی حسین منگل وزیر آبیاری.

اداره موقت مذکور که ره‌گشای هجوم عساکر بیگانه و بمباران شهرها، قراء و قصبات شد و هزاران مردم بیگناه و مظلوم را در لانه و کاشانه‌های شان به خاک و خون کشاند. در جلسه فرمایشی بن به مردم وعده سپرده بود که تا زمان تدوین قانون اساسی جدید مصدحات قانون اساسی سال ۱۳۴۳ را در همه امور مرعی و از آن تخطی نخواهند کرد که متأسفانه در نخستین گام مصدحات ماده ۲۷ قانون اساسی مذکور را زیر پا کردند و اتباع افغانی را در اختیار نظامیان جنایت پیشه آمریکائی گذاشتند تا در وحشت سرا گوانتنامه به مجازات ضد کرامت و ضد حیثیت و شرافت انسانی توسط آمریکائیها مواجه گردند. بدیهیست که فقدان اراده در تعیین سرنوشت جامعه افغانی هم چنان به نص ماده ۲۷ قانون اساسی مذکور خط بطلان کشید و این حکم صریح قانون مزبور را که «هیچ افغان به علت اتهام بیک جرم به دولت خارجی سپرده نمیشود» در ازاء کسب مقام نادیده پنداشتند. این حرکت انتصابی بن زیر هیچ عنوان توجیه پذیر نبود زیرا محل ارتکاب جرم، محل دستگیری مجرمین و محل کشف جرم افغانستان بود و متهمین جنایات را که مرتکب شده بودند علیه مردم و کشور افغانستان بود باید جنایتکاران در برابر مردم افغانستان و در محل ارتکاب جرم محاکمه و مجازات میشدند و هم چنان اسنادیکه از مخفی‌گاه‌ها، دفاتر و باشگاه‌های نظامی طالبان بدست آمده بود جز اسرار ملی و سیاسی افغانستان بود که نباید به دسترسی یک کشور خارجی قرار میگرفت.

در موقع که مملکت بیش از هر وقت دیگر به وحدت و اشخاص مجرب و کارآگاه فهیم نیاز داشت جلسه بن چوکیهای حکومتی را به اساس تفکیک قومیت و میلتها توزیع نمود و این ضربه شدیدی در راه توصل به هدف وحدت ملی بود که متأسی از آن هر که در هر مقامی که قرار گرفت اداره مذکور لانه تجمع قومی و زبانی گردید و این یک جفای بزرگ و عقده آفرین بود در حق مردم که تفرقه‌ها را جهت استحکام و دوام قوای اشغالگر مساعد نمود.

حضور قوای نظامی کشورهای مختلف غربی که مشروعیت خود را به ارتباط نشست بن بدست آوردند در آغاز دو هدف را دلیل تهاجم خود به افغانستان عنوان کردند یکی تأمین نظم و امنیت به پیش آهنگی انگلیس دشمن قسم خورده و خصم دیرین افغانها و دوم مبارزه با تروریسم به سردمداری ایالات متحده دشمن صلح و امنیت در جهان. هجوم سپاهان سی وهشت کشور غربی که از اکتوبر ۲۰۰۱ تا نیمه اول سال ۲۰۰۸ میلادی که تعدادشان از ده هزار به هشتاد هزار افراد مسلح و مجهز با اسلحه محاربوی زمینی و هوایی افزایش یافت بعکس ادعای تأمین نظم و امنیت و مقابله با تروریسم، نظم و ثبات نسبی کشور را بر هم زدند و بر ضد آنچه که مبارزه علیه تروریسم خواندند به جنگ علیه مردم بیگناه شتافتند و از زمین و هوا مردم را در شهرها و دهات به رگبار مسلسل بستند و حتا از استعمال بم‌های آغشته به یورانیوم در کشور جنگزده افغانستان دریغ نکردند و هر که از جنس زن و مرد و طفل و پیر و برنا سر راه اهداف سیاسی شان قرار گرفت همه را بیرحمانه کشتند و در نهایت خشم دستار و ریش مردم را دال

بر عضویت گروه طالبان و القاعده خواندند. منازل و کلبه‌های شانرا پناهگاه تروریستها نام کردند و بدون کوچکترین اعتناء به فرهنگ اسلامی و بومی مردم، حریم منازل شانرا در نیمه شبها مورد تعرض و تلاشی قرار دادند.

تردیدی نسبت که از قدوم نامیمون آمریکا و انگلیس قتل، غارت، فسق و فجور، اعتیاد به مواد مخدر و شیوع امراض اخلاقی و فزیکتی در کشور رایج و معمول شد اما نباید از این واقعیت انکار کرد که استعمار هیچگاه به تنهائی قادر به اشغال یک کشور نیست مگر این که بعضی فیودالها و اشخاص سست عنصر به منظور تصاحب املاک بیشتر و بهتر و اشغال چوکی و مقام از داخل قوای اشغالگر را یاری نرسانند. اینست که مسوولین سیاسی در ظاهر انتخابی و در عمل انتصابی و دست نشانده جرئت و زبان آنرا نداشتند تا تعداد واقعی بیش از سی هزار قربانیان شهرها و قصبات را که در اثر بمباران و حمله تانک و توپ قوای اشغالگر جانهای شیرین خود را از دست دادند افشاء می کردند و جای پرچم های رنگارنگ کشورهای مختلف، قوای صلح ملل متحد را تحت پرچم آبی آن تقاضا مینمودند تا از کشتار مردم بیگناه و زوال فرهنگ اسلامی و بومی جلوگیری میشد و تشویشی از ناحیه حضور عساکر و قوای غربی نزد کشورهای همجوار و منطقه ظهور نمیکرد.

حاکمیت دینی که در طول قرنهای ملیت ها و نژادهای مختلف ساکن در افغانستان را تحت فرمان خود به دور هم جمع کرده بود و بحیث یک حلقه وصل بین اقوام قرار داشت امروز در حال گسستن است و آمریکا به منظور استقرار و حاکمیت دائمی خود با استفاده از موقعیت

ژیوپولیتیک افغانستان سعی در فروپاشی حاکمیت دینی دارد و در تعمیم این مأمول به نیروی امپریالیزم تبلیغاتی از داخل و خارج ذهنیتهای جوان را به فرهنگ‌زدائی و تفکیک دین از سیاست تحریک میکند تا از چندپارچگی جامعه بتواند بهتر به آرمانهای استعماری خود در افغانستان و منطقه نایل آید. سیاست اسلام‌ستیزی آمریکا در افغانستان خطری را که از ناحیه اتحاد و وحدت ملیتها و اقوام مختلف افغان در برابر حضور قوای خارجی محسوس است مرفوع می‌نماید.

کمکهای مالی که آمریکا به افغانستان وعده میگذارد شصت درصد آن توسط انجیوها، کارشناسان و کارفرمایان به خارج برمیگردد و بیست درصد صرف ظواهر و تجملات میگردد تا با یک بازی عوام‌فریبانه مفیدیت مالی خود را در انظار جلوه‌گر سازد.

استخدام ترجمان آمریکائی افغان توار که با معاش سالیانه بیش از دو صد هزار دلار از داخل جامعه آمریکا انتخاب میشود متکی بر این اصل است تا از یک سو از فرار سرمایه جلوگیری شود و معاش ترجمان به حساب بانکی مترجم در آمریکا بریزد و از جانب دیگر معلومات و استخبارات که از ترجمان داخلی متصور نیست ترجمان آمریکائی مشرب تهیه و معلومات لازم را در همه زمینه‌ها به اختیار سازمانهای آمریکائی بگذارد.

قوای اشغالگر

9

چالش جنگهای چریکی

جنگ چریکی یا جنگ و گریز یک نبرد نامنظم و پراکنده از طرف جناح ضعیف در برابر قوای منظم و مجهز است که طرف ضعیف به منظور کتمان کمبودهای فیزیکی و اسلحوی خود به جنگ نامنظم متوسل و با یک مبارزه سیال و متحرک ماشین جنگی دشمن را فلج میسازد. عوامل که در یک جنگ نابرابر زمینه را به جناح ضعیف در نبرد مساعد میسازد نخست از همه موقعیت اراضی است که قوای اشغالگر توانایی تسلط کامل بر آن را ندارد. موقعیت سوق الجشی کشور کوهستانی افغانستان با قله های مرتفع و دره های صعب العبور آن که دو ثلث خاک کشور را محاط نموده است سد محکم و دژ تسخیرناپذیر است که بزرگترین ابرقدرتهای عصر و زمان نتوانسته اند با همه تجهیزات پیشرفته و قشون منظم این قله ها را بشکافند و سنگر مقاومت را در آنرا مضمحل سازند.

ایالات متحده آمریکا که بحیث یک ابرقدرت عصر حاضر رد پای انگلیس و شوروی را با تکتیکها و آزمونهای جدید و انتباه از خلاء کاری اسلاف متجاوز خود در تسخیر این مرز و بوم بکار برده باز هم همان شکستهای ننگین در انتظار اوست که انگلیس و شوروی به آن مواجه شدند. با آن که آمریکا در نهایت قساوت قبل از ورود و هم زمان با

ورود قشون نظامی خود سنگرهای ایام جهاد مردم افغانستان و پناه گاههای طالبان را به شدیدترین وجه بمباران نمود و حتا از استعمال بمبهای آلوده با مواد اتمی در اضمحلال سنگرهای مقاومت دریغ نکرد اما جهان شاهد احداث ده‌ها سنگر مقاومت همتای توره بوره است که هر کدام خاطره شکست ننگین نی‌زارها و جنگل‌های ویتنام را در اذهان هر آمریکائی زنده میسازد. این که سخن گوی قوای متجاوز و وزارت دفاع افغانستان ادعا میکنند که دشمن توانائی روبرویی با قوای آمریکائی، ناتو و پیاده‌نظام وزارت دفاع را ندارد. این ادعا دال بر ناتوانی و ضعف منطق است زیرا در یک جنگ نابرابر طرف ضعیف ناگزیر است تا با یک تکتیک جنگ و گریز در برابر قوای نیرومند نظامی به جنگ چریکی دست یازد. بدیهیست که هرگاه طرفین در یک حالت توازن قوای فیزیکی و تسلیحاتی قرار میداشتند پیداست که اصلاً مجال تعرض به کشورهای عراق و افغانستان به آمریکا دست نمیداد و موضوع از جنگ تبلیغاتی و لفاظی تجاوز نمیکرد. لذا موقف و موقعیت کوهستانی افغانستان با قله‌های سر به فلک و دره‌های پر خم و پیچ خود اگر از یک سو کشور را به واحدهای جغرافیائی و فرهنگی مجزا از هم تقسیم و روند ادغام قومیت‌های مختلف را در واحد ملی به کندی مواجه نموده است از جانب دیگر سنگر مقاومت بیگانه‌ستیزی مردمان آن را مستحکم و روحیه آزادمندی آنها را تقویت نموده است.

نارضایتی مردم از حکومت عامل دیگر است که جنگهای چریکی را تقویت و مخالفین را به هدف نزدیک میسازد. در یک کشور که تحت اشغال قوت‌های بیگانه قرار دارد حکومت به هر بازی سیاسی و

عوام فریبی و نظامی که متوسل گردد چون ادامه حیات او بسته به حمایت اجنبی است ناگزیر به استطاعت از دستور و هدایت حامی خود است و قوای اشغالگر نیز از حکومت تحت حمایت خود انتظار آنرا دارد تا مطابق به تمایلات و مرام او در جهت منافع او حرکت کند. این ناگزیری حکومت در بسا موارد در تضاد به واقعیتها و سنتهای درونی جامعه واقع گردیده باعث آن میگردد که مردم از حکومت فاصله بگیرد و نیروی چریکی از آن بهره برداری کند. حربه‌ایکه ایالات متحده در اشغال کشورهای کوچک روی دست دارد شعار دیموکراسی و حقوق بشر است البته هیچکس مخالف آزادی و حقوق بشر نیست اما فحشاء حق هیچکس نیست. آنچه که زیر عنوان حقوق بشر مطرح میگردد یک حق مسلم انسانی است که قبل از همه ادیان سماوی به آن تاکید دارند اما موضوع آن از یک کشور تا کشور دیگر فرق میکند، موضوع که در یک کشور جز حقوق بشر خوانده میشود و مؤسسات حقوقی به دفاع از آن می پردازند. در کشور دیگر میتواند نقض حقوق بشر محسوب گردد، طوری که امروز در اروپا و آمریکا هزاران دختر در برابر کمره عکاسی، تیلویزیونی و سینمایی حاضر میشوند تا سراپا خود را برهنه کنند و با نمایش مرمر سینه و ساق و سرین سیمین به تولیدات فابریکه ها و صاحبان صنایع مشتری بچویند و عفت و کرامت انسانی خود را توأم با امتعه تجارتهی به بازار عرضه کنند و کشورهای متبوع به دفاع از آن پردازند در حالی که کشورهای مخالف به چنین اعمال، فحاشی را ضد عفت و کرامت انسانی زن خوانده چنین استدلال می کنند که زن همتای مرد آفریده آفریدگار است نه تولید فلان

دستگاه صنعتی و مودوفیشن و از دولتیها متحابه‌شان انتقاد می‌کنند که وجیه و مکلفیت خود را در قبال کرامت و شرافت انسانی زن از یاد برده‌اند .

البته این به آن معنی نیست که در کشورهای مخالف نقض حقوق بشر در مورد زن موحود نیست اما آنچه نقض حقوق بشر طور مثال در افغانستان خوانده میشود یک نحو جبر سنت گرای و مردسالاریست که ربطی به بی عفتی زن ندارد. اما آنچه آمریکا و انگلیس زیر عنوان حقوق بشر در افغانستان روی دست دارند ترویج فحشاء، اعتیاد و مفساد اجتماعی است تا طبقه جوان و نسل بعدی را از فرهنگ بومی‌شان دور و فرهنگ مافیایی را جانشین فرهنگ اسلامی سازند. بدیهیست که ظهور چنین مفساد که در تضاد به باورهای عقیدوی و فرهنگی قاطبه ملت قرار دارد، فاصله بین مردم و دولت ایجاد و مردم را به مخالفین نزدیک و جنگهای چریکی را تقویت می‌بخشد.

هم چشمی و رقابت قومی و قبیلوی در بیگانه ستیزی و آزادی خواهی خصلت ذاتی و طبیعی اقوام ساکن در افغانستان است به نحو که هرگاه یکی از اقوام در این رستا پیشقدم گردد و عملیات را به ضد قوای خارجی راه اندازی کند اقوام و قبایل دیگر سکوت و خموشی را در چنین مورد ننگ تلقی نموده به منظور حفظ نام و ننگ قوم و قبیله خود تکبیرگویان شمشیر از نیام برمیکشند و به مصاف اشغالگر به پا می‌خیزند. این نحو مبارزات قبیلوی نیز بنا بر عدم توازن و تناسب قوا و تجهیزات بین قوای اشغالگر و مجاهدین ملی بیشتر به شکل جنگهای چریکی وسعت میابد.

نقض قوانین و عدم روابط و ضوابط قانونی بین اورگانهای سه گانه دولت، مردم را از اجرائات اورگانها دولت مایوس و به حقانیت جنگهای چریکی متمایل میسازد.

مقاومت رئیس جمهور در برابر تصمیم مجلس نمایندگان مبنی بر سلب اعتماد رنگین اسفندتا وزیر امور خارجه، اکبر اکبری وزیر عودت مهاجرین و نورالله دلاوری رئیس بانک مرکزی مردم را بهت زده ساخت و هیچ تردیدی به جا نگذاشت که پارلمان جز یک اورگان نمایشی چیزی بیش نیست و هر عضو حکومت میتواند باساس روابط وابستگی با قدرتها خارجی مسلط به سرنوشت مردم قدرت نمایی کند.

همچنان قضیه عبدالرحمن تبعه افغانی که در داخل جامعه اسلامی افغانستان به عیسویت گرائیده بود و میبایست طبق روحیه قانون اساسی و تشریح اسلامی تعزیز میشد در اثر تقاضا واتیکان از حبس رها و در ظرف کمتر از چهل و هشت ساعت به ایتالیا مراصلت نمود و رئیس جمهور کشور اسلامی افغانستان رهائی و عزیمت مرتد مذکور را به سوی واتیکان یک قدم مؤثر به سوی دیموکراسی خوانده شخصاً وعده سپرد که زمینه مسافرت فامیل شخص مرتد را نیز بزودترین فرصت به زیارت رهبر کاتولیکهای جهان در واتیکان مساعد بسازد.

این طرزالعمل عیسوی مشربی بدگمانی مردم را به واقعیت قرین نمود که تظاهر عبا و قبا و تسبیح و سجاده همه جامه ریا و تزویر است و باید از حکومت دست پرورده آمریکا و انگلیس و متمایل به واتیکان دوری جست و راه مخالفین را تعقیب نمود.

همچنان پارلمان که نتواند مؤثریت خود را در روند قانونیت اجرائی دولت تثبیت و ممثل اراده ملت در عرصه قانون‌مندی گردد و اکثریت مجلس باساس نفوذ و نیروی قومی و قبیله‌یی و تنظیمی منافع گروهی خود را بر منافع ملی ترجیح دهند و به غضب دارائیهای عامه و ملکیت‌های شخصی و اقلیت‌های سائر اقوام در مناطق واطان شان مبادرت نمایند لابد موجودیت دولت مرکزی را در برابر ملوک‌الطوایفی قرار داده و اشخاص متضرر و ناراضی را در جهت مخالفین سوق میدهد.

سلب حق نمایندگی ملالی جویا نماینده ولایت فراه در مجلس نمایندگان بخوبی نشان داد که اکثریت مجلس دارای ظرفیت حیات دیموکراسی در عرصه قانون نبودند زیرا اگر تصمیم مزبور دارای صیغه قانونی میبود باید نماینده جدید از طرف مردم فراه انتخاب و به مجلس معرفی میشد تا از اتلاف حقوق اتباع یک ولایت مربوط به قلمرو افغانستان جلوگیری میشد.

از جانبی هم هرگاه بیانات خانم جویا جنبه افترا یا توهین به عده‌ای از اعضای حاضر در مجلس را داشت بایست طبق تعامل حقوقی و قضائی شخص یا اشخاص متضرر دعوی خود را علیه معترض در محکمه که بر وفق روحیه قانون اساسی یگانه مرجع اصدار حکم است اقامه میکردند و این محکمه بود که بعد از استماع دلایل طرفین در روشنائی مفاهیم حقوقی و تفسیر قانون نظر به مصونیت و یا عدم مصونیت کاری یا وظیفوی متهم حکم تنقیدی یا تعلیقی علیه او صادر مینمود اما تصمیم مجلس نمایندگان مبنی بر اخراج نماینده ولایت

فراه که تشبث به صلاحیت یک اورگان مستقل دولت یا قوه قضائیه محسوب می‌گردد میتواند نفی ولایت مذکور از پیکر تمامیت ارضی کشور نیز تعبیر شود.

اندیشه خودی نزد مسوولین امور زمینه را به مکر و حيله قوای اشغالگر مساعد میسازد تا مفکوره تروریسم را که یک هیولای تخیلی است در افکار عامه تزریق و اعمال جنائی خود را برویت آن توجیه کند والا هیچ صیغه حقوقی و قانونی نمیتوان به تروریسم قایل شد و آنرا یک عمل جنائی و جرم خواند زیرا اساسات حقوقی پذیرفته شد جهانی جرم را ارتکاب عمل ممنوع و اجتناب از عمل واجب تعریف میکند. بدیهیست که ممنوعیت یک عمل وقتی نافذ میگردد که قانون عمل مذکور را قبل از ارتکاب آن جرم تعریف و جزاه مربوط به آن را بین حداقل و حداکثر تعیین نموده باشد. این که قوانین بین المللی و داخلی تاکنون نتوانسته‌اند تعریفی به تروریسم ارائه دهند دلیل این امتناع از تعریف تروریسم جز این نخواهد بود که تروریسم به هر عبارت که تعریف شود به اعمال کسانی برمگیرد که مبارزه علیه تروریسم را پوشش اعمال جنائی و ضد انسانی خود قرار داده‌اند.

منازعه که امروز بین نیروهای آمریکائی و هم دستانش با القاعده و طالبان جریان دارد یک جنگ نامتوازن و نابرابر بین دو جناح قوی و ضعیف یا معترض و مدافع است. جناح ضعیف یا مدافع که خاک و نوامیس ملی و عقیده‌وی خود را در خطر تعرض می‌بیند چون از نگاه تجهیزات و تسلیحات و قوای منظم نظامی در سطح مساوی با قوای متجاوز قرار ندارد لذا ناگزیر به تکتیک جنگ و گریز رو آورده منافع

جناح مقابل را در هر زمان و مکان مناسب مورد حمله قرار میدهد تا ماشین جنگی دشمن را فلج و امیال خود را تحقق بخشد.

اما بهاء اصلی را در یک جنگ نابرابر یا جنگ چریکی مردم عوام می پردازند. تعرض و حمله بر تمامیت جانی و مالی مردم از طرف قوای اشغالگر بیشتر شکل عمدی دارد که هدف از آن ایجاد رعب و هراس در بین توده ها است تا از توسعه جنگهای چریکی و بالاثربخیز عمومی مردم جلوگیری کند، مگر تلفات جانی عوام الناس از طرف قوای مخالف زیادتر خصلت طبیعی جنگهای چریکی محسوب میگردد زیرا جناح ضعیف امکانات و توانائی آنها ندارد تا در بین جمعیت بصورت مشخص دشمن را هدف قرار دهد و یا در بم گذاریهای کنار جاده ها و مجامع عمومی عبور و مرور افراد و وسایل تخنیکی و محاروبی دشمن را به صورت دقیق تشخیص نماید لذا تلفات افراد غیرنظامی ناشی از ناتوانی و ضعف گروههای چریکی بیشتر جنبه تصادفی دارد.

اما واقعیت عینی مشعر این حقیقت است که کشتار بیگناهان بینوا اگر عمدی است یا غیرعمدی، ویرانی کلبه ها و بناها اگر در اثر بمباران است یا ماین گذاریها، اگر فحشاء و مفاسد اخلاقی و اجتماعی از هوس است یا از ناگزیری خط فقر، همه جز سیاست استعمار جهان یک قطبی است. روزگاری که سوسیال امپریالیزم شوروی یک نیروی بالقوه در برابر جهان سرمایه داری و فیودالیزم قرار داشت خبری از تروریسم و تروریست بگوش نمیرسید. ایالات متحده و متحدینش همه به دور خود می پیچیدند و از هر کجا صدای مخالفت با کمونیسم بلند میشد تمجیدکنان به استقبالش می شتافتند و در تشویق و تعاونش یکی بر

دیگری سبقت می‌جستند. عقیده و معتقدات اسلام را در صف اول مقاومت علیه کمونیزم میدانستند و تقدیر و تکریم‌کنان از آن در احداث مدارس و اماکن اسلامی سهم می‌گرفتند. مگر بعد از فروپاشی شوروی که پایان جنگ سرد را اعلام داشت انگلیس و آمریکا به منظور توجیه تعرضات خود در جهان یک حزبی و یک قطبی اقدام به دشمن‌آفرینی نمودند و جهان اسلام را که از یک سو حاوی ذخائر طبیعی و منابع سرشار انرژی‌اند و از جانب دیگر فرهنگ اصل انسانی اسلام با فرهنگ بی‌فرهنگی و مافیایی آمریکا در تضاد است هدف قرار دادند و به مصادف اسلام برآمدند تا با استخدام بعضی اشخاص معلوم‌الحال به ایجاد القاعده و طالبان توفیق یافتند. گروه طالبان یک پدیده افغانی و داخلی نبود بلکه یک طرح خصمانه و سودجویانه بود که خارج از مرزهای افغانستان تشکیل و قهرماً به مردم ما تحمیل شد به نحو که هر یک از کشور حامل و ذیدخل در ساختار این گروه منافع خود را در وجود آنها می‌جستند.

عربستان سعودی که منابع مالی آنها را تهیه میدید حضور طالبان را سدی در برابر سیاست و منافع ایران در منطقه میخواست. پاکستان در قدم اول قانونیت خط فرضی دیورند و بعد راه یابی به بازارهای آسیا مرکزی را از طالبان انتظار داشت اما ظهور طالبان به آمریکا و انگلیس کمال مطلوب بود که هم زمینه نصب پایپ لاین نفت و گاز شرکتهای چند ملیتی را از آسیا مرکزی تا آبهای گرم به جمجمه مردم افغانستان مساعد میساخت و هم استقرار پایگاه نظامی آمریکا را در موقعیت جیوپولتیک افغانستان علیه قدرتهای منطقه تحقق می‌بخشید.

استخدام اشخاص در قلمرو تحت اشغال یک پدید جدید نیست بلکه سیاست استعماری انگلیس از سده هفده بیشتر به این اصل متکی بوده و سعی بر آن داشته تا با تحلیل روحیه اجتماعی و فرهنگی کشورهای تحت اشغال اشخاص را بنا بر تمایلات قومی، مذهبی و اجتماعی مردم سراغ و آنها را در مسیر منافع خود بر مردم مسلط سازد.

معتقدات دینی و سیستم خان خانی که شالوده حیات اجتماعی افغانها است در چنین سیستم اکثر ملاکین جهت تصاحب املاک بیشتر و بهتر و حاکمیت بر رعایا استعمار را از داخل کمک می‌رسانند و با روحانیون که منافع مشترک آنها را با هم پیوند میدهد و زمینه را به استقرار یک رژیم وابسته و دست نشانده مساعد می‌سازد. تقویت و تمویل بیشتر ملاکین توسط قدرت های استعماری مردم نیازمند را هر چه بیشتر دست‌نگر خوانین و خوانین را به استثمار نزدیک می‌سازد.

امیر حبیب‌الله خان سراج زمینه را به فعالیت نمایندگان و فرستادگان استعمار بیشتر مساعد نمود. سلف او امیر عبدالرحمن خان با آن که متهم به استبداد و دیکتاتوری است اما در رستای استقرار یک حکومت مرکزی و قطع و قمع شاخه های استعمار و به منظور آینده بهتر گامهای شمرده برداشت، تبعید دودمان سردار یحیی خان و رد تقاضانامه سید حسین مشهور به نقیب مبنی بر ورود به افغانستان یک نظر صائب و عمل آزموده بود اما حبیب‌الله خان در این رستا به وصیت و اندرز پدر واقعی قایل نشد و به پاس خاطر دخت طنناز و دلربایکه تقاضا مجدد نقیب را به او پیش کشید به نمایندگان سیاسی و مذهبی انگلیس اجازه ورود به افغانستان داد.

نقیب یک پوست گاو در حومه شهر جلال آباد جای گرفت و عقاید سچ مردم ساده دل را در تعویذ و طومار بست تا کچکول فقرش به جاه و جلال کشید و باغ و بوستان این پیر در ظاهر گنده پوش قدم گاه فرستادگان انگلیس و پناهگاه لارنس (حاجی پیر کرم شاه) شد.

نادرخان پسر یوسف خان نواسه یحیی خان و کواسه سلطان محمدخان طلائی در سال ۱۸۸۰ در دیره دون هند بریتانیوی در جای که والدین و جدش متوطن بودند بدنیا آمد و از مدرسه نظامی انگلیس موسوم به Stoff College درس نظام انگلیسی آموخت. اهل یحیی در سال ۱۹۰۱ در اثر فشار انگلیس و ارضا خاطر محبوب سلطان خواهر طناز نادرخان از جانب حبیب الله سراج مورد عفو قرار گرفتند و در همان سال وارد افغانستان شدند و چنانکه از آثار میرغلام محمد غبار، شکور حکم، مهاجر افغان، سیدال یوسفزی و علی اکبر طرزی برمیاید نادرخان در زمان حیات امیر حبیب الله سراج از طرف انگلیسها کاندید مقام سلطنت در افغانستان بود که این علاقه و باور انگلیسها را به نادرخان میتوان از سوابق روش اجدادی نادرخان در خدمت انگلیسها دریافت. جداعلی نادرخان سلطان محمدخان طلائی که در برابر یک مقدار طلا پشاور را به رنجیت سنگ فروخت در مخالفت با امیر دوست محمدخان در صف بندگی در آغوش انگلیسها پناه برد و پسرش یحیی خان معاهده ننگین کندمک را بالای داماد خود امیر محمد یعقوب خان به نفع انگلیسها امضاء نمود و غدارانه ولایات کورم، لندی کوتل، و فوشنج را به انگلیسها بخشید. پسرانش آصف خان و یوسف خان در دامان انگلیسها پناه بردند و جیره خوار خوان استعمار

هند بریتانیوی شدند. این سوابق اسلاف نادرخان در دامان استعمار این اعتماد و اطمینان را به انگلیسها بخشید که نصب نادرخان در سلطنت افغانستان منافع استعمار انگلیس را در سرحدات غربی و شمال غربی هند بریتانیوی تضمین و ضرورت اعزام عساکر و مامورین انگلیس را در افغانستان مرفوع میسازد.

انتصاب حامد کرزی در پست ریاست حکومت متأسی از فیصله تحمیلی و فرمایشی بن تحت رهبری ایالات متحده دنباله همان سیاست سوابق فامیلی است که به زمان حضور آمریکائیهها در پروژه وادی هلمند برمیگردد. مصداق این واقعیت اظهارات دو شخصیت خبیر ولایت کندهار عبدالقادرخان پوپلزایی قومندان امنیه اسبق و محمد افضل خان شیردل شهردار و رئیس مرستون ولایت کندهار است که اجمال توضیحاتشان چنین است:

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی که من تصدی دادستانی ولایت کندهار را به عهده داشتم روزی در مجالست به دو شخصیت مذکور بودم که خلیل احمد قریه‌دار کرز عموی حامد کرزی نیز حضور یافت. موصوف که به علاوه وطنداری با عبدالقادرخان پوپلزایی رابطه خویشاوندی نیز داشت ساعتی بعد از صحبت‌های دوستانه و معمول روز با دوستان وداع گفت. او رفت و سر صحبت از سوابق دوستی و روزگار کاری عبدالاحدخان کرزی معین شورا برادر خلیل کرزی بالا گرفت که ربط قسمت سخنان‌شان به موضوع مورد نظر اینست که شناخت تنگاتنگ آمریکائیهها با فامیل کرزی به زمان احداث پروژه هلمند برمیگردد که متأسی از این شناخت و ارتباطات دیرین و به اعتبار موقعیت و باورهای

محیطی حامد کرزی از طرف مقامات آمریکائی به مقام ریاست حکومت منصوب شد.

حامد کرزی زمانی به پست ریاست برگزیده شد که محیط به پذیرش موصوف از قبل آماده شده بود و مردم افغانستان در طول سه دهه جنگهای خانمانسوز نه تنها از جنگ خسته بودند بلکه از جناح‌های چپ و راست چنان ناروا و بد دیده بودند که دیگر اعتماد و اعتبار به آنها نداشتند و از ناگزیری مدعیان حقوق بشر را ناجی و حامی صلح و امنیت خواندند و به استقبال انتخاب بُن تن دادند اما حضور قوای نظامی آمریکا و انگلیس به جای قوای صلح ملل متحد بزودی این واقیعت را برملا ساخت که رنگ و فورم استعمار تغییر یافته والا ماهیت همان است که بود.

شعار دیموکراسی و حقوق بشر دانه و دام شد که اسیران را از اصل شان دور و در جهت منافع اشغالگر سوق میداد. توأم با ورود قوای اشغالگر جدید بازار مافیا جهانی رونق دوباره یافت تولید و تکثیر مواد مخدر تا آن حد افزون شد که افغانستان در سطح جهانی مقام شامخ تولید و صدور مواد مخدر را کمایی کرد و اعتیاد به هیروئین که در بین افغانها سابقه نداشت تا نیمه اول سال ۲۰۰۸ طبق حصائیه جامعه جهانی تعداد معتادین هیروئین در افغانستان به یک میلیون و سه صد هزار نفر رسید که شیوع سالیانه آن یک افزایش قابل ملاحظه را رقم میزند.

فحشاء که ننگین ترین و منفورترین عمل در جامعه افغانی پنداشته میشد و تن‌فروشان حتا در بیغوله‌ها محل زیست نمیافتند تحت چتر

حمایوی مدعیان حقوق بشر چنان گرمی بازار یافتند که صدها روسپی از کشورهای مختلف در کوچه‌ها و کافه‌ها و هوتل‌های شهر ریختند و پیک و پیغام دیموکراسی درب ده‌ها میخانه و قمارخانه را در شهرها کثود و مفساد اداری و اجتماعی جان مردم و سلامت جامعه را گرفت. بم‌افکنهای اشغالگر اگر دیروز به نام اشرار جان هزاران بیگناه معصوم و بینوا را گرفت عنوانش تغییر یافت و بنام طالبان هزاران دیگر را در داخل خاک و خانه‌شان از هوا و زمین هدف قرار دادند.

تیکه‌داران و صدرنشینان دولت خیره به آن دیدند و بی‌اعتنا و بمه چی گفته از کنار اینهمه فجایع گذشتند و یکی ایمان آنرا نداشت تا بعنوان احتجاج از مقام خود استعفا دهد و چراغی برافروزد. سوداگران جهادی که از بهاء خون گلگون کفنان از بیغوله‌های گمنامی شهره شهر و دیار شدند و بوریا فقر و وصله جامه شان زربفت و زرانود شد چنان در آبشخور استعمار مصروف نشخوار دالر شدند که از خود بریدند و آنچه سببه شمرند ضرب و جمع سود و سرمایه‌گذاری در ملک عرب و عجم بود.

خودزدائی و مسوولیت‌های جنائی چنان جنایتکاران چپ و راست را به هم نزدیک ساخت که اگر روزی بروی هم شمشیر میکشیدند روز دیگر از یک گریبان سر کشیدند و بقا خود را در بقا استعمار جستند و مغالطه‌گرانه اگر گاهی از آزادی نام بردند اما از استقلال سیاسی حرفی بزبان نیاوردند زیرا باب محاسبه و تسویه حساب به فرصتی نیاز دارد که جنگ چریکی خشم ملت را برانگیزد و ملت خود حاکم به سرنوشت خود گردد.

عذر تقصیر

سپاس و امتنان بسیار از دوستان که به کاربرد اصطلاحات حقوقی و قضایی بیگانه در نوشته ها اینجانب انگشت انتقاد گذاشتند، با قبول منت، عذر تقصیر من در زمینه جز این نخواهد بود که آنچه از ناگزیری پیش آید عذرپذیر است زیرا نبود دستگاه نشراتی طرف اعتماد و متعلق بیک افغان با احساس در این سامان موجب آن شد تا از دوستان هم زبان و هم فرهنگ استعانت بجویم، بدیهیست که نبود حروف مخصوص زبان ملی پشتو در نشرات دوستان ایرانی انسان را وادار به قبول اصطلاحات معادل قضائی و حقوقی میسازد که به هموطنان ما ناآشنا نیست .

با تأسف یگانه مؤسسه نشراتی نام نهاد با میان به مدیریت عزیز گذرگاه که در حومه شهر لیموژ فرانسه فرسخها دور از پاریس مصروف خدعه و فریب ضرورتمندان است یکبار در سال ۲۰۰۳ بدان تزویر او افتادم که نه تنها زحماتم در تهیه یک اثر به هدر رفت بلکه حصول مبلغ پرداخت شده نیز موکول به پل صلات شد. بعد مسافه و مصروفیتهای روزانه عوامل اند که انسان را بوسائل مخابراتی متصل میسازد، لفاظی و وعده‌های دروغین بازاریان مشتریان را گول میزند و

اسم و رسم کاذب شان خوش باوری می‌افریند. اسم قشنگ «عزیز» خواننده و شنوده را به یاد فامیل معزز و گرامی می‌اندازد که سوابق سیاسی و فرهنگی شان احتمال هر نوع خدعه و تزویر را از اذهان مرفوع و به قول و قرارشان اعتبار و اعتماد می‌بخشد اما متأسفانه در هرج و مرج ایام بعدها معلوم شد که محمد عارف باشنده گذرگاه کابل تخلص «عزیز» را از اسم پدرش خلیفه عزیز ساعت ساز اتخاذ نموده که بدون تردید چرب زبانی و سوگندهای دروغین میراث اهل کسبه بازار است که ربطی به فرهنگیان ندارد و نه محیط زیست متمدن به تربیت و ذهنیت ذاتی شان اثرگذار است.

اعتراض به اعمال زشت و ناصواب بعضی مجاهدین انکارناپذیر است و نمیتوان آثار نامیمون آنها را از یاد برد اما اگر از عینک انصاف بنگریم اکثر چنین مجاهدین که در عنفوان جوانی سر بکوه و بیابان نهادند و در دفاع از نوامیس ملی خطر جانی و حرمان از ناز و نعیم دنیا را به سینه فراخ پذیرفتند فرهنگ سالهای دراز عمرشان فرهنگ تفنگ و محیط شان محیط وحشت جنگ بود مگر این آقا و کسانی که بیش از دو دهه را در کشورهای متمدن دنیا با ناز و نعیم رویائی بسر بردند و هنوز بی محبا چشم به گوشت و پوست هموطنان خود دوخته‌اند. انصاف بده خواننده عزیز که کدام محیل تراند؟

des habitants, pourquoi alors ont-ils besoin de garder leurs effectifs militaires dans ce pays, alors qu'ils sont quotidiennement victimes de tirs d'obus ? Alors que le peuple afghan a besoin d'avoir un simple toit sur sa tête, pourquoi construit-on des souterrains à Bagram, à Kabul et dans d'autres points stratégiques du pays ?

La réponse à ces questions n'est autre que la suivante : l'Afghanistan, compte tenu de sa situation géopolitique et stratégique, est devenu un pays occupé et il revient à ses fils de reconquérir une nouvelle fois leur liberté par leur sang.

journaux et le cinéma, il domine l'esprit des peuples et conduit le monde dans le sens de ses propres intérêts. Grâce à sa technique et sa technologie, le colonialisme s'infiltré dans les pays en voie de développement et éloigne les peuples de leur authenticité culturelle et de leur civilisation.

Sans doute, l'aliénation des personnes inféodées dans les pays peu développés comme l'Afghanistan peut jouer un rôle important dans l'extension de l'influence de la culture d'occupation. Le fait que dans leurs discours et leurs interviews, le chef de l'État et les membres du gouvernement utilisent des mots et des locutions anglais et se retiennent d'utiliser leurs équivalents dans la langue nationale est le signe de leur aliénation qui peut avoir une influence néfaste sur l'esprit populaire et sur la langue et la culture nationales. Bien que ce comportement est le signe de leur avilissement vis-à-vis des puissances étrangères, mais le peuple risque de les suivre et très rapidement les langues nationales, pashtou et dari, seront remplies de mots étrangers.

Sur la scène de la politique régionale, les États-Unis, utilisant les éléments locaux qui leur sont inféodés, se sont attaqués au monde musulman. Dominant les Nations Unies, ils ont mis à feu et à sang toute une partie du monde. Rien qu'en Afghanistan, on compte plus de deux millions et demi de morts et de blessés. Après le soi-disant événement du onze septembre, les États-Unis ont entamé une guerre idéologique et ont transformé l'Afghanistan en leur base militaire. Du 6 octobre 2001 au mois d'août 2008, quelques trente et un mille sept cent personnes ont été tuées dans les différents villes et villages de l'Afghanistan dans leurs propres domiciles sous prétexte de la reconstruction de l'Afghanistan, du soutien au gouvernement de ce pays dans l'établissement de la paix et de la sécurité. Or, les États-Unis sont incapables de répondre à cette simple question : si le gouvernement qu'ils protègent bénéficie du soutien de la majorité

troubles et des agents à la solde de la CIA et de créer un front commun contre le colonialisme.

La foi dans la lutte, au moment où notre pays est piétiné par le colonialisme, sous couvert de défense de la liberté et des droits de l'homme, bien qu'elle soit nécessaire, mais la priorité revient à déterminer les dimensions de la lutte contre les méthodes utilisées par le colonialisme dans ses menées idéologiques. Le colonialisme a fondé cette idéologie en vue de piller les réserves naturelles et les biens des peuples sous sa domination. Pour ce faire, il établit des projets funestes et des complots secrets qui ne peuvent être décelés par les masses et qui ne peuvent être contrecarrés qu'à travers la solidarité et l'union de tous les combattants pour la liberté.

Une réalité amère consiste dans le fait que les Etats-Unis et leurs alliés ont entamé un combat culturel contre les peuples musulmans dont celui de notre pays à travers leurs agents locaux inféodés et dont on peut constater son impact sur les tendances culturelles et morales de notre peuple. Le colonialisme culturel est l'arme la plus redoutable qui permet de malmenier les authenticités culturelles et locales et d'éloigne les peuples des véritables valeurs de leur civilisation et de leur culture les remplaçant pas une culture marquée d'indifférence, de corruption, de consommation de narcotiques, d'intervenir dans le système éducatif afin de remodeler les esprits, de propager des idées basées sur les appartenances ethniques, religieuses et linguistiques, mettant en danger l'esprit d'unité et de solidarité.

Grâce à la science et à la technologie, le néocolonialisme détient entre ses mains l'ensemble des médias mondiaux et peut facilement transformer une réalité en son contraire. Il peut propager des mensonges et les utiliser à son profit. A travers les agences d'informations, la télévision, les radios, les revues, les

Connaître la vérité et ne pas le dire
est un péché

L'analyse des événements survenus en Afghanistan démontre que la situation géographique et géopolitique de ce pays est un facteur qui l'a conduit, à travers l'histoire, à devenir le champ de bataille de guerres sanglantes, parfois pour avoir accès aux eaux chaudes et parfois en raison de la convoitise des richesses souterraines et des ressources énergétiques. Le facteur qui, à travers le temps, a réuni les différents peuples résidant dans ce pays et préservé leur existence a été la primauté de la foi sur l'existence individuelle et collective de ses habitants, et qui, aujourd'hui, est mis sérieusement en danger.

Dans un monde régi par une seule puissance, le néocolonialisme a mobilisé toutes ses capacités scientifiques, médiatiques, économiques, politiques et militaires dans une guerre idéologique et sous prétexte de la démocratie, des droits de l'homme, du marché libre et de lutte contre le terrorisme, a porté de graves préjudices aux peuples en voie de développement dont celui de l'Afghanistan. Il convient donc que toutes les personnes attachées à la liberté dénoncent le visage infâme des fauteurs de

Afghanistan: tremplin pour la colonisation

par

Khalil HAIFI

Copyright Haifi Khalil ©

Paris, septembre 2008